

رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ حِكْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا (البقرة)
 الحمد لله والمنة له نسخة عجيبة وصحيحة عربية
 مشتمل بر قواعد صرفية حاوي بر مسائل عربية
 كنجينه فوائده صرف في خيره جواهر شرف مؤسوم

بازارِ اشداد الصرف

المجتمعي بالخاصية الموسومة

بازارِ اشداد الصرف

مصنف مولانا عبد الله الكيرمير قلات والي

تصحیح شدہ مولوی عبدالعزیز صاحب قاسمی

بفرمائش مولوی محمد عظیم اینڈ سنز، تاجران کتب، شاہی بازار، شکار پور، سندھ

جملہ حقوق محفوظ بحوالہ ناشران

مولوی محمد عظیم اینڈ سنز، تاجران کتب

ادارہ
اشاعت کتب

شاہی بازار، شکار پور، سندھ

رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَبْ لَنَا مِنْ أَمِيرِنَا شَدَاةً لَكَ هَذَا
الحمد لله والمنة که نسخ عجیب و صحیفہ غریبہ شمل بر قواعد صرفیہ طوی بر سائل عربیہ
گنجینہ قواعد صرف فی خبرہ جوابہ شریف موسوم

بازار شادان صرف

(الدُّعْشَى بِالْحَاشِيَةِ الْمَوْسُومَةِ)

بازار شادان صرف

مُصَنَّفٌ مَوْلَانَا عَبْدُ الْكَرِيمِ غُفْرَ لَهُ ثَلَاثُ وَآلِه
تَصْحِيفُ شَدَّاهُ مَوْلَا عَبْدِ الْعَزِيزِ حَسَنًا قَاتِلًا سَمِيَّ
بِقَوْلَانِ مَوْلَا مُحَمَّدٍ عَظِيمٍ أُنِيدَ نَسْرًا بِجِرَانِ كُتُبِ شَاهِي بَازَارِ شَدَاةً لَكَ هَذَا
جملہ حقوق محفوظ بحقی ناشران

عزت کرم مولوی محمد عظیم ایند نسر فی اجران اکتب
ادارہ اشاعت کتب ہی محمد عظیم ایند نسر فی اجران اکتب
شاهی بازار شادان صرف سنہ

bes

حضرت استاذنا محمد عبد العزیز صاحب، نقل کنندہ، شاگرد حضور بخش، قلات والہ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بدان اسَعَدَكَ اللَّهُ تَعَالَى فِي الدَّارَيْنِ که کلمات لغت عرب بر سه قسم است۔ اسم است، فعل است و حرف است، اسم چون رَجُلٌ وَفَرَسٌ وفعل چون ضَرَبَ وَدَحَّجَ و حرف چون مِنْ وَآلِ و اسم بر سه قسم است ثلاثی، و رباعی و خماسی، ثلاثی سه حرفی را گویند، چون تَمَيَّذَ رباعی چهار حرفی را گویند، چون جَحَّضَ و خماسی پنج حرفی را گویند، چون سَفَّحَلٌ وفعل بر دو قسم است، ثلاثی، و رباعی ثلاثی چون ضَرَبَ و رباعی چون دَحَّجَ بدان که میزان در کلام عرب فاو عین و لام است، و حروف بر دو قسم است، حرف اصلی و حرف زائده، حرف اصلی آن است که در مقابلۀ فاو عین و لام بود، چون ضَرَبَ بر وزن فَعَلَ و حرف زائده آن است که در مقابلۀ این حروف نه بود، چون اَكْتَمَ بر وزن أَفْعَلَ، و حرف اصلی در ثلاثی سه است فاو عین و یک لام چون ضَرَبَ بر وزن فَعَلَ، و حرف اصلی در رباعی چهار است فاو عین و دو لام چون دَحَّجَ بر وزن فَعَّلَ، و حرف اصلی در خماسی پنج است فاو عین و سه لام چون جَحَّضَ بر وزن فَعَّلَلَ ثلاثی بر دو قسم است، ثلاثی مجرد و ثلاثی مجزیه، ثلاثی مجرد آن است که بر سه حرف اصلی او چیزی زیاد نبود، چون ضَرَبَ بر وزن فَعَلَ، و ثلاثی مجزیه آن است که بر سه حرف اصلی او چیزی زیاد بود، چون اَكْتَمَ بر وزن أَفْعَلَ و رباعی نیز بر دو قسم است، رباعی مجرد و رباعی مجزیه، رباعی مجرد آن است که بر چهار حرف اصلی او چیزی زیاد نبود، چون دَحَّجَ بر وزن فَعَّلَ و رباعی مجزیه آن است که بر چهار حرف اصلی او چیزی زیاد بود، چون تَدَحَّجَ بر وزن تَفَعَّلَ، خماسی نیز بر دو قسم است، خماسی مجرد، و خماسی مجزیه، خماسی مجرد آن است که بر پنج حرف اصلی او چیزی زیاد نبود، چون جَحَّضَ بر وزن فَعَّلَلَ و خماسی مجزیه آن است که بر پنج حرف اصلی او چیزی زیاد بود، چون خَنَدَرْتُ بر وزن فَعَّلِلْتُ بدانکه جمله اقسام اسم و فعل از هفت اقسام بیرون نیست (بیت) صحیح

له اسم و لغت داغ دار شدن، و بلند شدن را گویند و در اصطلاح کلامیت که دلالت می کند بر معنی خود بغیر ضم کردن کلمه دیگر، و درو، زمان هم نباشد، چون رَجُلٌ فَرَسٌ و علامت او این است، که در اولش الف و لام باشد چون المَرْجُلُ، یا حرف ندا باشد، چون یا عِثَّةُ اللَّهِ یا حرف جر باشد، چون بِزَيْدٍ انْتَبَسَ یا حرف یم باشد غالباً چون مَعْقُودٌ، و در آخرش تنوین باشد چون غُلَامٌ وَكَذِيبٌ یا کسر باشد چون غُلَامٌ قَدِیْ یا نام شخص یا نام چیزی باشد چون مَعْقُودٌ وَبَقِیٌّ" له فعل یا کسر، در لغت کار را گویند و در اصطلاح کلامیت که دلالت می کند بر معنی خود، بغیر ضم کردن کلمه دیگر، و درو یک از زمانه است، که ماضی و حال و مستقبل است هم باشد، چون ضَرَبَ یَضْرِبُ و علامت او این است، که اولش حروف استغنی، که الف و تاو یا و نون است، می باشد، چون أَضْرِبُ وَتَضْرِبُ وَیَضْرِبُ یا حرف قد یا سین یا صوف یا لام یا لام با باشند، چون قَدْ أَضْرَبْتُ، وَتَضْرِبُ وَیَضْرِبُ وَکُنْتُ یَضْرِبُ، یا در آخرش تاء تانیث ساکن باشد، چون ضَوْبٌ، یا تاء متحرک باشد، چون ضَوْبَتٌ، ضَوْبَتٌ، ضَوْبَتٌ، یا آخرش می بر فتح باشد، چون ضَرَبَ وَدَحَّجَ ۱۲۔ له و حرف در لغت طرف را گویند، و در اصطلاح کلامیت که دلالت می کند بر معنی خود بغیر ضم کردن کلمه دیگر، و در زمانه هم نباشد، چون دَحَّجْتُ مِنَ الْبَعُوضِ إِلَى الْبَعُوضِ، و علامت او این است، که غالباً باشد از علامتهای اسم و فعل چون مِنْ وَآلِ" له اگر کسی گوید که چرا فاو عین و لام، بر سه میزان کلام اختیار کرد مصنف، و باقی را گذاشت شلاً مفعول، معلول یا و در سه و

جواب :- این است که خارج حروف سه اند، شفت، مطلق، و وسط بر سه هر خرج یک حرف اختیار کرد، چرا که صرف بر سه قلمه تیار شده، لهذا مصنف فاو عین و لام اختیار کرده از باقی حروف ۱۲ صفحه شش عطا الله عزه، قنات والہ۔

است و مثال است و مضاعف و ناقص مہموز و اجوف، صحیح آن است کہ مقابلہ فاعلین و لام اسم یا فعل حرف علت و ہمزہ و تضعیف نبود، چون ضَوِبَ وَضَوِبَ بَرَزْنَ فَعَلَ وَفَعَلَ و حرف علت سہ است و او، و الف و ویا، چون جمع کنی وائے شود، مہموز آن است کہ در مے ہمزہ، مقابل فایا عین یا لام اسم یا فعل بود و آن بر سہ قسم است، مہموز الفاء و مہموز العین و مہموز اللام، مہموز الفاء آن است کہ در مقابلہ فاعلہ، اسم یا فعل ہمزہ بود، چون اَمَرُوا مَرَّ بَرَزْنَ فَعَلَ وَفَعَلَ و مہموز العین آن است کہ در مقابلہ عین کلمہ اسم یا فعل ہمزہ بود، چون سَأَلَ وَسَأَلَ بَرَزْنَ فَعَلَ وَفَعَلَ و مہموز اللام آن است کہ در مقابلہ لام کلمہ اسم یا فعل ہمزہ بود چون قَدَّوْا وَقَدَّوْا بَرَزْنَ فَعَلَ وَفَعَلَ و مضاعف آن است کہ دو حرف اصلی او از یک جنس بود، و مضاعف بر دو قسم است، مضاعف ثلاثی و مضاعف رباعی و مضاعف آن است کہ در مقابلہ عین لام اسم یا فعل دو حرف از یک جنس بود، چون مَدَّ وَ مَدَّ بَرَزْنَ فَعَلَ وَفَعَلَ کہ در اصل مَدَّ مَدَّ مَدَّ بود، مضاعف رباعی آن است کہ در مقابلہ فاء لام اول و عین و لام ثانی اسم و فعل دو حرف از یک جنس بود چون زَلَزَلَ وَ زَلَزَلَ بَرَزْنَ فَعَلَ وَفَعَلَ و مثال آن است کہ در مقابلہ فاعلہ اسم یا فعل حرف علت بود چون وَعَدَّ وَ وَعَدَّ بَرَزْنَ فَعَلَ وَفَعَلَ و اجوف آن است کہ در مقابلہ عین کلمہ اسم یا فعل حرف علت بود چون قَوْلُ وَقَالَ بَرَزْنَ فَعَلَ وَفَعَلَ و ناقص آن است کہ در مقابلہ لام کلمہ اسم یا فعل حرف علت بود چون رَمَى وَ رَمَى بَرَزْنَ فَعَلَ وَفَعَلَ و لقیف آن است کہ دو حرف اصلی او حرف علت باشند و لقیف بر دو قسم است، لقیف مقرون، لقیف مفروق، لقیف مقرون آن است کہ در مقابلہ عین لام اسم یا فعل حرف علت بود، چون طَيَّ وَ طَيَّ بَرَزْنَ فَعَلَ وَفَعَلَ و لقیف مفروق آن است کہ در مقابلہ فاء لام کلمہ حرف علت بود، چون شَجَّ وَ شَجَّ بَرَزْنَ فَعَلَ وَفَعَلَ باز اسم بر دو قسم است اسم جامد و اسم مصدر، اسم جامد آن است کہ از مے چیزے اشتقاق کردہ نشود، چون رَجُلٌ وَ فَرَسٌ و اسم مصدر آن است کہ از مے چیزے اشتقاق کردہ شود و در آخر معنی پاریسی آن دال نون، یا تا و نون باشند چون الْقَتْلُ زِدْنَ وَ الْقَتْلُ کشتن، پیدائش کہ عرب از ہر مصدر دو از مے چیزے را اشتقاق میکنند ماضی و مضارع و اسم فاعل و اسم مفعول و مجد و نفی و امر و نفی و اسم زمان و اسم مکان و اسم آلہ و اسم تفضیل ماضی زمان گذشتہ را گویند مضارع زمان آیندہ را گویند اسم فاعل نام کنندہ کار را گویند اسم مفعول نام کردہ شدہ را گویند، مجد انکار ماضی، نفی انکار مستقبل امر فرمودن کاے، نفی بازداشتن از کاے، اسم زمان نام وقت کردن کارے، اسم مکان، جائے کردن کاے، اسم آلہ، آنچه کارے بے کنند اسم تفضیل نام بہتر کار کنندہ را گویند،

باب اول صرف صغیر ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

چون الضَرْبُ زِدْنَ ضَرْبًا فَهُوَ ضَارِبٌ وَضَرْبٌ يُضْرَبُ ضَرْبًا فَذَاكَ مَضْرُوبٌ لَمْ يُضْرَبْ لَمْ يُضْرَبْ لَا يُضْرَبُ لَا يُضْرَبُ لَنْ يُضْرَبَ لَنْ يُضْرَبَ إِلَّا مِنْهُ إِضْرَبْ لِتُضْرَبَ لِتُضْرَبَ لِتُضْرَبَ وَنَهَى عَنْهُ لَا تُضْرَبْ لَا تُضْرَبْ لَا تُضْرَبْ الظَرْفُ مِنْهُ مَضْرُوبٌ وَالْأَلْتَمَنَةُ مِنْهُ مَضْرُوبٌ وَافْعَلْ التَفْضِيلُ الْمَذْكُورُ

منه أَضْرَبَ والمؤنث منه ضَرَبَ وفعل التعجب منه مَا أَضْرَبَهُ وَأَضْرَبَ بِهِ وَضَرَبَ -

باب اول صرف کبیر فعل ماضی معلوم ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ یَفْعِلُ

ضَرَبَ	زد آن یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر غائب فعل ماضی معلوم ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ یَفْعِلُ
ضَرَبَا	زدند آن دو مردان در زمان گذشته صیغه تثنیه مذکر غائبین فعل ماضی معلوم ثلاثی مجرد
ضَرَبُوا	زدند آن همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر غائبین فعل ماضی معلوم ثلاثی مجرد
ضَرَبَتْ	زد آن یک زن در زمان گذشته صیغه واحد مؤنث غائبه فعل ماضی معلوم ثلاثی مجرد
ضَرَبَتَا	زدند آن دو زنان در زمان گذشته صیغه تثنیه مؤنث غائبتین فعل ماضی معلوم ثلاثی مجرد
ضَرَبْنَ	زدند آن همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث غائبات فعل ماضی معلوم ثلاثی مجرد
ضَرَبْتَ	زدی تو یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر مخاطب فعل ماضی معلوم
ضَرَبْتَا	زدید شما دو مردان در زمان گذشته صیغه تثنیه مذکر مخاطبین فعل ماضی معلوم
ضَرَبْتُمْ	زدید شما همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل ماضی معلوم
ضَرَبْتِ	زدی تو یک زن در زمان گذشته صیغه واحد مؤنث مخاطبه فعل ماضی معلوم
ضَرَبْتُمَا	زدید شما دو زنان در زمان گذشته صیغه تثنیه مؤنث مخاطبتین فعل ماضی معلوم
ضَرَبْتُنَّ	زدید شما همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث مخاطبات فعل ماضی معلوم
ضَرَبْتُ	زدم من یک مرد یا یک زن در زمان گذشته صیغه واحد متکلم مشترک فعل ماضی معلوم
ضَرَبْنَا	زدیم ما دو مردان یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل ماضی معلوم

باب اول صرف کبیر فعل ماضی مجهول ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ یَفْعِلُ

ضُرِبَ	زده شد آن یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر غائب فعل ماضی مجهول ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ یَفْعِلُ
ضُرِبَا	زده شدند آن دو مردان در زمان گذشته صیغه تثنیه مذکر غائبین فعل ماضی مجهول
ضُرِبُوا	زده شدند آن همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر غائبین فعل ماضی مجهول
ضُرِبَتْ	زده شد آن یک زن در زمان گذشته صیغه واحد مؤنث غائبه فعل ماضی مجهول
ضُرِبَتَا	زده شدند آن دو زنان در زمان گذشته صیغه تثنیه مؤنث غائبتین فعل ماضی مجهول
ضُرِبْنَ	زده شدند آن همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث غائبات فعل ماضی مجهول

زده شدی تو یک مرد، در زمان گذشته صیغه واحد مذکر مخاطب فعل ماضی مجهول ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ	ضَرَبْتُ
زده شدید شما همه مردان، در زمان گذشته صیغه تثنيه مذکر مخاطبین، فعل ماضی مجهول	ضَرَبْتُمَا
زده شدید شما همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر مخاطبین، فعل ماضی مجهول	ضَرَبْتُمْ
زده شدی تو یک زن، در زمان گذشته صیغه واحد مؤنثه مخاطبه، فعل ماضی مجهول	ضَرَبْتِ
زده شدید شما همه زنان، در زمان گذشته صیغه تثنيه مؤنث مخاطبتین، فعل ماضی مجهول	ضَرَبْتُمَا
زده شدید شما همه زنان، در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث مخاطبات فعل ماضی مجهول	ضَرَبْتُنَّ
زده شدم من یک مرد یا یک زن در زمان گذشته صیغه واحد متکلم مشترک، فعل ماضی مجهول	ضَرَبْتُ
زده شدیم ما دو مردان یا دو زنان، یا همه مردان یا همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل ماضی مجهول	ضَرَبْنَا

باب اول صرف کبیر فعل مضارع معلوم ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

میزند یا خواهند زد آن یک مرد، در زمان حال یا استقبال صیغه واحد مذکر غائب فعل مضارع معلوم ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ	يَضْرِبُ
میزنند یا خواهند زد آن دو مردان، در زمان حال یا استقبال صیغه تثنيه مذکر غائبین، فعل مضارع معلوم	يَضْرِبَانِ
میزنند یا خواهند زد آن همه مردان، در زمان حال یا استقبال صیغه جمع مذکر غائبین	يَضْرِبُونَ
میزند یا خواهند زد، آن یک زن، در زمان حال یا استقبال صیغه واحد مؤنثه غائبه	تَضْرِبُ
میزنند یا خواهند زد آن دو زنان، در زمان حال یا استقبال صیغه تثنيه مؤنث غائبتین	تَضْرِبَانِ
میزنند یا خواهند زد، آن همه زنان، در زمان حال یا استقبال صیغه جمع مؤنث غائبات	يَضْرِبْنَ
میزنی یا خواهی زد، تو یک مرد، در زمان حال یا استقبال صیغه واحد مذکر مخاطب	تَضْرِبُ
میزنید، یا خواهید زد شما دو مردان در زمان حال یا استقبال صیغه تثنيه مذکر مخاطبین	تَضْرِبَانِ
میزنید، یا خواهید زد، شما همه مردان، در زمان حال یا استقبال صیغه جمع مذکر مخاطبین	تَضْرِبُونَ
میزنی یا خواهی زد تو یک زن در زمان حال یا استقبال صیغه واحد مؤنثه مخاطبه	تَضْرِبِينَ
میزنید یا خواهید زد شما دو زنان در زمان حال یا استقبال صیغه تثنيه مؤنث مخاطبتین	تَضْرِبَانِ
میزنید یا خواهید زد شما همه زنان در زمان حال یا استقبال صیغه جمع مؤنث مخاطبات	تَضْرِبْنَ
میزم یا خواهم زد من یک مرد یا یک زن در زمان حال یا استقبال صیغه واحد متکلم مشترک فعل مضارع معلوم	أَضْرِبُ
میزنیم یا خواهیم زد ما دو مردان یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان حال یا استقبال صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل مضارع معلوم ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ	نَضْرِبُ

باب اول صرف کبیر فعل مضارع مجهول ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ یَفْعِلُ

یُضَرَّبُ	زده میشود، یا زده خواهد شد آن یک مرد، در زمان حال یا استقبال صیغه واحد مذکر غائب فعل مضارع مجهول ثلاثی مجرد
یُضْرَبَانِ	زده میشوند یا زده خواهند شد آن دو مردان، در زمان حال یا استقبال صیغه تشبیه مذکر غائبین فعل مضارع مجهول
یُضْرَبُونَ	زده میشوند یا زده خواهند شد آن همه مردان، در زمان حال یا استقبال صیغه جمع مذکر غائبین
تُضَرَّبُ	زده میشود یا زده خواهد شد آن یک زن، در زمان حال یا استقبال صیغه واحد مؤنث غائبه
تُضْرَبَانِ	زده میشوند یا زده خواهند شد آن دو زنان، در زمان حال یا استقبال صیغه تشبیه مؤنث غائبتین
تُضْرَبْنَ	زده میشوند یا زده خواهند شد آن همه زنان، در زمان حال یا استقبال صیغه جمع مؤنث غائبات
تُضَرَّبُ	زده میشود یا زده خواهد شد تو یک مرد در زمان حال یا استقبال صیغه واحد مذکر غائب
تُضْرَبَانِ	زده میشود یا زده خواهید شد شما دو مردان در زمان حال یا استقبال صیغه تشبیه مذکر مخاطبین
تُضْرَبُونَ	زده میشود یا زده خواهید شد شما همه مردان در زمان حال یا استقبال صیغه جمع مذکر مخاطبین
تُضْرَبِينَ	زده میشود یا زده خواهد شد تو یک زن در زمان حال یا استقبال صیغه واحد مؤنث مخاطبه
تُضْرَبَانِ	زده میشود یا زده خواهید شد شما دو زنان در زمان حال یا استقبال صیغه تشبیه مؤنث مخاطبتین
تُضْرَبْنَ	زده میشود یا زده خواهید شد شما همه زنان در زمان حال یا استقبال صیغه جمع مؤنث مخاطبات
أُضْرَبُ	زده می شوم یا زده خواهم شد من یک مرد یا یک زن در زمان حال یا استقبال صیغه واحد متکلم مشترک
نُضْرَبُ	زده میشود یا زده خواهیم شد ما دو مردان یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان حال یا استقبال صیغه جمع متکلم مع غیر مشترک

باب اول صرف کبیر اسم فاعل ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ یَفْعِلُ

ضَارِبٌ	یک مرد زننده، صیغه واحد مذکر اسم فاعل، ثلاثی مجرد، صیغ از باب فَعَلَ یَفْعِلُ
ضَارِبَانِ	دو مردان زنندگان، صیغه تشبیه مذکر اسم فاعل، ثلاثی مجرد
ضَارِبُونَ	همه مردان زنندگان، صیغه جمع مذکر سالم، اسم فاعل ثلاثی مجرد
ضَرْبَةٌ	ضَرْبٌ - ضَرْبٌ - ضَرْبَاءٌ - ضَرْبَانٌ - ضَرْابٌ - ضَرْوَبٌ - آخِرَابٌ
	همه مردان زنندگان صیغه جمع مذکر کسر اسم فاعل، ثلاثی مجرد، صیغ از باب فَعَلَ یَفْعِلُ
ضَارِبَةٌ	یک زن زننده، صیغه واحد مؤنث، اسم فاعل، ثلاثی مجرد
ضَارِبَتَانِ	دو زنان زنندگان، صیغه تشبیه مؤنث اسم فاعل ثلاثی مجرد

صَارِبَاتٌ	ہمہ زناں زندگان، صیغہ جمع مؤنث سالم، اسم فاعل، ثلاثی مجرد، صحیح از باب فَعَلَ يَفْعِلُ
صَوَارِبٌ	ہمہ زناں زندگان، صیغہ جمع مؤنث کسر اسم فاعل ثلاثی مجرد
صَوِيرِبٌ	یک مرد اندک زندہ، صیغہ واحد مذکر مصغر اسم فاعل ثلاثی مجرد
صَوِيرِبَةٌ	یک زن اندک زندہ، صیغہ واحد مؤنث مصغر اسم فاعل ثلاثی مجرد

باب اول صرف کبیر اسم مفعول ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعِلُ

مَضْرُوبٌ	یک مرد زده شدہ، صیغہ واحد مذکر اسم مفعول، ثلاثی مجرد، صحیح از باب فَعَلَ يَفْعِلُ
مَضْرُوبَانِ	دو مردان زده شدگان، صیغہ تثنیہ مذکر اسم مفعول
مَضْرُوبُونَ	ہمہ مردان زده شدگان، صیغہ جمع مذکر سالم اسم مفعول
مَضْرُوبَةٌ	یک زن زده شدہ، صیغہ واحد مؤنث اسم مفعول
مَضْرُوبَتَانِ	دو زنان زده شدگان، صیغہ تثنیہ مؤنث اسم مفعول
مَضْرُوبَاتٌ	ہمہ زنان زده شدگان، صیغہ جمع مؤنث سالم اسم مفعول
مَضَارِيبٌ	ہمہ مردان یا ہمہ زنان زده شدگان، صیغہ جمع کسر مشترک اسم مفعول
مَضِيرِيبٌ	یک مرد اندک زده شدہ، صیغہ واحد مذکر مصغر اسم مفعول
مَضِيرِيْبَةٌ	یک زن اندک زده شدہ، صیغہ واحد مؤنث مصغر اسم مفعول

اسم مبالغہ ثلاثی مجرد صحیح

فَعَالٌ	غَفَّاءُ	واحد مذکر اسم مبالغه معنی بسیار بخشنده	
فَعُولٌ	غَفُوْدٌ	فَعُوْلٌ	قُدُوْسٌ
فَعَالَةٌ	عَلَامَةٌ	فَعُوْلَةٌ	صَبُوْرٌ
فَعْلَانٌ	رَحْمَانٌ	فَعِيْلٌ	رَحِيْمٌ

بدانکہ اکثر در صیغہ مبالغہ مذکر مؤنث یکساں آید چنانچہ عَلَامَةٌ برائے مذکر و مؤنث یکساں آید

صفت مشبہ ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعِلُ

چون الشَّرَفُ بزرگ شدن

شَرِيفٌ	یک مرد با عزت، صیغه واحد مذکر صفت مشبه ثلاثی مجرد، صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ
شَرِيفَانِ	دو مردان با عزت، صیغه تثنیه مذکر صفت مشبه
شَرِيفُونَ	همه مردان با عزت، صیغه جمع مذکر سالم صفت مشبه
شُرَفَاءُ	شُرَفَاءُ - شُرَفَاءُ - شُرَفَاءُ - شُرَفَاءُ - شُرَفَاءُ - شُرَفَاءُ
شَرِيفَةٌ	یک زن با عزت، صیغه واحد مؤنث صفت مشبه
شَرِيفَتَانِ	دو زنان با عزت، صیغه تثنیه مؤنث صفت مشبه
شَرِيفَاتُ	همه زنان با عزت، صیغه جمع مؤنث سالم صفت مشبه
شَرَائِفُ	همه زنان با عزت، صیغه جمع مؤنث کسر صفت مشبه
شُرَيْفٌ	یک مرد یک بانده عزت، صیغه واحد مذکر مصغر صفت مشبه
شُرَيْفَةٌ	یک زن یک بانده عزت، صیغه واحد مؤنث مصغر صفت مشبه

باب اول صرف کبیر فعل مستقبل معلوم مَوْكِدٌ بِلَامٍ تَاكِيدٌ نُونٌ ثِقِيلَةٌ ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

لَيَضْرِبَنَّ	ضرور ضرور خواهد زد آن یک مرد در زمان آینده صیغه واحد مذکر غائب فعل مستقبل معلوم مَوْكِدٌ بِلَامٍ تَاكِيدٌ نُونٌ ثِقِيلَةٌ ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ
لَيَضْرِبَانِ	ضرور ضرور خواهند زد آن دو مردان در زمان آینده صیغه تثنیه مذکر غائبین فعل مستقبل معلوم
لَيَضْرِبُنَّ	ضرور ضرور خواهند زد آن همه مردان در زمان آینده صیغه جمع مذکر غائبین فعل مستقبل معلوم
لَتَضْرِبَنَّ	ضرور ضرور خواهد زد آن یک زن در زمان آینده صیغه واحد مؤنث غایبه فعل مستقبل معلوم
لَتَضْرِبَانِ	ضرور ضرور خواهند زد آن دو زنان در زمان آینده صیغه تثنیه مؤنث غائبین فعل مستقبل معلوم
لَيَضْرِبْنَ	ضرور ضرور خواهند زد آن همه زنان در زمان آینده صیغه جمع مؤنث غایبات فعل مستقبل معلوم
لَتَضْرِبَنَّ	ضرور ضرور خواهد زد تو یک مرد در زمان آینده صیغه واحد مذکر مخاطب فعل مستقبل معلوم
لَتَضْرِبَانِ	ضرور ضرور خواهد زد شما دو مردان در زمان آینده صیغه تثنیه مذکر مخاطبین فعل مستقبل معلوم
لَتَضْرِبُنَّ	ضرور ضرور خواهد زد شما همه مردان در زمان آینده صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل مستقبل معلوم
لَتَضْرِبَنَّ	ضرور ضرور خواهد زد تو یک زن در زمان آینده صیغه واحد مؤنث مخاطبه فعل مستقبل معلوم
لَتَضْرِبَانِ	ضرور ضرور خواهد زد شما دو زن در زمان آینده صیغه تثنیه مؤنث مخاطبین فعل مستقبل معلوم

ضرر ضرور خواهد شد همه زنان در زمان آینده صیغه جمع مؤنث مخاطبات فعل مستقبل معلوم ثلاثی مجرد	لَتَضُرُّنَّ
ضرر ضرور خواهیم زد من یک مرد یا یک زن در زمان آینده صیغه واحد متکلم مشترک فعل مستقبل معلوم	لَا ضَرَّ بِيَّ
ضرر ضرور خواهیم زد ما دو مردان یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان آینده صیغه تشبیه جمع متکلم مع الغير مشترک	لَتَضُرُّ بَيْنَ

باب اول صرف کبیر فعل مستقبل مجهول مؤکد بلام و نون تاکید ثقلیه ثلاثی مجرد صحیح

از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

ضرر ضرور زده خواهد شد آن یک مرد در زمان آینده صیغه واحد مذکر غائب فعل مستقبل مجهول ثلاثی مجرد	لَيُضَرُّ بِيَّ
ضرر ضرور زده خواهند شد آن دو مردان در زمان آینده صیغه تشبیه مذکر غائبین فعل مستقبل مجهول	لَيُضَرُّ بَيْنَ
ضرر ضرور زده خواهند شد آن همه مردان در زمان آینده صیغه جمع مذکر غائبین فعل مستقبل مجهول	لَيُضَرُّ بَيْنَ
ضرر ضرور زده خواهد شد آن یک زن در زمان آینده صیغه واحد مؤنث غایبه فعل مستقبل مجهول	لَتَضُرُّ بِيَّ
ضرر ضرور زده خواهند شد آن دو زنان در زمان آینده صیغه تشبیه مؤنث غائبین فعل مستقبل مجهول	لَتَضُرُّ بَيْنَ
ضرر ضرور زده خواهند شد آن همه زنان در زمان آینده صیغه جمع مؤنث غایبات فعل مستقبل مجهول	لَيُضَرُّ بَيْنَ
ضرر ضرور زده خواهیم زد تو یک مرد در زمان آینده صیغه واحد مذکر مخاطب فعل مستقبل مجهول	لَتَضُرُّ بِيَّ
ضرر ضرور زده خواهید شد شما دو مردان در زمان آینده صیغه تشبیه مذکر مخاطبین فعل مستقبل مجهول	لَتَضُرُّ بَيْنَ
ضرر ضرور زده خواهید شد شما همه مردان در زمان آینده صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل مستقبل مجهول	لَتَضُرُّ بَيْنَ
ضرر ضرور زده خواهی شد تو یک زن در زمان آینده صیغه واحد مؤنث مخاطبه فعل مستقبل مجهول	لَتَضُرُّ بِيَّ
ضرر ضرور زده خواهید شد شما دو زنان در زمان آینده صیغه تشبیه مؤنث مخاطبین فعل مستقبل مجهول	لَتَضُرُّ بَيْنَ
ضرر ضرور زده خواهید شد شما همه زنان در زمان آینده صیغه جمع مؤنث مخاطبات فعل مستقبل مجهول	لَتَضُرُّ بَيْنَ
ضرر ضرور زده خواهیم شد من یک مرد یا یک زن در زمان آینده صیغه واحد متکلم مشترک فعل مستقبل مجهول	لَا ضَرَّ بِيَّ
ضرر ضرور زده خواهیم زد ما دو مردان یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان صیغه جمع متکلم مع الغير مشترک فعل مستقبل مجهول	لَتَضُرُّ بَيْنَ

باب اول صرف کبیر فعل مجزء معلوم ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

نه زد آن یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر غائب فعل مجزء معلوم ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ	لَمْ يَضُرِّ بِيَّ
نه زدند آن دو مردان در زمان گذشته صیغه تشبیه مذکر غائبین فعل مجزء معلوم	لَمْ يَضُرِّ بَيْنَا
نه زدند آن همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر غائبین فعل مجزء معلوم	لَمْ يَضُرِّ بَيْنَا
نه زد آن یک زن در زمان گذشته صیغه واحد مؤنث غایبه فعل مجزء معلوم	لَمْ تَضُرِّ بِيَّ

نه زدند آن دو زن در زمان گذشته صیغه تثنیه مؤنث غائبین فعل جده معلوم ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعِلُ	لَمْ تَضْرِبَا
نه زدند آن همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث غائبات فعل جده معلوم	لَمْ يَضْرِبْنَ
نه زدنی تو یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر مخاطب فعل جده معلوم	لَمْ تَضْرِبْ
نه زدید شما دو مرد در زمان گذشته صیغه تثنیه مذکر مخاطبین فعل جده معلوم	لَمْ تَضْرِبَا
نه زدید شما همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل جده معلوم	لَمْ يَضْرِبُوا
نه زدنی تو یک زن در زمان گذشته صیغه واحد مؤنث مخاطبه فعل جده معلوم	لَمْ تَضْرِبِي
نه زدید شما دو زن در زمان گذشته صیغه تثنیه مؤنث مخاطبتین فعل جده معلوم	لَمْ تَضْرِبَا
نه زدید شما همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث مخاطبات فعل جده معلوم	لَمْ يَضْرِبْنَ
نه زدم من یک مرد یا یک زن در زمان گذشته صیغه واحد متکلم مشترک فعل جده معلوم	لَمْ أَضْرِبْ
نه زدیم ما دو مردان یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل جده معلوم	لَمْ نَضْرِبْ

باب اول صرف کبیر فعل جده مجهول ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعِلُ

نه زده شدن آن یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر غائب فعل جده مجهول ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعِلُ	لَمْ يُضْرَبْ
نه زده شدن آن دو مردان در زمان گذشته صیغه تثنیه مذکر غائبین فعل جده مجهول	لَمْ يُضْرَبَا
نه زده شدن آن همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر غائبین فعل جده مجهول	لَمْ يُضْرَبُوا
نه زده شدن آن یک زن در زمان گذشته صیغه واحد مؤنث غائبه فعل جده مجهول	لَمْ تُضْرَبْ
نه زده شدن آن دو زنان در زمان گذشته صیغه تثنیه مؤنث غائبتین فعل جده مجهول	لَمْ تُضْرَبَا
نه زده شدن آن همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث غائبات فعل جده مجهول	لَمْ يُضْرِبْنَ
نه زده شدن تو یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر مخاطب فعل جده مجهول	لَمْ تُضْرَبْ
نه زده شدن شما دو مردان در زمان گذشته صیغه تثنیه مذکر مخاطبین فعل جده مجهول	لَمْ تُضْرَبَا
نه زده شدن شما همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل جده مجهول	لَمْ يُضْرَبُوا
نه زده شدن تو یک زن در زمان گذشته صیغه واحد مؤنث مخاطبه فعل جده مجهول	لَمْ تُضْرَبِي
نه زده شدن شما دو زنان در زمان گذشته صیغه تثنیه مؤنث مخاطبتین فعل جده مجهول	لَمْ تُضْرَبَا
نه زده شدن شما همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث مخاطبات فعل جده مجهول	لَمْ يُضْرِبْنَ
نه زده شدن من یک مرد یا یک زن در زمان گذشته صیغه واحد متکلم مشترک فعل جده مجهول	لَمْ أَضْرَبْ

لَمْ تَصْرُبْ زده شدیم ماد و مردان یا دوزنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مع الغیر مشترک فعل مجهول

باب اول صرف کبیر فعل نفی معلوم ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

لَا يَصْرُبُ نیز ند یا نخواهد زد آن یک مرد در زمان حال یا استقبال صیغه واحد مذکر غائب فعل نفی معلوم ثلاثی مجرد
لَا يَصْرُبَانِ نیز ند یا خواهند زد آن دو مردان در زمان حال یا استقبال صیغه تشبیه مذکر غائبین فعل نفی معلوم
لَا يَصْرُبُونَ نیز ند یا خواهند زد آن همه مردان در زمان حال یا استقبال صیغه جمع مذکر غائبین فعل نفی معلوم
لَا تَصْرُبُ نیز ند یا نخواهد زد آن یک زن در زمان حال یا استقبال صیغه واحد مؤنث غائبه فعل نفی معلوم
لَا تَصْرُبَانِ نیز ند یا خواهند زد آن دو زنان در زمان حال یا استقبال صیغه تشبیه مؤنث غائبتین فعل نفی معلوم
لَا تَصْرُبْنَ نیز ند یا خواهند زد آن همه زنان در زمان حال یا استقبال صیغه جمع مؤنث غائبات فعل نفی معلوم
لَا تَصْرُبُ نیز نی یا نخواهی زد تو یک مرد در زمان حال یا استقبال صیغه واحد مذکر مخاطب فعل نفی معلوم
لَا تَصْرُبَانِ نیز نبند یا نخواهید زد شما دو مردان در زمان حال یا استقبال صیغه تشبیه مذکر مخاطبین فعل نفی معلوم
لَا تَصْرُبُونَ نیز نبند یا نخواهید زد شما همه مردان در زمان حال یا استقبال صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل نفی معلوم
لَا تَصْرُبِينَ نیز نی یا نخواهی زد تو یک زن در زمان حال یا استقبال صیغه واحد مؤنث مخاطبه فعل نفی معلوم
لَا تَصْرُبَانِ نیز نبند یا نخواهید زد شما دو زنان در زمان حال یا استقبال صیغه تشبیه مؤنث مخاطبتین فعل نفی معلوم
لَا تَصْرُبْنَ نیز نبند یا نخواهید زد شما دو زنان در زمان حال یا استقبال صیغه جمع مؤنث مخاطبات فعل نفی معلوم
لَا أَصْرُبُ نیز نم یا نخواهم زد من یک مرد یا یک زن در زمان حال یا استقبال صیغه واحد متکلم مشترک فعل نفی معلوم
لَا أَصْرُبُ نیز نم یا نخواهیم زد ما دو مردان یا دو زنان یا همه زنان یا همه مردان در زمان حال یا استقبال صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل نفی معلوم

باب اول صرف کبیر فعل نفی مجهول ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

لَا يَصْرُبُ زده نشود یا زده نخواهد شد آن یک مرد در زمان حال یا استقبال صیغه واحد مذکر غائب فعل نفی مجهول ثلاثی مجرد
لَا يَصْرُبَانِ زده نمیشوند یا زده نخواهند شد آن دو مردان در زمان حال یا استقبال صیغه تشبیه مذکر غائبین فعل نفی مجهول
لَا يَصْرُبُونَ زده نمیشوند یا زده نخواهند شد آن همه مردان در زمان حال یا استقبال صیغه جمع مذکر غائبین فعل نفی مجهول
لَا تَصْرُبُ زده نمیشود یا زده نخواهد شد آن یک زن در زمان حال یا استقبال صیغه واحد مؤنث غائبه فعل نفی مجهول
لَا تَصْرُبَانِ زده نمیشوند یا زده نخواهند شد آن یک زن در زمان حال یا استقبال صیغه تشبیه مؤنث غائبتین فعل نفی مجهول
لَا تَصْرُبْنَ زده نمیشوند یا زده نخواهند شد آن همه زنان در زمان حال یا استقبال صیغه جمع مؤنث غائبات فعل نفی مجهول

زده نمی شوی یا زده نخواهی شد آن یک مرد در زمان حال یا استقبال صیغه واحد مذکر مخاطب فعل نفی مجهول	لَا تُضْرَبُ
زده نمیشوید یا زده نخواهید شد شما دو مرد در زمان حال یا استقبال صیغه تثنیه مذکر مخاطبین فعل نفی مجهول	لَا تُضْرَبَانِ
زده نمیشوید یا زده نخواهید شد شما همه مردان در زمان حال یا استقبال صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل نفی مجهول	لَا تُضْرَبُونَ
زده نمی شوی یا زده نخواهی شد تو یک زن در زمان حال یا استقبال صیغه واحد مؤنثه مخاطبه فعل نفی مجهول	لَا تُضْرَبِينَ
زده نمیشوید یا زده نخواهید شد شما دو زنان در زمان حال یا استقبال صیغه تثنیه مؤنث مخاطبتین فعل نفی مجهول	لَا تُضْرَبَانِ
زده نمیشوید یا زده نخواهید شد شما همه زنان در زمان حال یا استقبال صیغه جمع مؤنث مخاطبات فعل نفی مجهول	لَا تُضْرَبْنَ
زده نمیشوم یا زده نخواهم شد من یک مرد یا یک زن در زمان حال یا استقبال صیغه واحد متکلم مشترک فعل نفی مجهول	لَا أُضْرَبُ
زده نمیشویم یا زده نخواهیم شد ما دو مرد یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان حال یا استقبال صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک	لَا نُضْرَبُ

باب اول صرف کبیر فعل نفی معلوم مؤکد بلن ناصبه ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ لَفِعْلُ

هرگز نخواهد زد آن یک مرد در زمان استقبال صیغه واحد مذکر غائب فعل نفی معلوم مؤکد بلن ناصبه تاکید ثلاثی مجرد	لَنْ يَضْرِبَ
هرگز نخواهند زد آن دو مرد در زمان استقبال صیغه تثنیه مذکر غائبین فعل نفی معلوم	لَنْ يَضْرِبَا
هرگز نخواهند زد آن همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر غائبین فعل نفی معلوم	لَنْ يَضْرِبُوا
هرگز نخواهد زد آن یک زن در زمان استقبال صیغه واحد مؤنثه غایبه فعل نفی معلوم	لَنْ تَضْرِبَ
هرگز نخواهند زد آن دو زنان در زمان استقبال صیغه تثنیه مؤنث غائبتین فعل نفی معلوم	لَنْ تَضْرِبَا
هرگز نخواهند زد آن همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع مؤنث غائبات فعل نفی معلوم	لَنْ يَضْرِبْنَ
هرگز نخواهی زد تو یک مرد در زمان استقبال صیغه واحد مذکر مخاطب فعل نفی معلوم	لَنْ تُضْرِبَ
هرگز نخواهید زد شما دو مرد در زمان استقبال صیغه تثنیه مذکر مخاطبین فعل نفی معلوم	لَنْ تُضْرِبَا
هرگز نخواهید زد شما همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل نفی معلوم	لَنْ تُضْرِبُوا
هرگز نخواهی زد تو یک زن در زمان استقبال صیغه واحد مؤنثه مخاطبه فعل نفی معلوم	لَنْ تُضْرِبِي
هرگز نخواهید زد شما دو زنان در زمان استقبال صیغه تثنیه مؤنث مخاطبات فعل نفی معلوم	لَنْ تُضْرِبَا
هرگز نخواهید زد شما همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع مؤنث مخاطبات فعل نفی معلوم	لَنْ تُضْرِبْنَ
هرگز نخواهم زد من یک مرد یا یک زن در زمان استقبال صیغه واحد متکلم مشترک فعل نفی معلوم	لَنْ أُضْرِبَ
هرگز نخواهیم زد ما دو مرد یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع متکلم مع الغیر	لَنْ نُضْرِبَ

مشترک فعل نفی معلوم مؤکد بلن ناصبه ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ لَفِعْلُ

باب اول صرف کبیر فعل نفی مجهول مؤکد بلن ناصبه تاکیدی ثلاثی مجرد از باب فَعَلَ یَفْعِلُ

لَنْ یُضَرَّبَ	هرگز زده نخواهد شد آن یک مرد در زمان استقبال صیغه واحد مذکر غائب فعل نفی مجهول مؤکد بلن ناصبه
لَنْ یُضَرَّبَا	هرگز زده نخواهند شد آن دو مرد در زمان استقبال صیغه تثنیه مذکر غائبین فعل نفی مجهول
لَنْ یُضَرَّبُوا	هرگز زده نخواهند شد آن همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر غائبین فعل نفی مجهول
لَنْ تُضَرَّبَ	هرگز زده نخواهد شد آن یک زن در زمان استقبال صیغه واحد مؤنثه غائبه فعل نفی مجهول
لَنْ تُضَرَّبَا	هرگز زده نخواهند شد آن دو زنان در زمان استقبال صیغه تثنیه مؤنث غائبین فعل نفی مجهول
لَنْ تُضَرَّبْنَ	هرگز زده نخواهند شد آن همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع مؤنث غائبات فعل نفی مجهول
لَنْ تُضَرَّبَ	هرگز زده نخواهی شد تو یک مرد در زمان استقبال صیغه واحد مذکر مخاطب فعل نفی مجهول
لَنْ تُضَرَّبَا	هرگز زده نخواهید شد شما دو مرد در زمان استقبال صیغه تثنیه مذکر مخاطب فعل نفی مجهول
لَنْ تُضَرَّبُوا	هرگز زده نخواهید شد شما همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر مخاطب فعل نفی مجهول
لَنْ تُضَرَّبِی	هرگز زده نخواهی شد تو یک زن در زمان استقبال صیغه واحد مؤنثه مخاطبه فعل نفی مجهول
لَنْ تُضَرَّبَا	هرگز زده نخواهید شد شما دو زنان در زمان استقبال صیغه تثنیه مخاطبتین فعل ماضی نفی مجهول
لَنْ تُضَرَّبْنَ	هرگز زده نخواهید شد شما همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع مؤنث مخاطبات فعل ماضی نفی مجهول
لَنْ أُضَرَّبَ	هرگز زده نخواهم شد من یک مرد یا یک زن در زمان استقبال صیغه جمع واحد متکلم مشترک فعل نفی مجهول
لَنْ تُضَرَّبَ	هرگز زده نخواهیم شد ما دو مرد یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل نفی مجهول مؤکد بلن ناصبه ثلاثی مجرد، صحیح از باب فَعَلَ یَفْعِلُ

باب اول صرف کبیر فعل امر حاضر معلوم بلام ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ یَفْعِلُ

اَضْرِبْ	زن تو یک مرد در زمان استقبال صیغه واحد مخاطب فعل امر حاضر ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ یَفْعِلُ
اَضْرِبَا	زنید شما دو مرد در زمان استقبال صیغه تثنیه مذکر مخاطبین فعل امر حاضر معلوم
اَضْرِبُوا	زنید شما همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل امر حاضر معلوم
اَضْرِبِی	زن تو یک زن در زمان استقبال صیغه واحد مخاطبه فعل امر حاضر معلوم
اَضْرِبَا	زنید شما دو زنان در زمان استقبال صیغه تثنیه مؤنث مخاطبتین فعل امر حاضر معلوم
اَضْرِبْنَ	زنید شما همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع مؤنث مخاطبات فعل امر حاضر معلوم

امر حاضر معلوم بے لام مؤکد بنون تاکید ثلثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

ضرور ضرور بزنی تو یک مرد در زمان استقبال، صیغه واحد مذکر مخاطب فعل امر حاضر معلوم	اِضْرِبَنَّ
ضرور ضرور بزنیید شما دو مرد را در زمان استقبال صیغه تثنیه مذکر مخاطبین فعل امر حاضر معلوم	اِضْرِبَانِ
ضرور ضرور بزنیید شما همه مرد را در زمان استقبال صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل امر حاضر معلوم	اِضْرِبُوْا
ضرور ضرور بزنی تو یک زن در زمان استقبال صیغه واحد مؤنثه مخاطبه فعل امر حاضر معلوم	اِضْرِبِيْ
ضرور ضرور بزنیید شما دو زن را در زمان استقبال صیغه تثنیه مؤنث مخاطبین فعل امر حاضر معلوم	اِضْرِبَانِ
ضرور ضرور بزنیید شما همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع مؤنث مخاطبات فعل امر حاضر معلوم	اِضْرِبْنَ

امر حاضر معلوم بے لام مؤکد بنون تاکید خفیفه ثلثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

ضرور بزنی تو یک مرد در زمان استقبال، صیغه واحد مذکر مخاطب فعل امر حاضر معلوم	اِضْرِبَنَّ
ضرور بزنیید شما همه مرد را در زمان استقبال صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل امر حاضر معلوم	اِضْرِبُوْا
ضرور بزنی تو یک زن در زمان استقبال صیغه واحد مؤنثه مخاطبه فعل امر حاضر معلوم	اِضْرِبِيْ

امر حاضر مجهول باللام ثلثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

باید که زده شوی تو یک مرد در زمان استقبال صیغه واحد مذکر مخاطب فعل امر حاضر مجهول	لِتَضْرَبَنَّ
باید که زده شوید شما دو مرد را در زمان استقبال صیغه تثنیه مذکر مخاطبین فعل امر حاضر مجهول	لِتَضْرَبَا
باید که زده شوید شما همه مرد را در زمان استقبال صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل امر حاضر مجهول	لِتَضْرَبُوْا
باید که زده شوی تو یک زن در زمان استقبال صیغه واحد مؤنثه مخاطبه فعل امر حاضر مجهول	لِتَضْرَبِيْ
باید که زده شوید شما دو زن را در زمان استقبال صیغه جمع مؤنث مخاطبین فعل امر حاضر مجهول	لِتَضْرَبَا
باید که زده شوید شما همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع مؤنث مخاطبات فعل امر حاضر مجهول	لِتَضْرَبْنَ

امر حاضر مجهول باللام مؤکد بنون تاکید ثقیله ثلثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

باید که ضرور ضرور زده شوی تو یک مرد در زمان استقبال صیغه واحد مذکر مخاطب فعل امر حاضر مجهول	لِتَضْرَبَنَّ
باید که ضرور ضرور زده شوید شما دو مرد را در زمان استقبال صیغه واحد مذکر مخاطبین فعل امر حاضر مجهول	لِتَضْرَبَانِ
باید که ضرور ضرور زده شوید شما همه مرد را در زمان استقبال صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل امر حاضر مجهول	لِتَضْرَبُوْا

لِتَضْرِبَنَّ

باید که ضرور زده شوی تو یک زن در زمان استقبال صیغه واحده مؤنثه مخاطبه فعل امر حاضر مجهول

لِتَضْرِبَانِ

باید که ضرور زده شوید شما دو زن در زمان استقبال صیغه تثنيه مؤنث مخاطبتین فعل امر حاضر مجهول

لِتَضْرِبْنَ

باید که ضرور زده شوید شما همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع مؤنث مخاطبات فعل امر حاضر مجهول

امر حاضر مجهول بالام مؤکد بنون تاکید خفیفه ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

لِتَضْرِبَنَّ

باید که ضرور زده شوی تو یک مرد در زمان استقبال صیغه واحده مذکر مخاطب فعل امر حاضر مجهول

لِتَضْرِبَنَّ

باید که ضرور زده شوید شما همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر مخاطبتین فعل امر حاضر مجهول

لِتَضْرِبَنَّ

باید که ضرور زده شوی تو یک زن در زمان استقبال صیغه واحده مؤنثه مخاطبه فعل امر حاضر مجهول

امر غائب معلوم ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

لَيَضْرِبُ

باید که بزند آن یک مرد در زمان استقبال صیغه واحده مذکر غائب فعل امر غائب معلوم ثلاثی مجرد

لَيَضْرِبَا

باید که بزنند آن دو مردان در زمان استقبال صیغه تثنيه مذکر غائب فعل امر غائب معلوم

لَيَضْرِبُوا

باید که بزنند آن دو مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر غائبین فعل امر غائب معلوم

لَتَضْرِبُ

باید که بزند آن یک زن در زمان استقبال صیغه واحده مؤنثه غائبه فعل امر غائب معلوم

لَتَضْرِبَا

باید که بزنند آن دو زنان در زمان استقبال صیغه تثنيه مؤنثه غائبتین فعل امر غائب معلوم

لَيَضْرِبَنَّ

باید که بزنند آن همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع مؤنث غائبات فعل امر غائب معلوم

لَا ضَرْبُ

باید که بزنم من یک مرد یا یک زن در زمان استقبال صیغه واحده متکلم مشترک فعل امر غائب معلوم

لَتَضْرِبُ

باید که بزنیم ما دو مردان یا دو زنان یا همه زنان یا همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل امر غائب معلوم

امر غائب معلوم مؤکد بنون تاکید ثقیله ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

لَيَضْرِبَنَّ

باید که ضرور بزند آن یک مرد در زمان استقبال صیغه واحده مذکر غائب فعل امر غائب معلوم

لَيَضْرِبَانِ

باید که ضرور بزنند آن دو مردان در زمان استقبال صیغه تثنيه مذکر غائب فعل امر غائب معلوم

لَيَضْرِبَنَّ

باید که ضرور بزنند آن همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر غائب فعل امر غائب معلوم

لَتَضْرِبَنَّ

باید که ضرور بزند آن یک زن در زمان استقبال صیغه واحده مؤنثه غائبه فعل امر غائب معلوم

لَتَضْرِبَانِ

باید که ضرور بزنند آن دو زنان در زمان استقبال صیغه تثنيه مؤنث غائبتین فعل امر غائب معلوم

باید که ضرور ضرور بزنند آن همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع مؤنث غائبات فعل امر غائب معلوم
 باید که ضرور ضرور بزنم من یک مرد یا یک زن در زمان استقبال صیغه واحد متکلم مشترک فعل امر غائب معلوم
 باید که ضرور ضرور بزنیم ما دو مرد یا دو زن یا همه مردان یا همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع متکلم مشترک مع الغیر فعل امر

امر غائب معلوم مؤکد بنون تاکید خفیفه ثلاثی مجرید صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

باید که ضرور بزنند آن یک مرد در زمان استقبال صیغه واحد مذکر غائب فعل امر غائب معلوم
 باید که ضرور بزنند آن همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر غائبین فعل امر غائب معلوم
 باید که ضرور بزنند آن یک زن در زمان استقبال صیغه واحد مؤنث غائبه فعل امر غائب معلوم
 باید که ضرور بزنم من یک مرد یا یک زن در زمان استقبال صیغه واحد متکلم مشترک فعل امر غائب معلوم
 باید که ضرور بزنیم ما دو مرد یا دو زن یا همه مردان یا همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل امر

امر غائب مجهول بالام ثلاثی مجرید صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

باید که زده شود آن یک مرد در زمان استقبال صیغه واحد مذکر غائب فعل امر غائب مجهول بالام ثلاثی مجرید
 باید که زده شوند آن دو مردان در زمان استقبال صیغه تثنیة مذکر غائبین فعل امر غائب مجهول
 باید که زده شوند آن همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر غائبین فعل امر غائب مجهول
 باید که زده شود آن یک زن در زمان استقبال صیغه واحد مؤنث غائبه فعل امر غائب مجهول
 باید که زده شوند آن دو زنان در زمان استقبال صیغه تثنیة مؤنث غائبین فعل امر غائب مجهول
 باید که زده شوند آن همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع مؤنث غائبات فعل امر غائب مجهول
 باید که زده شوم من یک مرد یا یک زن در زمان استقبال صیغه واحد متکلم مشترک فعل امر غائب مجهول
 باید که زده شویم ما دو مرد یا دو زن یا همه مردان یا همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل امر غائب

امر غائب مجهول بالام مؤکد یا نون تاکید ثقیله ثلاثی مجرید صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

باید که ضرور ضرور زده شود آن یک مرد در زمان استقبال صیغه واحد مذکر غائب فعل امر غائب مجهول بالام
 باید که ضرور ضرور زده شوند آن دو مردان در زمان استقبال صیغه تثنیة مذکر غائبین فعل امر غائب مجهول
 باید که ضرور ضرور زده شوند آن همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر غائبین فعل امر غائب مجهول

باید که ضرور ضرور زده شود آن یک زن در زمان استقبال صیغه واحده مؤنثه غایبه فعل امر غائب مجهول بالام مؤکد
 باید که ضرور ضرور زده شوند آن دو زنان در زمان استقبال صیغه تشبیه مؤنث غایبتین فعل امر غائب مجهول
 باید که ضرور ضرور زده شوند آن همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع مؤنث غایبات فعل امر غائب مجهول
 باید که ضرور ضرور زده شوم من یک مرد یا یک زن در زمان استقبال صیغه واحده متکلم مشترک فعل امر غائب مجهول
 باید که ضرور ضرور زده شویم ما دو مرد یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک

امر غائب مجهول بالام مؤکد بانون تاکید خفیه ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

باید که ضرور زده شود آن یک مرد در زمان استقبال صیغه واحده مذکر غائب فعل امر غائب مجهول بالام مؤکد بانون تاکید خفیه
 باید که ضرور زده شوند آن همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر غایبین فعل امر غائب مجهول
 باید که ضرور زده شوند آن یک زن در زمان استقبال صیغه واحده مؤنثه غایبه فعل امر غائب مجهول
 باید که ضرور زده شوم من یک مرد یا یک زن در زمان استقبال صیغه واحده متکلم مشترک فعل امر غائب مجهول
 باید که ضرور زده شویم ما دو مرد یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل امر

نهی حاضر معلوم ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

مزن تو یک مرد در زمان استقبال صیغه واحده مذکر مخاطب فعل نهی حاضر معلوم ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ
 مزنید شما دو مردان در زمان استقبال صیغه تشبیه مذکر مخاطبین فعل نهی حاضر معلوم
 مزنید شما همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل نهی حاضر معلوم
 مزن تو یک زن در زمان استقبال صیغه واحده مؤنثه مخاطبه فعل نهی حاضر معلوم
 مزنید شما دو زنان در زمان استقبال صیغه تشبیه مؤنث مخاطبتین فعل نهی حاضر معلوم
 مزنید شما همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع مؤنث مخاطبات فعل نهی حاضر معلوم

نهی حاضر معلوم مؤکد بنون تاکید ثقیله ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

هرگز هرگز مزن تو یک مرد در زمان استقبال صیغه واحده مذکر مخاطب فعل نهی حاضر معلوم
 هرگز هرگز مزنید شما دو مردان در زمان استقبال صیغه تشبیه مذکر مخاطبین فعل نهی حاضر معلوم
 هرگز هرگز مزنید شما همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل نهی حاضر معلوم

هرگز هرگز مزن تو یک زن در زمان استقبال صیغه واحد مؤنثه مخاطبه فعل نهی حاضر معلوم مؤكد بنون تاکید ثقیله	لَا تَضْرِبَنَّ
هرگز هرگز مزیند شما دو زنان در زمان استقبال صیغه تشبیه مؤنث مخاطبتین فعل نهی حاضر معلوم	لَا تَضْرِبَانِ
هرگز هرگز مزیند شما همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع مؤنث مخاطبات فعل نهی حاضر معلوم	لَا تَضْرِبْنَ

نهی حاضر معلوم مؤكد بنون تاکید خفیفه ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

هرگز مزن تو یک مرد در زمان استقبال صیغه واحد مذکر مخاطب فعل نهی حاضر معلوم	لَا تَضْرِبَنَّ
هرگز مزیند شما همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر مخاطبتین فعل نهی حاضر معلوم	لَا تَضْرِبَانِ
هرگز مزن تو یک زن در زمان استقبال صیغه واحد مؤنثه مخاطبه فعل نهی حاضر معلوم	لَا تَضْرِبَنَّ

نهی حاضر مجهول ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

زده مشو تو یک مرد در زمان استقبال صیغه واحد مذکر مخاطب فعل نهی حاضر مجهول	لَا تُضْرَبْ
زده مشوید شما دو مردان در زمان استقبال صیغه تشبیه مذکر مخاطبتین فعل نهی حاضر مجهول	لَا تُضْرَبَا
زده مشوید شما همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر مخاطبتین فعل نهی حاضر مجهول	لَا تُضْرَبُوا
زده مشو تو یک زن در زمان استقبال صیغه واحد مؤنثه مخاطبه فعل نهی حاضر مجهول	لَا تُضْرَبِيْ
زده مشوید شما دو زنان در زمان استقبال صیغه تشبیه مؤنث مخاطبتین فعل نهی حاضر معلوم	لَا تُضْرَبَا
زده مشوید شما همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع مؤنث مخاطبات فعل نهی حاضر معلوم	لَا تُضْرَبْنَ

نهی حاضر مجهول مؤكد بنون تاکید ثقیله ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

هرگز هرگز زده مشو تو یک مرد در زمان استقبال صیغه واحد مذکر مخاطب فعل نهی حاضر مجهول	لَا تُضْرَبَنَّ
هرگز هرگز زده مشوید شما دو مردان در زمان استقبال صیغه تشبیه مذکر مخاطبتین فعل نهی حاضر مجهول	لَا تُضْرَبَانِ
هرگز هرگز زده مشوید شما همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر مخاطبتین فعل نهی حاضر مجهول	لَا تُضْرَبْنَ
هرگز هرگز زده مشو تو یک زن در زمان استقبال صیغه واحد مؤنثه مخاطبه فعل نهی حاضر مجهول	لَا تُضْرَبَنَّ
هرگز هرگز زده مشوید شما دو زنان در زمان استقبال صیغه تشبیه مؤنث مخاطبتین فعل نهی حاضر مجهول	لَا تُضْرَبَانِ
هرگز هرگز زده مشوید شما همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع مؤنث مخاطبات فعل نهی حاضر مجهول	لَا تُضْرَبْنَ

نهی حاضر مجهول موکد بنون تاکید خفیفه ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

هرگز زده مشو تو یک مرد در زمان استقبال صیغه واحد مذکر مخاطب فعل نهی حاضر مجهول موکد بنون تاکید خفیفه	لَا تَضْرِبَنَّ
هرگز زده مشوید شما همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل نهی حاضر مجهول	لَا تَضْرِبُوا
هرگز زده مشو تو یک زن در زمان استقبال صیغه واحد مؤنثه مخاطبه فعل نهی حاضر مجهول	لَا تَضْرِبِي

نهی غائب معلوم ثلاثی مجرد، صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

نزد آن یک مرد در زمان استقبال صیغه واحد مذکر غائب فعل نهی غائب معلوم ثلاثی مجرد	لَا يَضْرِبْ
نزد آن دو مردان در زمان استقبال صیغه تثنيه مذکر غائبین فعل نهی غائب معلوم	لَا يَضْرِبَا
نزد آن همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر غائبین فعل نهی غائب معلوم	لَا يَضْرِبُوا
نزد آن یک زن در زمان استقبال صیغه واحد مؤنثه غائبه فعل نهی غائب معلوم	لَا تَضْرِبْ
نزد آن دو زنان در زمان استقبال صیغه تثنيه مؤنث غائبتین فعل نهی غائب معلوم	لَا تَضْرِبَا
نزد آن همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع مؤنث غائبات فعل نهی غائب معلوم	لَا يَضْرِبْنَ
نزد من یک مرد یا یک زن در زمان استقبال صیغه واحد متکلم مشترک فعل نهی متکلم معلوم	لَا أَضْرِبْ
نزد من ماد و مردان یا دو زن یا همه مردان یا همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل نهی متکلم معلوم	لَا نَضْرِبْ

نهی غائب معلوم موکد بانون تاکید ثقیله ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

هرگز هرگز نزد آن یک مرد در زمان استقبال صیغه واحد مذکر غائب فعل نهی غائب معلوم موکد بانون تاکید ثقیله	لَا يَضْرِبَنَّ
هرگز هرگز نزد آن دو مردان در زمان استقبال صیغه تثنيه مذکر غائبین فعل نهی غائب معلوم	لَا يَضْرِبَانِ
هرگز هرگز نزد آن همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر غائبین فعل نهی غائب معلوم	لَا يَضْرِبُوا
هرگز هرگز نزد آن یک زن در زمان استقبال صیغه واحد مؤنثه غائبه فعل نهی غائب معلوم	لَا تَضْرِبَنَّ
هرگز هرگز نزد آن دو زنان در زمان استقبال صیغه تثنيه مؤنث غائبتین فعل نهی غائب معلوم	لَا تَضْرِبَانِ
هرگز هرگز نزد آن همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع مؤنث غائبات فعل نهی غائب معلوم	لَا يَضْرِبْنَ
هرگز هرگز نزد من یک مرد یا یک زن در زمان استقبال صیغه واحد متکلم مشترک فعل نهی غائب معلوم	لَا أَضْرِبَنَّ
هرگز هرگز نزد من ماد و مردان یا دو زن یا همه مردان یا همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل نهی	لَا نَضْرِبَنَّ

نهی غائب معلوم مؤكد بنون تاكيد خفيفه ثلاثي مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

لا يَضُرُّ بَيْنَ	هرگز نه زند آن یک مرد در زمان استقبال صیغه واحد مذکر غائب فعل نهی غائب معلوم مؤكد بنون تاكيد خفيفه
لا يَضُرُّ بَيْنَ	هرگز نه زند آن همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر غائبین فعل نهی غائب معلوم
لا تَضُرُّ بَيْنَ	هرگز نه زند آن یک زن در زمان استقبال صیغه واحد مؤنثه غائبه فعل نهی غائب معلوم
لا أَضُرُّ بَيْنَ	هرگز نه زنم من یک مرد یا یک زن در زمان استقبال صیغه واحد متکلم مشترک فعل نهی متکلم
لا تَضُرُّ بَيْنَ	هرگز نه زنیم ما دو مرد یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع متکلم مع الغیر فعل نهی متکلم

نهی غائب مجهول ثلاثي مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

لا يُضَرُّ بَيْنَ	زده نه شود آن یک مرد در زمان استقبال صیغه واحد مذکر غائب فعل نهی غائب مجهول ثلاثي مجرد
لا يُضَرُّ بَيْنَ	زده نه شوند آن دو مردان در زمان استقبال صیغه تثنيه مذکر غائبین فعل نهی غائب مجهول
لا يُضَرُّ بَيْنَ	زده نه شوند آن همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر غائبین فعل نهی غائب مجهول
لا تَضُرُّ بَيْنَ	زده نه شود آن یک زن در زمان استقبال صیغه واحد مؤنثه غائبه فعل نهی غائب مجهول
لا تَضُرُّ بَيْنَ	زده نه شوند آن دو زنان در زمان استقبال صیغه تثنيه مؤنث غائبین فعل نهی غائب مجهول
لا يُضَرُّ بَيْنَ	زده نه شوند آن همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع مؤنث غائبات فعل نهی غائب مجهول
لا أَضُرُّ بَيْنَ	زده نشوم من یک مرد یا یک زن در زمان استقبال صیغه واحد متکلم مشترک فعل نهی متکلم
لا تَضُرُّ بَيْنَ	زده نه شویم ما دو مرد یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل نهی متکلم

نهی غائب مجهول مؤكد بانون تاكيد ثقیله ثلاثي مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

لا يُضَرُّ بَيْنَ	هرگز هرگز زده نه شود آن یک مرد در زمان استقبال صیغه واحد مذکر غائب فعل نهی غائب مجهول مؤكد بانون تاكيد ثقیله
لا يُضَرُّ بَيْنَ	هرگز هرگز زده نه شوند آن دو مردان در زمان استقبال صیغه تثنيه مذکر غائبین فعل نهی غائب مجهول
لا يُضَرُّ بَيْنَ	هرگز هرگز زده نه شوند آن همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر غائبین فعل نهی غائب مجهول
لا تَضُرُّ بَيْنَ	هرگز هرگز زده نه شود آن یک زن در زمان استقبال صیغه واحد مؤنثه غائبه فعل نهی غائب مجهول
لا تَضُرُّ بَيْنَ	هرگز هرگز زده نه شوند آن دو زنان در زمان استقبال صیغه تثنيه مؤنث غائبین فعل نهی غائب مجهول
لا يُضَرُّ بَيْنَ	هرگز هرگز زده نه شوند آن همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع مؤنث غائبات فعل نهی غائب مجهول

لَا أُضَرُّ بَيْنَ
لَا تُضَرُّ بَيْنَ
هرگز هرگز زده نه شوم من یک مرد یا یک زن در زمان استقبال صیغه واحد متکلم مشترک فعل نهی متکلم ال
هرگز هرگز زده نه شوم ما و مردان یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک ال

نهی غائب مجهول موكد بانون تاكيد خفيفه ثلاثي مجرد صحيح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

لَا يُضَرُّ بَيْنَ
لَا يُضَرُّ بَيْنَ
لَا تُضَرُّ بَيْنَ
لَا أُضَرُّ بَيْنَ
لَا تُضَرُّ بَيْنَ
هرگز زده نه شود آن یک مرد در زمان استقبال صیغه واحد مذکر غائب فعل نهی غائب مجهول موكد بانون تاكيد خفيفه ال
هرگز زده نه شوند آن همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر غائبین فعل نهی غائب مجهول ال
هرگز زده نه شود آن یک زن در زمان استقبال صیغه واحد مؤنثه غائبه فعل نهی غائب مجهول ال
هرگز زده نه شوم من یک مرد یا یک زن در زمان استقبال صیغه واحد متکلم مشترک فعل نهی متکلم مجهول ال
هرگز زده نه شوم ما و مردان یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک ال

اسم ظرف ثلاثي مجرد صحيح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

مَضْرُوبٌ
مَضْرُوبَانِ
مَضَارِبُ
مُضْرِبٌ
یک جای یک وقت زدن صیغه واحد اسم ظرف ثلاثي مجرد صحيح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ
دو جای دو وقت زدن صیغه تشبیه اسم ظرف ثلاثي مجرد ال
همه جای همه وقت زدن صیغه جمع مکسر اسم ظرف ثلاثي مجرد ال
یک جای یک وقت اندک زدن صیغه واحد مصغر اسم ظرف ثلاثي مجرد ال

صرف کبیر اسم آلہ صغری ثلاثي مجرد صحيح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

مَضْرُوبٌ
مَضْرُوبَانِ
مَضَارِبُ
مُضْرِبٌ
یک آلہ زدن صیغه واحد اسم صغری ثلاثي مجرد صحيح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ
دو آلہ زدن صیغه تشبیه اسم آلہ صغری ثلاثي مجرد ال
همه آلات زدن صیغه جمع مکسر اسم آلہ صغری ثلاثي مجرد ال
یک آلہ اندک زدن صیغه واحد مصغر اسم آلہ صغری ثلاثي مجرد ال

اسم آلہ وسطی ثلاثي مجرد صحيح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

مِضْرَبَةٌ
مِضْرَبَتَانِ
یک آلہ زدن صیغه واحد اسم وسطی ثلاثي مجرد صحيح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ
دو آلہ زدن صیغه تشبیه اسم وسطی ثلاثي مجرد ال

همه آلات زدن، صیغه جمع مکسر اسم آله وسطی ثلاثی مجرد، صحیح از باب فَعَلَ یَفْعَلُ
مَضَارِبٌ
یک آله اندک زدن صیغه واحد مصغر اسم آله وسطی، ثلاثی مجرد

اسم آله کبری ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ یَفْعَلُ

یک آله زدن صیغه واحد اسم آله کبری، ثلاثی مجرد، صحیح از باب
مِضْرَابٌ
دو آله زدن صیغه تثنیه اسم آله کبری ثلاثی مجرد، صحیح از باب
مِضْرَابَانِ
همه آلات زدن صیغه جمع مکسر اسم آله کبری ثلاثی مجرد
مَضَارِیْبُ
یک آله اندک زدن صیغه واحد مصغر اسم آله کبری ثلاثی مجرد
مُضْیِرِیْبٌ

اسم تفضیل المذکر ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ یَفْعَلُ

یک مرد بسیار زننده صیغه واحد مذکر اسم تفضیل ثلاثی مجرد
أَضْرَبَ
دو مردان بسیار زنندگان صیغه تثنیه مذکر اسم تفضیل ثلاثی مجرد
أَضْرَبَانِ
همه مردان بسیار زنندگان صیغه جمع مذکر سالم اسم تفضیل ثلاثی مجرد
أَضْرَبُونَ
همه مردان بسیار زنندگان صیغه جمع مذکر مکسر اسم تفضیل ثلاثی مجرد
أَضْرَابُ
یک مرد کم بهترک زننده صیغه واحد مذکر مصغر اسم تفضیل ثلاثی مجرد
أَضْیِرُ
اسم تفضیل المؤنث ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ یَفْعَلُ

یک زن بسیار زننده صیغه واحد مؤنث اسم تفضیل ثلاثی مجرد
مَضْرَبٌ
دو زنان بسیار زنندگان صیغه تثنیه مؤنث اسم تفضیل ثلاثی مجرد
مَضْرَبَانِ
همه زنان بسیار زنندگان صیغه جمع مؤنث سالم اسم تفضیل
مَضْرَبَاتُ
همه زنان بسیار زنندگان صیغه جمع مؤنث مکسر اسم تفضیل
مَضْرَبٌ
یک زن بسیار زننده صیغه واحد مؤنث مصغر اسم تفضیل
مَضْرَبِی

فعل التعجب ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ یَفْعَلُ

چه خوش زد آن یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر غائب
مَا أَضْرَبَهُ
چه خوش زد آن یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر غائب
أَضْرَبَ بِهِ
چه خوش زد آن یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر غائب
وَضْرَبَ

فوائد عجیبہ ملحقہ "بارشاد الصّرف" برائے طلباء نو آموز

فرق در میان ہمزہ والف :- الف ہمیشہ ساکن بے ضغطہ زبان بر آید چون ما و لا و آنکہ حرکت قبول نمیکند و یا ساکن با ضغطہ زبان بر آید اگرچہ بصورت الف نوشتہ شود چنانچہ در الحمد و اقرء ہمزہ اند و لیکن بعض مردمان الف گویند این مجازاًست حرکت در لغت جنبش را گویند و در اصطلاح زیر زبر پیش را گویند چرا کہ وقت تلفظ حرف متحرک لب انسان در حرکت می آید اعراب در لغت ظاہر کردن را گویند و در اصطلاح آن حرکت کہ در آخر معرب آید از سبب دخول عامل فرق در میان اعراب حرکت :- اعراب خاص حرکت کہ در معرب آید حرکت عام چہ در آخر باشد یا در اول و غیرہ همچنین رفع نصب جزم آن حرکات کہ در آخر معرب آید خاص ست و فتح ضم کسر عام ست مبنی یا معرب را آید در آخر باشد چہ در اول چہ در وسط و بعض فتح و کسر و ضمہ خاص کردہ اند کہ بر آخر مبنی آید و بعض استعمال بجائے یکدیگر آرنند عامل در لغت کار کنندہ را گویند و در اصطلاح ماہر رفع و نصب جزم و جزم قانون در لغت مسطر کتاب را گویند و در اصطلاح قاعدہ کلیہ کہ شامل باشند ہمہ جزئیات خود را فرق میان منصرف غیر منصرف منصرف آنکہ ہر سہ اعراب تنوین قبول کند چون زید، جاء زید و آیت نہید و ممدت زید و غیر منصرف آنکہ ہر سہ اعراب و تنوین را قبول نکنند چون صوادب و در اصطلاح آنکہ دو سبب از اسباب منع صرف در بود، او را منع صرف ہم گویند

معلوم در لغت دانستہ شدہ را گویند چونکہ فعل معلوم را فاعل معلوم باشند ازین سبب فعل معلوم گویند و در اصطلاح آن فعل کہ اسناد فعل بسوئے کنندہ حقیقی باشد چنانچہ ضرب زید و مجهول در لغت گم کردہ باشد را گویند و در اصطلاح فعل مجهول آنکہ نسبت فعل بسوئے فاعل یعنی کنندہ کار نہ باشد بلکہ بسوئے مفعول فعل باشد چون ضرب زید یعنی ضرب بر زید واقع شدہ است باقی کنندہ گم است پس چونکہ فاعل او گم است مجهول گم کردہ فاعل -

ضمیر در لغت از پوشیدہ را گویند چونکہ ضمیر بجائے اسم ظاہر ضمیر داشتند گویا کہ اسم را پوشیدہ کردند ازین سبب مضمرات را کنایہ گویند و ضمیر در اصطلاح آن کہ بجائے غائب مخاطب متکلم گویند

بدانکہ فعل حدث است ادر احدث یعنی پیدا کنندہ باید پس کنندہ او را فاعل گویند پس او مذکر باشد یا مؤنث و ہر یکے مفرد باشد یاثنیہ یا جمع و ہر یکے غائب یا مخاطب یا متکلم باشد پس این فاعل ہر ذہ شدہ چہ ارساقط شدند باقی چہ ارساقط ماندند پس گاہے فاعل کہ اسم ظاہر باشد چون ضرب زید گاہے ضمیر بارز باشد چون ضربت کہ ضرب فعل است فاعل ضمیر بارز و گاہے ضمیر مستتر پوشیدہ باشد چون نہید ضرب فاعل ضمیر مستتر کہ هو است کہ می گردد بسوئے زید

فرق در میان اسم فاعل و فاعل فعل یا ضمیر فاعل اسم ضمیر آنکہ مشتق باشد چوں ضارب فاعل و ضمیر فاعل ہمیشہ جامد یا ضمیر باشد کہ قیام نسبت فعل بدان باشد چوں ضربت و ضربت +

رَبِّ يَسِّرْ وَلَا تَعَسِّرْ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خَوَّبَ را از خَوَّبًا بنا کردند خَوَّبًا اسم مصدر بود، چون خواستند که صیغه واحد مذکر غائب فعل ماضی معلوم بنا کنند حرف اول را بر حال خود گذاشتند ثانی را فتح داده، تنوین ممکن علامت اسمیت را حذف کرده، آخرش بنی بر فتح ساختند تا از خَوَّبًا، خَوَّبَ شد خَوَّبًا را از خَوَّبَ بنا کردند، خَوَّبَ صیغه واحد مذکر غائب فعل ماضی معلوم بود، چون خواستند که صیغه تنبیه مذکر غائبین بنا کردند الف علامت تشبیه و ضمیر فاعل در آخرش آوردند تا از خَوَّبَ، خَوَّبًا شد خَوَّبًا را از خَوَّبَ بنا کردند و او ساکن علامت جمع مذکر و ضمیر فاعل بضمه ماقبل در آخرش آوردند تا از خَوَّبَ، خَوَّبًا شد خَوَّبًا را از خَوَّبَ بنا کردند، خَوَّبَ صیغه واحد مذکر غائب بود چون خواستند که صیغه واحده مؤنثه غائبه بنا کنند تا ساکنه محض علامت تانیث در آخرش آوردند تا از خَوَّبَ، خَوَّبَتْ شد خَوَّبَتْ را از خَوَّبَتْ بنا کردند الف علامت تشبیه و ضمیر فاعل بفتح ماقبل در آخرش آوردند تا از خَوَّبَتْ

له قوله خَوَّبَ را از خَوَّبًا بنا کردند الاختلاف است در میان بصرین و کوفین، بصرین می گویند که مصدر اصل است و فعل فرع زیرا که معنی لغوی مصدر جائے صادر شدن است، و این معنی بر مصدر وقتی صادق می آید که از ان اشتقاق کرده آید ماسوائے این دلیل، اوله و یحیی بیان کرده اند و کوفیان می گویند که فعل اصل است و مصدر فرع زیرا که اصالت فعل در تعلیل مسلم است، پس در اشتقاق نیز فعل را اصل گفتن لازم آمد، تا هر یک از اصل و فرع شے واحد گردد، بصریون دفع می کنند، و این لزوم را مسلم نمی دارند، بنا برین یَعِدُّ يَعِدُّ يَعِدُّ يَعِدُّ در تعلیل فرع آید و در اشتقاق فرع نمی نهند، بلکه بالاتفاق هر چهار صیغه از ماضی خود یعنی اند، پس ضرورت نیست که هر چهار اصل شمار از جهت دیگر نیز اصل شود، پس تطابق مذہبین برای قرار یافت، که مصدر فرع فعل است در تعلیل و اصل و است در اشتقاق فعلی و لهذا مصنف گفته است که خَوَّبَ را از خَوَّبًا بنا کردند ۱۲

له قوله تنوین ممکن الا بقید ممکن احتراز کرد از باقی تنوینات و آن تنوین ترفم است که در آخر فعل آید، بقول الشاعر (مصرع) ففعلی ان اصبت لقد اصابن - که در اصل لقتا اصاب بود، و تنوین چون سبک که معنی آن اسکت سکوت است، و تنوین عوض، چنانچه در لفظ یومئذ و حیثین در اصل یوما خا کان کذا و حین اذ کان کذا بود، اعنی این تنوین جمله کان کذا است که مضاف الیه اذ شده است و تنوین تعالی که در مسلمات عوض نون مسلمین آمده است، و تنوین ممکن را ممکن ازین جهت گویند که معنی ممکن قادر شدن است و اسمی که برای تنوین ممکن داخل می شود، معرب می باشد، پس گویا که اسم عمل را قادر می کند بر خود و عامل قدرت یا بد بر عمل کردن در آن اسم معرب ممکن -

له قوله خَوَّبًا شد محلی چنانچه در خَوَّبَتْما قبل از الف میم زیاده کردند، تا ضریب و قفیه که در شے اشباع کرده شود با تشبیه خود ملتبس نه شود، چنانچه بایستی که قبل از الف خَوَّبًا نیز میم آوردندی، تا با او احدش و قفیه که اشباع کرده شود ملتبس نه شود.

جواب: در صیغه غیر غایب اشباع جائز نیست - پس حاجت میم در خَوَّبًا نماند، زیرا که خوف التباس نماند ۱۳

له معنی علامت تانیث را بقید محض دفع کرد، و هم فاعل بودن تا ساکنه برائے فعل - سوال: چون تا خَوَّبَتْ علامت تانیث است باید که مانند سائے ضاربیه متحرک باشد.

جواب: تائیه که علامت تانیث است، در آخر اسم متحرک بود، و در فعل ساکن، زیرا که فعل دال است بر حدث و زمان و نسبت الی فاعل با وجود این سه امور در فعل نوع ثقل است در معنی، و آن ثقل مقتضی است خفت لفظی را، بخلاف اسم که در معنی آن زمان و نسبت الی فاعل با خود نیست پس ثقل معنوی که مقتضی خفت لفظی است، در سه پدید آمده است که بملاحظ آن تا در ساکن کرده شود، لهذا در فعل ساکن کردند، و در اسم متحرک -

ط قانون: هر تائیه در فعل همیشه ساکن و در اسم همیشه متحرک باشد و عکس ادا نکند + از قانون شاه جالی است -

صَوَّبَتْ تَشَدُّ صَوَّبَتْ رَا از صَوَّبَتْ بنا کردند، نون مفتوح علامت جمع مَوْث و ضمیر فاعل در آخرش در آورند
تا از صَوَّبَتْ، صَوَّبَتْ شَدُّ پس اجتماع دو علامت تانیث شد این چنین منکره بود، لهذا تائید وحدت را حذف
کرد، ماقبلش را ساکن کردند، تا که لازم نیاید توالی اربع حرکات، تا از صَوَّبَتْ، صَوَّبَتْ شَدُّ
قَانُونٌ :- اجتماع دو علامت تانیث در فعل مطلقاً ممنوع است، و در اسم وقتی که از یک جنس باشد،
قانون :- اجتماع اربع حرکات متوالیات در یک کلمه و حکم ممنوع است،
صَوَّبَتْ رَا از صَوَّبَتْ بنا کردند، تائید مفتوح علامت واحد مذکر مخاطب و ضمیر فاعل بسکون ماقبل در آخرش
در آورند، تا از صَوَّبَتْ، صَوَّبَتْ شَدُّ صَوَّبَتْ تَمَّا رَا از صَوَّبَتْ بنا کردند، الف علامت تثنیه و ضمیر فاعل در آخرش
در آورده، میم مفتوحه، بضمه ماقبل در میان تاء، والف آورند، تا از صَوَّبَتْ، صَوَّبَتْ تَمَّا شَدُّ

۱۱- قولہ صَوَّبَتْ تَمَّا شَدُّ اگر گفته شود که توالی اربع حرکات ممنوع است، چنانچه مصنف قریباً ذکر خواهد کرد، پس چنانچه در این جائے یکے از حذف یا سکون اختیار
نکردند، محظوظ لازم نیاید، چرا بیش این که توالی اربع حرکات اصلی است، و این با حرکت تاء عارضی است که بجاظ الف آمد است که او تقاضا افتتاح ماقبل خود
می کند و حرکت عارضی در حکم سکون است، پس توالی اربع حرکات اصلی نگردید. سوال :- اگر حرکت تاء در حکم سکون است، والف حتماً ساکن باشد،
پس اجتماع ساکنین شد پس چرا یکے از حذف یا تحریک اینها اختیار کردند، تا اجتماع ساکنین رفع شود. جواب :- اجتماع ساکنین که ناجائز است ملازمت
سکون هر دو ظاهر است، و این جائے سکون تاء حکمی است، چرا که بظاهر محرب است، لهذا محظوظ در کور لازم نیاید ۱۲

۱۳- قولہ تالازم ناید الخ سوال :- علت نیز منکره بود، زیرا که در این نیز توالی اربع حرکات شد، والا باید که صَوَّبَتْ نیز بر حال ماند که زیاده ازان منکره نیست.
جواب :- علت در اصل علامت بود، الف برائے تخفیف حذف کردند، پس آن الف، بعد از حذف نیز ملحوظ است، لهذا توالی اربع حرکات لازم نیاید، زیرا
که الف ساکن است، اگر گفته شود، چنانچه در این جائے باعتبار کردن محذوف محظوظ لازم می آید، صَوَّبَتْ نیز تا منزه از اعتبار کرده محظوظ رفع گردد، گویم الف
در علت برائے خفت حذف کرده اند، پس اعتبار کردن آن بعید نیست، بخلاف تائید ساکن که آن محذوف شده است، بسبب اجتماع دو علامت
تانیث پس بر تقدیر اعتبار آن اشکال لازم خواهد آمد، لهذا آمد سکون فاعل چنانچه در آخر کرده شده است،

۱۴- قولہ مطلقاً الا مراد از مطلقاً تعمیم علامت تانیث است یعنی متعمده الجنس باشد یا مختلفه الجنس اجتماع هر دو در فعل ممنوع است مثال مختلفه الجنس
چون صَوَّبَتْ و مثال متعمده الجنس در فعل نه شده است ۱۲

۱۵- قولہ از یک جنس الا احتراذ است از مختلفه الجنس، که اجتماع آن در اسم ممنوع نیست، مثال متعمده الجنس چون صَابَرَاتٌ و مختلف الجنس چون صَوَّبَاتٌ
زیرا که یائے بدل از الف صَوَّبَتْ است که غیر جنس تا است ۱۲

۱۶- قولہ حکم فی الی یعنی دو کلمه را بسبب کمال اتصال حکم یک کلمه داده باشند، چون نون فَوَّبَتْ را که خود اتصال لفظی هم دارد و معنوی نیز، از این جهت هر
دو را حکم یک کلمه داده شود ۱۲

۱۷- قولہ میم مفتوحه بضمه ماقبل الخ سوال :- بآوردن الف میغه تثنیه میشود پس آوردن میم میان تاء والف چه فائده دارد؟
جواب :- اگر میم نمی آوردند طبقس می گردد میغه تثنیه با واحد خود، و وقتی زور واحد شاع کرده شود، چنانچه در قول شاعر فَاثَك ضَامِنٌ بِالذَّقِ

حقاً توفی کل نفس ما احتسنت، پس اکنون اگر میان الف و تاء و میم باقیه شود میغه تثنیه باشد اگر میم نه باشد میغه واحد باشد، والف اشباع باشد اما وجه تسمیه
میم دو وجه نیاردن حرف دیگر میان تاء والف رعایت لفظاً است، همچنین تثنیه اکم و تثنیه فعل بر یک منطاند، و مفتوح نمودن میم از جهت الف است
که او مفتوح بودن ماقبل خودی خواهد، وجه معنوی بودن ماقبل میم این است که میم حرف شفوی است و ضمه شفوی است و میم تقاضا می کند که حرکت ماقبل
او نیز شفوی باشد، لهذا ماقبل او مفتوح کردند، و مفتوح نگذاشتند و دلیل برای که ضمه شفوی است این است که داد بالاتفاق شفوی است داد
مربک، است از ضمین :- اگر کل شفوی باشد، جزء او نیز شفوی باشد، پس از این ظاهر شد که ضمه نیز شفوی است طریقه معلوم نمودن خروج حروف این
است که هر حرفی که خروج او معلوم کردنی است آن را ساکن کنند، و در ماقبل آن همزه مفتوحه بیارند، پس از ا، ال، ام معلوم می شود که ماقبل آن
و لام سطلی و میم شفوی ۱۲

عنه مثال حقیقه یک کلمه دَحْوَیَّه و کِغْوَیَّه پس دَحْوَیَّه و کِغْوَیَّه خوانند شد

عنه مثال حکما یک کلمه صَوَّبَتْ که در حقیقت ن جلایه، علامت جمع مَوْث و ضمیر فاعل است پس صَوَّبَتْ خوانده شود ۱۲

خَوَّبَتْ رَا از خَوَّبَتْ بنا کردند، و او ساکنه علامت جمع مذکر ضمیر فاعل در آخرش در آورده میم مضمومه بضمه ماقبل میان تار و او در آورده و او را حذف کرده میم را ساکن کردند تا از خَوَّبَتْ، خَوَّبَتْ شَد قانون، هر دانی که واقع شود در آخر اسم غیر متمکن ماقبلش مضموم آن و او را حذف کنند و جوبا، مگر و او هو، خَوَّبَتْ رَا از خَوَّبَتْ بنا کردند فتح تار را بکسر بدل کردند تا از خَوَّبَتْ، خَوَّبَتْ شَد خَوَّبَتْ تار را از خَوَّبَتْ بنا کردند الف علامت تشبیه و ضمیر فاعل بفتح ماقبل در آخرش در آورند میم مفتوحه را بضمه ماقبل میان تار و الف در آورند تا از خَوَّبَتْ خَوَّبَتْ شَد، خَوَّبَتْ رَا از خَوَّبَتْ بنا کردند نون مفتوح علامت جمع مؤنث و ضمیر فاعل در آخرش در آورده میم ساکنه بضمه ماقبل میان تار و نون در آورده میم را بسبب قرب مخرج نون کرده نون را در نون ادغام کردند

له قوله میم مضمومه اگر گفته شود که صیغه جمع آوردن داد ساکنه تمام می شود نه با واحد خود بوقت اشباع طبع می شود، پس چه میم میان تار و او در آورند، گویم که برائے متابعت اصل لے تشبیه، زیرا که تشبیه برائے جمع اصل است اما مضموم بودن میم پس برائے اقتضائے داد و مضموم بودن ماقبل میم، پس برائے اقتضائے میم، کما مرافقا فی التثنیۃ ۱۲

له قوله غیر متمکن الی لے یعنی زیرا که عالی را قدرت عمل کردن بر می دهد، کما مر فی التثنیۃ المعرب بالتمکن فی بناء ضرب - سوال :- این قاعده در خَوَّبَتْ میماند و وقت جاری شده که خَوَّبَتْ میماند و جواب :- از اسم مام است تحقیق باشد، خواه مجازی و این جا اسم است مجاز از برای که میم در اکثر جائے علامت اسمیت می باشد در مفعول و مفعول و مفعول و غیر ذلک و کما به علامت را حکم می علامت را میبندد ازین جائے میم مجاز از اسم مضمومه اند و مضموم است پس شرط مضمومیت ماقبل نیز یافته است و بعد از آن و او آمده است لهذا قائلان ذکر جاری کردند پس خَوَّبَتْ شَد سوال :- میم را ساکن چرا کردند، جواب :- برائے ثقل معنوی که در فعل است و او تعاضای کند خفت لفظی را و آن خفت در سکون میم است، نه در ضمه می ۱۳

له قوله مگر و او هو الی رفع اعتراض است بر وجوبیت قانون مذکور، و بر اعتراض این که وجوبیت قانون مذکور تعاضا کند بر حذف و او را و باقی ماندن و او هو منع می کند وجوبیت قانون را و دفع این که قانون مذکور وجوبی است مگر لفظ هو از آن مشتق است از باعث دیگر و این که بنا صالح کلمه بر سه حرف است و لفظ هو از آن عاری است، پس اگر و او نیز حذف گردد با لکیر انقضی خواهد ماند لهذا لے را از قاعده مذکور مستثنی کردند اما مثال اسم می که اسم بابت تعاضا و او محذوف شده باشد بقاعده مذکور مثل هو و آشتو که در اصل هو و آشتو بودند و وقتی که قبل ایشان ضمیر منصوب متصل گردد و او ضمیر ماقبلش هر دو محذوفی کند زیرا که درین وقت بسبب اتصال ظاهری و او در وسط ماند، و حکم حذف لے همان وقت است که در آخر باشد نه وقتی که در وسط بود، چون خَوَّبَتْ شَد ۱۴

له قوله میم مفتوحه الی سوال :- در خَوَّبَتْ تشبیه مذکور مخاطبین میم ازین جهت آورده بودند که با واحد خود طبع می شود، و در حالت اشباع با واحد این جا خوف التباس نیست و احدش طبع می باشد یا نه زیرا که خَوَّبَتْ در حالت اشباع خَوَّبَتْ خواهد شد پس در میان واحد و تشبیه التباس نخواهد شد - جواب :- ایراد میم در این جا برائے رفع التباس نیست بلکه برائے اتباع زیرا که تشبیه مؤنث مخاطبین تابع است برائے تشبیه مذکور مخاطبین زیرا که مؤنث فرع است برائے مذکر ۱۵

له قوله میم ساکنه بضمه ماقبل الی اگر گفته شود که بنائے صیغه آوردن نون لے بخت و بخت تام شد باز میم چرا آورند گفته شود محض برائے اتباع تشبیه لے چرا که جمع مؤنث مخاطبات فرع تشبیه مؤنث مخاطبین است نه برائے دفع التباس ۱۶ سوال :- میم را ساکن کردند متحرک بر یکے از حرکات ثلاثه چرا کردند با وجود محذوری لازم نمی آید، جواب :- با شکر معلوم شده است که ماقبل نون جمع مؤنث و او ساکن می باشد چنانچه در خَوَّبَتْ و خَوَّبَتْ و خَوَّبَتْ و اَصْبَحْ و اَمْسَحْ و امثال فلک پس درین جائے نیز میم را ساکن کردند، که ماقبل نون مذکور است.

سوال :- پس باید که خَوَّبَتْ بخوانند خَوَّبَتْ چرا می خوانند جواب :- نون وسطی بود میم شغوی و این هر دو قریب مخرج اند پس بسبب قرب مخرج ایشان میم را نون کردن که بدن اتحاد جنس ادغام متعین است. و بعد از آن دو حرف از یک طبع میم آمدند اول ایشان ساکن مع وجود جمیع شرائط پس نون را در نون ادغام کردن لهذا خَوَّبَتْ شَد.

سوال :- چنانچه میم را نون کردند ادغام ممکن گردید، هم چنین اگر نون را میم کنند ادغام ممکن شدی، جواب :- اگر میم را نون نکردند میم خَوَّبَتْ شدی پس معلوم نه شدی که کدام صیغه است، زیرا که علامت جمع مؤنث نون است، و آن در این صورت معدوم شده ۱۷

یک حرف از حروف آتین مفتوح بسکون فاکلمه در اولش در آورده، ماقبل آخر را کسره داده و ضمہ اعرابی در آخرش آوردند، تا از حَرْب، یَضْرِبُ، تَضْرِبُ، اَضْرِبُ، تَضْرِبُ شدند یَضْرِبَانِ را از یَضْرِبُ بنا کردند، الف علامت تشنیه و ضمیر فاعل بفتح ماقبل و نون مکسوره، عوض ضمہ کہ در واحد بود، در آخرش در آورند، تا از یَضْرِبُ، یَضْرِبُونِ شد، یَضْرِبُونِ را از یَضْرِبُ بنا کردند، و او ساکنه علامت جمع مذکر و ضمیر فاعل بضمه ماقبل و نون مفتوحه عوض ضمہ کہ در واحد بود، در آخرش در آورند، تا از یَضْرِبُ، یَضْرِبُونِ شد، تَضْرِبَانِ را از تَضْرِبُ بنا کردند، الف علامت تشنیه و ضمیر فاعل بفتح ماقبل و نون مکسوره عوض ضمہ کہ در واحد بود، در آخرش در آورند، تا از تَضْرِبُ، تَضْرِبَانِ شد، یَضْرِبُونِ را از تَضْرِبُ بنا کردند، نون مفتوحه علامت جمع مؤنث و ضمیر فاعل بسکون ماقبل در آخرش در آورده تا را با بیا بدل کردند، تا از تَضْرِبُ، یَضْرِبُونِ شد تَضْرِبَانِ تَضْرِبُونِ

۱۴ قرله از حروف آتین الی سوال :- بر زیادتی ماضی برائے چیست ؟

جواب :- برائے این کہ در معنی ماضی و مضارع اختلاف است زیرا کہ ماضی دلالت می کند بر زمان سابق، و مضارع بر زمان لاحق پس واجب آمد کہ در الفاظ هر دو نیز اختلاف باشد، تا دلالت کند اختلاف لفظی بر اختلاف معنی پس حروف مذکورہ برائے تحصیل اختلاف لفظی است در میان هر دو،

سوال :- اختلاف لفظی چنانچه بر زیادتی پیدا شده است، هم چنین بجزف حرفی از حروف ماضی نیز پیدا شد، پس آن را برای چرا اختیار کردند ؟
جواب :- اختلاف مضارع با ماضی بجزف حرف از حروف ماضی ممکن نہ بود، زیرا کہ بجزف حرف کلمه از بنائے صالح خود ناقص شد و آن بجزف ضرورت جائز نیست.

۱۵ قرله بسکون فارکلمه الی سوال :- فارکلمه را چرا ساکن کردند ؟

جواب :- برائے گرفتن از توالی اربع حرکات،

سوال :- دفع توالی اربع حرکات با ساکن عین کلمه یا لام کل نیز می شد، پس اسکان فاکلمه بکدام جهت ترجیح یافت ؟

جواب :- توالی اربع حرکات از حروف آتین لازم آمده است، پس اسکان فاکلمه کہ قریب است بوسه ازین کلمه لام کلمه اولی باشد.

۱۶ قرله در اولش الی سوال :- بر زیادتی حروف آتین در آخر ماضی نیز ممکن بود، پس در آخر چرا نہ کردند ؟

جواب :- اگر در آخر ماضی کردند مضارع با ماضی خود ملتصق شد، و بر این کہ بر زیادتی تائے متحرکہ بر مخاطب و مخاطبه واحد متکلم و بر زیادتی نون جامع مؤنث غائبات ملتصق می شد، و بر زیادتی یا در آخر با ماضی ملتصق نمی شد، اما شے را بر اخوات شے محمول کردند،

۱۷ قرله عوض ضمہ الی بدان کہ ضمہ لام برائے مناسبت و اداسست نہ ضمہ اعراب، چه و س در آخر بود، و لام در جمع حکم توسط پیدا کرده ۱۲ نوادر -

۱۸ قرله ضمیر فاعل الی بدان کہ الف در تشنیه، و واد، در جمع و یائے در واحده مخاطبه، و هم چنین نون در یَفْعَلُونَ و تَفْعَلُونَ ضمیر فاعل اند بخلاف مائی صیغہ کہ ضمیر فاعل در آنها گاهے ستر و گاهے ظاهر بود، الا هر دو صیغہ متکلم، و واحد مخاطب کہ فاعلش همیشه ضمیر مستمر باشد، و لهذا افعَل نرید و فَعَلَ زید و فَعَلَ زید و فَعَلَ زید درست نیست ۱۲ نوادر -

۱۹ قرله عوض ضمہ الی بدان کہ نون تشنیه و جمع عوض ضمہ اعرابی است کہ در مفرد بود، و وجه تخصیص نون اعرابی عوض ضمہ، و حرکت اعرابی آن است کہ در اصل در زیادت و تصرف حروف علت بوده اند، و چون زیادت حروف علت در یک تعلق پیدا می کرد، لهذا نون را کہ مناسبت نام با حرف دارد، و در آخر اسمائے متکلمه بلباس تنوین، تابع اعراب واقع می شود و افزودند، چون کسره میان فتوحه و ضمہ متوسط است، هم چنان کہ تشنیه میان واحد و جمع لهذا نون جمع را مکسور نمودند، و چون جمع باعتبار کثرت معنی نسبت واحد و تشنیه ثقیل است، و فتح خفیف لهذا نون جمع مفتوح ساختند تا ثقل زایل شود ۱۲

را از واحد خود مثل یَضْرِبَانِ وَ یَضْرِبُونِ بنامی کنند تَضْرِبُیْنِ را از تَضْرِبُ بنا کردند یا ساکنه علامت تانیث و ضمیر فاعل نزد بعض بکسره ماقبل نون مفتوحه عوض ضمه که در واحد بود، در آخرش در آورند تا از تَضْرِبُ، تَضْرِبُیْنِ شد تَضْرِبَانِ را از تَضْرِبُیْنِ بنا کردند یا ساکنه علامت تانیث را حذف کرده بجایشش الف علامت تشبیه و ضمیر فاعل بفتح ماقبل در آورده، فتح نون را بکسره بدل کردند تا از تَضْرِبُیْنِ، تَضْرِبَانِ شد تَضْرِبُیْنِ را از تَضْرِبُیْنِ بنا کردند یا - و نون واحد را حذف کرده، بجایشش نون مفتوحه علامت جمع مؤنث و ضمیر فاعل بسکون ماقبل در آورند تا از تَضْرِبُیْنِ، تَضْرِبُیْنِ شد یَضْرِبُ تَضْرِبُ، آضُوبُ، تَضْرِبُ را از یَضْرِبُ، تَضْرِبُ، آضُوبُ تَضْرِبُ بنا کردند یَضْرِبُ (الی اخوه)، فعل مضارع معلوم بود، چون خواستند که فعل مضارع مجهول بنا کنند حرف اول را ضمه و ماقبل آخر را فتح دادند تا از یَضْرِبُ (الی اخوه) یَضْرِبُ (الی اخوه) شد،

قانون :- در هر مضارع مجهول حرف اول ضمه و ماقبل آخر را فتح میدهند و جواباً بشرطیکه در مضارع معلوم

۱- قول از تَضْرِبُ الیاء از تَضْرِبُ واحد مکرر مخاطب بنا کردند، زیرا که صیغه واحد مکرر مخاطب اصل است، برائے فاعله مؤنثه مخاطبه ۱۲

۲- قول علامت تانیث الیاء فی نظر، زیرا که برای اجتماع دو علامت تانیث خواهد شد یک تانث دوم یائے، و اجتماع دو علامت تانیث در فعل مطلقاً ممنوع است، کما مر ۱۲

۳- قول نزد بعض الیاء متعلق است بضمیر فاعل، پس از این عبارت فهمیده می شود، که فاعلیت یائے ساکنه نزد بعض است لیکن این غیر صحیح است زیرا که فاعلیت وے نزد جمهور مسلم است، چنانچه فاعلیت الف یَضْرِبُیْنِ دوا و یَضْرِبُونِ نزد ایشان مسلم است الا اخطش که یائے علامت خطاب می گوید مجهول آن را علامت خطاب نیز نمی گویند، زیرا که اجتماع برای تقدیر دو علامت خطاب خواهد شد میان تا که حرف خطاب است و میان یا ۱۲

۴- قول علامت تانیث الیاء بکسر فاعل را حذف کردند، که شے دلالت می کند بر وحدت فاعل و مقصود از بنائے تشبیه تعدد فاعل است منافات و عدم برائے تعدد و کثرت ظاهر است ۱۲

۵- قول علامت تشبیه الیاء سوال ۱- اگر الف تَضْرِبُیْنِ باقی صیغهای مضارع و مچنین دوا و یَضْرِبُونِ و تَضْرِبُیْنِ و اما در علامت تشبیه جمع اند و مثل الف تشبیه فاعل، دوا و جمع وے، پس چرا بدخول جوامع و نون واجب متغیر نمی شوند، چنانچه در یک فاعل بدخول جاره و ناصبه متغیر می شود ۱۲

جواب ۱- الف دوا و در اشتقاق علامت تشبیه و جمع است، نه ضمیر فاعل و الف دوا و تشبیه و جمع مضارع، چنانچه علامت تشبیه و جمع است هم چنین ضمیر فاعل نیز است و ضمیر متغیر نمی شود، لهذا الف و اشتقاق که ضما کره بودند متغیر شوند، و الف و دوا مضارع که ضما کره بودند از تغیر و انقلاب سلامت ماندند ۱۲

۶- قول بفتح ماقبل الیاء و فتح که بجائے یائے ساکنه الف آوردند، برائے مناسبت الف لام کلمه را مفتوح ساختند، زیرا که اگر مفتوح نه می کردند، الف الف نه می ماندند ۱۲

۷- قول بدل کردند الیاء تا موافق شود بنائے نون اعرابی، با باقی فونات اعرابیه را که در ادواخر تشبیه آمده است ۱۲

۸- قول حرف اول را الیاء حرف مضارعت را ۱۲

۹- ماقبل آخر الیاء عین کلمه را فتح دادند ۱۲

۱۰- قول در هر مضارع مجهول الیاء برائے بنائے مجهول از معلوم در جمیع ابواب همین یک قاعده است که حرف اول را ضمه داده شود، اگر پیشتر در معلوم مضوم نه باشد، و ماقبل آخر را فتح داده شود، اگر پیشتر در معلوم مفتوح نه باشد ۱۲

۱۱- سوال :- نون اعرابی را در تشبیه کسر از این دادند، که کسر میان فتح و ضمه متوسط است، چنانچه تشبیه میان واحد و جمع متوسط است، و در جمع فتح از این اختیار کردند، که در جمع باعتبار کثرت معنی ثقل است و فتح خفیف است، پس در تَضْرِبُیْنِ که ثقل هم چون جمع در وے نیامده نون اعرابی کدام وجه مفتوح نمودند؟

جواب ۱- از حرکات ثلاثه و سکون اگر سکون اختیار کردند، و التماسه ساینه شده، و اگر ضمه و کسر آوردند ثقل شده زیرا که یائے پیشتر در وے موجود است، لهذا فتح که اخف الحركات است اختیار کردند ۱۲

ضمه و فتحه نباشد، و باقی صیغہا را بر معلوم قیاس باند کرد، ضارِبٌ را از یَضْرِبُ بنا کردند حرف مضارع را حذف کرده فاعل کلمه را فتح داده، بعده الف علامت اسم فاعل در آورده، تنوین ممکن علامت اسمیت را در آخرش در آوردند تا از یَضْرِبُ، ضارِبٌ شد ضارِبَانِ را از ضارِبٌ بنا کردند الف علامت تنبیه بفتح ماقبل و نون کسوره عوض ضمه یا تنوین یا هر دو که در واحد بود، در آخرش در آورند تا از ضارِبٌ، ضارِبُونَ شد، ضارِبُونَ را از ضارِبٌ بنا کردند، و او ساکنه علامت جمع مذکر بضمه ماقبل و نون مفتوحه عوض ضمه یا تنوین یا هر دو که در واحد بود، در آخرش در آورند، تا از ضارِبٌ، ضارِبُونَ شد، ضارِبُونَ را از ضارِبٌ بنا کردند، حرف اول را بر حال خود گذاشته، ثانی را حذف کرده، عین و لام کلمه را فتح داده، تائے متحرک علامت جمع مذکر کسر

له قوله ضمہ و فتح نباشد، زیرا کہ اگر بیشتر ضمہ باشد، پس فقط ماقبل آخر مفتوح کرده خواهد شد، و اگر بیشتر ماقبل آخر مفتوح باشد پس بعض حرف اول را ضمہ داده خواهد شد، مثال اول چون مَكْرُومٌ وَيَقُوفٌ وَيَضَارِبٌ وَيَكْدُحُونَ و مثال دوم چون يَغْلُو وَيَمْنَعُ وَيَقَابِلُ و مثال مضارع که در آن حاجت هر دو بیفتد چون يَضْرِبُ وَيَنْهَوُ يَجْتَنِبُ وَيَسْتَعْفِفُ و امثال ذلك ۱۲

له قوله باقی صیغہا را الے ای هر چه گذشت بیان بنائے یَضْرِبُ اَضْرِبُ اَضْرِبُ بر دو باقی صیغہا را بر معلوم قیاس کشید، پس تنبیه و جمع را از واحد و غائب را از غائب و مخاطب را از مخاطب و مؤنث را از مذکر بنا کنند، چنانچه معلوم مفصلاً مذکور شد ۱۲

له قوله یَضْرِبُ الّا از یَضْرِبُ بنا کردند از برای مناسبت هر دو، در وقوع صفت برای مکره، و در حرکات و سکنت و تعداد حروف و غیر ذلک ۱۲

له قوله حرف مضارع الّا یعنی یاضرب مضارعت را حذف کردند، تا واقع شد فرق در میان اسم فاعل ۴ و مضارع و تعیین فرق بخلاف کردند زیرا که بزیادتی کثرت زیادات لازم می آید، و تعیین فرق بخلاف مضارعت کردند، زیرا که ملامت مضارعت زائد است. و انشاء الحق بالحدف ۱۲

له قوله علامت تنبیه الّا سے الف ضارِبَانِ و امثال آن از باقی مشتقات محض علامت تانیث است و ضمیر فاعل در آنها دائماً ستر است و از بی سبب بدخل جاره و تابعه بیا متقلب می شود، و اگر ضمیر فاعل بود متقلب بیا رز شده، چنانچه الف یَضْرِبَانِ بدخل جازم و فواصب متغیر و متقلب می شود ۱۲

له قوله و نون کسوره الّا باید دانست که اگر نون ضارِبَانِ و مانند وے را فتح میدادند، توالی اربع حرکات فعات می شد چه الف در حکم دو فتح است و ما قبل وے نیز دائماً مفتوح می شد، پس توالی ثلاث فعات بیشتر موجود است، پس نون را نیز اگر فتح میدادند، توالی اربع فعات می شد ۱۲

له قوله عوض ضمہ الّا چنانچه الضارِبَانِ که نون عوضی ضمہ است زیرا که در مفرد بسبب دخول لام تعریف تنوین نیست ۱۲

له قوله یا تنوین الّا در همین سبب وقت اضافت محذوف می شود ۱۲

له قوله یا هر دو الّا چنانچه در ضارِبَانِ که در مفرد ضمہ و تنوین هر دو موجود بود، و در تنبیه بعضی هر دو نون آمده ۱۲

له قوله و در واحد الّا متعلق است، هر یک از قوله ضمہ و تنوین و هر دو علی سبیل البدل ۱۲

له قوله مفتوح الّا تا تعادل نماید ثقل واد ضمہ ماقبلش را ۱۲

له قوله یا تنوین الّا و از بی جهت وقت اضافت مانند نون تنوین محذوف می شود ۱۲

له قوله یا هر دو الّا چنانچه در ضارِبُونَ که جمع ضارِبٌ است و در تنوین هر دو موجود است و در ضارِبُونَ عوض هر دو نون آمده است فقط ۱۲

له قوله و در واحد الّا متعلق است، هر یک از ضمہ یا تنوین هر دو علی سبیل البدل و الا مشلّة ظاهرة ۱۲

له قوله ضَرْبَةٌ الّا چنانچه از بنائے واحد مذکور اسم فاعل و تنبیه و جمع سالم وے فارغ نشد و در بنائے جمع کسره وے شروع شده است، و از اوزان وے بهشت وزن ذکر کرده است، یک ضَرْبَةٌ بوزن فَعْلَةٍ و جمع کسره اسم فاعل بری وزن بکثرت آمده، چنانچه فَعْلَةٌ جمع فاعِلٌ، و تَمَثَّلَةٌ جمع دَامَرٌ و شیخ رضی در شافیه گفته است که وزن فَعْلَةٍ در جمع فاعل صفت بسیار می آید، لیکن در کثرت و اصلت مانند وزن

فَعَالٌ است چون عَجْزَةٌ و کَفْرَةٌ و بَدْرَةٌ و خَوْفَةٌ و در ناقص فاعل را مضموم می خوانند، چنانچه قَضَاةٌ و دَعَاةٌ و اما تفصیل

فَعْلَةٌ از ناقص اختلاف قراء و مسواء در عمل می خواهد ۱۲

هـ

قانون ۱- هر اسم فاعل ثلاثی مجرد غالباً بوزن فاعِلٌ می آید و از غیر ثلاثی مجرد بوزن فعل مضارع معلوم آن باب می آید میم مضموم بر بئای حرف استین کسره و ادن ماقبل آخر را اگر نباشد، و تنوین ممکن در آخرش در آورند ۱۲

در آوردند اعراب را بر تاء که آخر کلمه است جاری کردند تا از ضارب ضربه شد ضارب را از ضارب بنا کردند حرف اول را ضمه داده، ثانی را حذف کرده، عین کلمه را مشدود و مفتوحه ساخته، بعده الف علامت جمع مذکر کسر در آوردند تا از ضارب ضارب شد ضارب بنا کردند حرف اول را ضمه داده، ثانی را حذف کرده، عین کلمه را ساکن کردند تا از ضارب ضارب شد ضارب بنا کردند حرف اول را ضمه داده، ثانی را حذف کرده، عین و لام کلمه را فتحه داده الف ممدوده علامت جمع مذکر در آخرش در آورده، تنوین ممکن علامت اسمیت را حذف کردند برای منع صرف تا از ضارب ضارب شد ضارب بنا کردند حرف اول را ضمه داده، ثانی را حذف کرده، عین کلمه را ساکن کرده، الف نون مزید ثان علامت جمع مذکر کسر بفتح ماقبل در آخرش در آورده، اعراب را بر نون که آخر کلمه است جاری کردند تا از ضارب ضارب شد ضارب

له قلم بر تاء که آخر کلمه بود باید دانست که قبل لوق تا که آخر کلمه بود اعراب بر تاء جاری بود اکنون چونکه تاء بدو متصل گردید، آخر کلمه تا شد از بی جهت اعراب نیز بر تاء جاری و لام کلمه حرف با مبنی ماند، زیرا که در وسط آمده، و وسط کلمه مبنی می شد زیرا که مظهر اعراب آخر کلمه است نه وسط و بنائے بر رفع بلحاظ خفت است ۱۲

له قوله ضارب الودوم از اوزان کم فاعل ضارب بوزن فعال و اوزان کم فاعل برای وزن بسیار آمده چنانچه زوَاء و عِيَاء و قَرَاء و جُهَاء و عَلَاء و این وزن در جمع فاعل منفعت اصل است، چنانچه در شرح رضی تصریح نموده است اما در شرح فصول اکبریه نوشته است که این جمع در ناقص وادے باشد، خواه یا لی قلیل است، چنانچه عَرَاء و سَرَاء و جمع غازی و مساری ۱۳

له قوله حروف اول الاله فاعله الف ضارب را حذف کرده ۱۲

له قوله مفتوح ساختند بر تاء مناسبت و موافقت الف علامت جمع مذکر کسر که بدو متصل گردنی است ۱۲

له قوله ضارب الودوم از اوزان جمع کسر کم فاعل ضارب بوزن فَعْلٌ و اوزان جمع کم فاعل بوزن فَعْلٌ نیز بسیار آمده، شیخ رضی در شرح شافیه گفته است که غالب در فاعل و صفت فَعْلٌ است، مثل شَهْدٌ و عِيَةٌ و مَوْتٌ و گفته است که وزن فَعْلٌ و فَعْلٌ در اصل دو اند در جمع فاعل و صفت و نیز گفته است که تَقُولُ فِی نَاقِصٍ غَاذٍ غَزِيٍّ و عَاتٍ عَتِيٍّ ۱۳

له قوله ضارب الودوم از اوزان جمع کسر کم فاعل ضارب بوزن فَعْلٌ بسکون عین کلمه شیخ رضی گفته است که جمع وصفی بوزن فَعْلٌ بضمین بسیار آمده است، چنانچه بَوَّلٌ و شَوَّحٌ بعدو تخفیف کرده شده است در و بسکون عین کلمه نزد بنی قیم پس معلوم شد که ضارب بسکون عین کلمه چنانچه در متن است مذہب بنی قیم است نه جهود ۱۴

له قوله ضارب الودوم از اوزان جمع کسر کم فاعل ضارب بوزن فَعْلٌ است شیخ رضی گفته در شرح کافیه که آورده می شود جمع کسر فاعل وصفی بوزن فَعْلٌ چون جُمْلَةٌ و شَعْرَةٌ بر تاء مناسبت و بفعول مثل کَرِهٌ و کَرِهَةٌ پس فَعْلَةٌ نیستند اصل در باب بلکه بر تاء تشبیه هر دو بیاب و دیگر چنانچه گذشت و اکثر جمعیّت فَعْلَةٌ در این باب و غیره همان وقت است که دلالت کند بر فعلت مدح یا ذم چنانچه جُمْلَةٌ و شَعْرَةٌ ۱۵

له قوله ضارب الودوم از اوزان جمع کسر کم فاعل ضارب بوزن فَعْلٌ است شیخ رضی گفته است و آمده است جمع فاعل وصفی بوزن فَعْلٌ نیز چون شَبَّانٌ و دَعِيَّانٌ بر تاء تشبیه دادن فاعل وصفی بغافل یکی چون شَجَوَانٌ ۱۶

له قوله حرف اول الاله فاعله فاعله ضارب را ضمه دادند ۱۲

له قوله ثانی الاله حرفه که ثانی بود در و اعراب را حذف کردند و آن الف فاعل بود ۱۲

له قوله الف نون مزید ثان الاله هر دو را یک جا زیاده نمودند ۱۲

له قوله در آخرش الاله در آخر ضارب که قبل و نون مزید ثان ضارب شده است آوردند ۱۲

له قوله آخر کلمه است الاله بماء ایح حروف کلمه به لحاظ حروف اصلی می زیر آن که بماء حروف اصلی آخر می لام کلمه است که آن با اتصال الف نون مزید ثان در وسط آمده است و چونکه وسط کلمه جائے اعراب نیست مبنی شد و مظهر اعراب حرف اخیر است و حرف اخیر این قانون است لهذا اعراب نیز بر نون جاری کرده است ۱۲

ضَوَابِّ را از ضَارِبْ بنا کردند، حرف اول را کسره داده ثانی را حذف کرده، سویم جائے الف علامت جمع مذکر مکسر بفتح ماقبل در آوردند، تا از ضَارِبْ، ضَوَابِّ شد، ضَوُوبْ را از ضَارِبْ بنا کردند، حرف اول را ضمه داده ثانی را حذف کرده سویم جائے واو ساکن علامت جمع مذکر مکسر بضمه ماقبل در آوردند، تا از ضَارِبْ، ضَوُوبْ شد، ضَارِبَةُ را از ضَارِبْ بنا کردند، ضَارِبْ صیغه واحد مذکر اسم فاعل بود چون خواستند که صیغه واحد مؤنثه اسم فاعل بنا کنند، تا متحرک علامت تانیث بفتح ماقبل در آخرش در آورده اعراب را بر بنا که آخر کلمه است جاری کردند، تا از ضَارِبْ، ضَارِبَةُ شد، ضَارِبَتَانِ را از ضَارِبَةُ بنا کردند، الف علامت تثنیه بفتح ماقبل نون مکشوره عوض ضمه یا تنوین یا هر دو که در واحد بود آخرش در آوردند، تا از ضَارِبَةُ ضَارِبَتَانِ شد، ضَارِبَاتِ را از ضَارِبَةُ بنا کردند، الف و تاء علامت جمع مؤنث سالم بفتح ماقبل در آخرش در آورده اعراب را بر بنا که آخر کلمه است جاری کردند، تا از ضَارِبَةُ، ضَارِبَاتِ شد پس اجتماع دو علامت تانیث شد، این چنین مستکبر بود

۱۱ قوله ضَوَابِّ نداءً من ضم جمع مکسر اسم فاعل وزن فَعَالٍ است، چنانچه نَبَاهُ و قِيَامُهُ و مِصْحَابٌ نیز برای وزن اند، کافی الرضی و صاحب فصول کبری گفته است، وی آید فَعَالٌ مثل نَبَاهُ اے بکوه فار برای صفت که بر وزن فاعِلٌ باشد، مثل تاجِرٌ و کافِرٌ و قَائِدٌ و دَلِیْلٌ برای صفت که بر وزن فَعَالٌ بفتح فاعل باشد، فعل جَوَادٌ و تَوَادُّ و بَعِیْثٌ گفته اند که وزن فَعَالٌ مکسر فاعل هر دو را تاجِرٌ و جَوَادٌ مفرد نیست ۱۲

۱۳ قوله بضمه ماقبل الهمزة علامت جمع مکسر چون که در این جا او است، قبل از لام کلمه دواوئی ماند تا که ماقبل در ضموم زده شود لهذا برای مناسبت واد، تیش را اے عین کلمه را مبنی کردند، برضه زیر آن که اگر ماقبل دواو را مبنی برضه نمی کردند دواو بقانون مِصْحَابٌ یا می گردید و ضَوُوبٌ می شد، و مقسود وزن فَعُولٌ و فَعِیلٌ ۱۴

۱۵ قوله ضَوُوبٌ شد الهمزة و ضَوُوبٌ بر وزن فَعُولٌ شد، شیخ رضی گفته است، که جمع مکسر اسم فاعل وصفی بر وزن فَعُولٌ نیز می آید، چنانچه شُهُودٌ و حَضَرَةٌ و تَحْجُودٌ و دِیْسٌ می گویند، که این جمع نیز در آن باب است که مصدر آن بر وزن فَعُولٌ آید انتهی، این است، هشتم از هشت اوزان جمع مکسر اسم فاعل که مصنف در پی آن شده است، اما افعال و فعلی در جمع فاعل چهل اَنْبَاءٌ جمع تأجیع و حَلْکٌ جمع حَالِکٌ قلیل و سَاعِلٌ است و فواعل در جمع فاعل چون فَوَارِسٌ جمع فَاوِسٌ و بَوَارِثٌ در جمع بَاثِلٌ و کَوَاحِلٌ در جمع کَا حِلٌ پس آن مختص است بفاعل یکی یا صفتی که برای غیر ذی العقول باشد ۱۶

۱۷ قوله متحرک الهمزة تانیث و را کم دایما متحرک می باشد ۱۸

۱۹ قوله ماقبل الهمزة ماقبلش مابنی بر فتح ساقطند و جربانی بودن در وسط کلمه اختیار فتح برای صفت که مطلوب است، در کلام عرب ۱۲

۲۰ قوله آخر کلمه است الهمزة کلمه علیحدہ چونکه جز کلمه بود، و کلمه علیحدہ نه بود، از بی جهت ضَارِبَةُ در احکام لفظی کلمه واحد شمرده می شود، و معرب گردانیده می شود باعراب واحد ۱۲

۲۱ قوله الف علامت تثنیه الهمزة محض علامت تثنیه است، اما ضمیر تثنیه فاعل در آن دایما مستتر است کما مر ۱۲

۲۲ قوله بفتح ماقبل الهمزة برای موافقت و تعاضد الف ۱۲

۲۳ چنانچه پیشتر مذکور شد، که نون تثنیه فعل و همچنین نون تثنیه فاعل در آن دایما مکسور می باشد ۱۲

۲۴ قوله عوض الهمزة علی اختلاف الاقوال ۱۲

۲۵ قوله در آخرش در آوردند الهمزة چنانچه ضمه و تنوین نیز در آخر کلمه می بودند ۱۲

۲۶ قوله از ضَارِبَةُ الهمزة چنانچه ضَارِبَتَانِ تثنیه مؤنث اسم فاعل از واحد مؤنثه شده است زیرا که اصل برای همه چنین جمع مؤنث اسم فاعل نیز واحد خوله ضَارِبَةُ بنامی شود زیرا که برای همه نیز واحد اصل است ۱۲

۲۷ قوله علامت تانیث الهمزة اجتماع دو علامت تانیث شد از یک جنس، این چنین اے اجتماع دو علامت تانیث از یک جنس مستکبر و ممنوع بود ۱۲

۲۸ قوله مستکبر بود الهمزة ممنوع بود چنانچه در قانون بنامه ضَوُوبٌ مذکور شد، که اجتماع دو علامت تانیث مطلقاً ممنوع است و در اسم فاعل که از یک جنس باشند ۱۲

لهذا تائے وحده را حذف کردند تا از ضاربِ ثبات، ضاربِ ثبات شد ضارب، را از ضاربِ ثبات بنا کردند حرف اول را بر حال خود گذاشته ثانی را بواو مفتوحه بدل کرده بَعْدَ الف علامت جمع مؤنث کسر در آورده تائے وحده و تنوین تمکن علامت اسمیت را حذف کردند برائے ضدیّت و منع صرف تا از ضاربِ ثبات، ضارب شد قانون، هر ده زائده که واقع شود، در مفرد مکبر بدوم جائے وقت بنا کردن جمع اقصی و تصغیر آن را بواو مفتوحه بدل کنند و جوبا ضَرْب را از ضاربِ ثبات بنا کردند حرف اول را ضمه داده ثانی را حذف کرده عین کلمه را مشدود مفتوحه ساخته تائے وحده را حذف کردند تا از ضاربِ ثبات، ضارب شد ضارب و ضاربِ ثبات را از ضاربِ ثبات ضاربِ ثبات بنا کردند ضارب، ضاربِ ثبات کبر آن بودند چوں خواستند که صیغه مصغر آن بنا کنند حرف اول را ضمه داده، ثانی را بواو مفتوحه بدل کرده، سوم جائے ساکنه علامت تصغیر در آورند تا از ضاربِ ثبات و ضاربِ ثبات ضاربِ ثبات و ضاربِ ثبات شدند، مضروب را از مضروب بنا کردند مضروب فعل مضارع مجحول بود چوں خواستند که اسم مفعول بنا کنند یائے حرف مضارعه را حذف کرده، بجایش میم مفتوحه علامت اسم مفعول در آورند عین کلمه را ضمه داده تنوین تمکن علامت اسمیت در آخرش در آورند تا از مضروب مضروب شد بر وزن مَفْعَل و این چنین در کلام عرب نیامده، مگر مَعُون و مَكْمُوم که ایشان هم شاذند، لهذا ضمه عین کلمه را اشباع نمودند تا که از وواو پیدا

۱۰ قول تائے وحده را حذف کردند تا از ضاربِ ثبات، ضارب شد ضارب و ضاربِ ثبات را از ضاربِ ثبات بنا کردند حرف اول را ضمه داده، ثانی را بواو مفتوحه بدل کرده، سوم جائے ساکنه علامت تصغیر در آورند تا از ضاربِ ثبات و ضاربِ ثبات ضاربِ ثبات و ضاربِ ثبات شدند، مضروب را از مضروب بنا کردند مضروب فعل مضارع مجحول بود چوں خواستند که اسم مفعول بنا کنند یائے حرف مضارعه را حذف کرده، بجایش میم مفتوحه علامت اسم مفعول در آورند عین کلمه را ضمه داده تنوین تمکن علامت اسمیت در آخرش در آورند تا از مضروب مضروب شد بر وزن مَفْعَل و این چنین در کلام عرب نیامده، مگر مَعُون و مَكْمُوم که ایشان هم شاذند، لهذا ضمه عین کلمه را اشباع نمودند تا که از وواو پیدا

۱۱ قول تائے وحده را حذف کردند تا از ضاربِ ثبات، ضارب شد ضارب و ضاربِ ثبات را از ضاربِ ثبات بنا کردند حرف اول را ضمه داده، ثانی را بواو مفتوحه بدل کرده، سوم جائے ساکنه علامت تصغیر در آورند تا از ضاربِ ثبات و ضاربِ ثبات ضاربِ ثبات و ضاربِ ثبات شدند، مضروب را از مضروب بنا کردند مضروب فعل مضارع مجحول بود چوں خواستند که اسم مفعول بنا کنند یائے حرف مضارعه را حذف کرده، بجایش میم مفتوحه علامت اسم مفعول در آورند عین کلمه را ضمه داده تنوین تمکن علامت اسمیت در آخرش در آورند تا از مضروب مضروب شد بر وزن مَفْعَل و این چنین در کلام عرب نیامده، مگر مَعُون و مَكْمُوم که ایشان هم شاذند، لهذا ضمه عین کلمه را اشباع نمودند تا که از وواو پیدا

۱۲ قول تائے وحده را حذف کردند تا از ضاربِ ثبات، ضارب شد ضارب و ضاربِ ثبات را از ضاربِ ثبات بنا کردند حرف اول را ضمه داده، ثانی را بواو مفتوحه بدل کرده، سوم جائے ساکنه علامت تصغیر در آورند تا از ضاربِ ثبات و ضاربِ ثبات ضاربِ ثبات و ضاربِ ثبات شدند، مضروب را از مضروب بنا کردند مضروب فعل مضارع مجحول بود چوں خواستند که اسم مفعول بنا کنند یائے حرف مضارعه را حذف کرده، بجایش میم مفتوحه علامت اسم مفعول در آورند عین کلمه را ضمه داده تنوین تمکن علامت اسمیت در آخرش در آورند تا از مضروب مضروب شد بر وزن مَفْعَل و این چنین در کلام عرب نیامده، مگر مَعُون و مَكْمُوم که ایشان هم شاذند، لهذا ضمه عین کلمه را اشباع نمودند تا که از وواو پیدا

ابیات

حرف ده اگر نه میدانی گویمت یاد کن بآسانی
حرف علت بود چو با اسکان حرکت ماقبل موافق داں
فرق در میان حرف ده و لیلین - ده آن است که حرف علت ساکن بود، حرکت ماقبلش موافقش بود، چوں ادِلّ یا لیلین، هم
حروف علت ساکن حرکت ماقبلش مخالف باشد چوں حَوْث و ضَعْف ۱۲
مضروب را از مضروب باین سبب بنا کردند که در حرکات و سکنت تائے یک و غیر مناسبت دارند ۱۲

نگرد، المانع ثبوتش را منافی گردانید زیرا که عمل او در معنی است، نه در لفظ تا از یَضَرِبُ، یُضَرِبُ، لَایَضَرِبُ لا یُضَرِبُ اثر نندازد تعلیل، لَنْ یُضَرِبُ واصل لَنْ یُضَرِبُ بود، تون و یا قریب المخرج هم آمده تون را یا کرده دریا ادغام کردند تا از لَنْ یُضَرِبُ، لَنْ یُضَرِبُ شد، لَنْ یُضَرِبُ، لَنْ یُضَرِبُ را از یُضَرِبُ و یُضَرِبُ بنا کردند لَنْ ناصبه در اولش در آوردند آخرش را نصب کرد، علامت نصبی ظهور فتحات شد در پنج پنج صیغه و سقوط نونات اعرابیه شد در هفت هفت صیغه، و سقوط چیزی نه شد در دو صیغه زیرا که مبنی اند، والمبنی ما لا یتغیر اخره

بدخول العوامل المختلفة علیه تا از یَضَرِبُ، یُضَرِبُ، لَنْ یُضَرِبُ لَنْ یُضَرِبُ شدند

قانون: هر نون ساکن تنوین را در حروف بی ملون ادغام میکنند و جواباً متحرک را بجز از حروف بیون بغنه و در لر بغیر غنه، قانون: هر نون ساکن و تنوین که واقع شود قبل بار مطلقاً آن را بهم بدل می کنند و جواباً قبل از حرف حلقی ظاهر خوانند می شوند و جواباً قبل از الف نمی آیند و در باقی حروف اخفا کرده آید بیت

حرف حلقی شش بود: نور عین + همزه، ها و حار و خار و عین و غین

حروف اخفاء

تار و ثار و جیم و دال و زائ و سین و شین + صاد و ضاد و طار و ظار و قاف و کاف بین اخْضَرِبُ (الی اخذه) را از تَضَرِبُ السوی المتکلم بنا کردند تا حرف مضارعت را حذف کردند، ما بعدش ساکن ماند چون ابتداء بسکون محال بود، نظر کردند بسوئے عین کلمه، چون عین کلمه مضموم نبود، لهذا همزه وصلی مسوره در اولش در آوردند آخرش را وقف کردند، علامت وقفی سقوط حرکت در یک صیغه و سقوط نونات اعرابیه شد در چهار صیغه و سقوط چیزی نه شد در یک صیغه زیرا که مبنی است والمبنی ما لا یتغیر اخره بدخول العوامل المختلفة علیه تا از تَضَرِبُ السوی المتکلم اخْضَرِبُ شد.

۱- قول در حروف بی ملون، لَمْ یَرَ و لَوْ یَمِی و لَمْ یَدْر و نون، مثال نون ساکن که ادغام کرده شود در یا چون لَنْ یُضَرِبُ و مثال را چون مِنْ تَرْتِیْهِمْ و مثال یم، چون مِنْ مَّاءٍ و مثال نون چون مِنْ تَرْتِیْهِمْ و مثال لام چون مِنْ لَدُنَّ و مثال واو، چون مِنْ دَرَاکِیْهِمْ و مثال نون تنوین، که ادغام کرده شود، در یا چون ذَاقَتْ یَخْضَرُ و مثال را چون غُفِرَ لَکَ و مثال یم چون رَسُولُ مِنَ اللَّهِ و مثال لام چون رَجُلًا و تَلْهُیْهِمْ و مثال واو چون مِنْ جُوعٍ و اَسْتَحْضَرُ و مثال نون چون عَاطِلَةٌ تَأْمِیْنُهُ ۱- قول متحرک را بجز از الف، شال آن چون اِنَّ الْکَذِبَ لَیْزُجُونَ که اگر فتح تون اَلْکَذِبَ را حذف کرده، نون را در لام ادغام کنند جائز است، لهذا در قرآن عظیم بغیر ادغام آمده است ۱۲-

سوال: ۱- یائے اَلْکَذِبَ که بیشتر ساکن است، پس اگر نون نیز ساکن کرده شود، التغایر ساکنین خواهد شد و آن ممنوع است جواب: ۱- التغایر ساکنین آن ممنوع است که علی غیر مرده باشد، و این جا وقت ادغام علی مرده خواهد شد که عبارت است از مرده بودن ساکن اول و مرده بودن ثانی مع وحدت کلمه ۱۲

۲- قبل با مطلقاً لَنْ یُضَرِبُ ساکن که قبل از بار باشد و کلمه نیز واحد باشد چون یَنْبَغِ و مثال کلمه متعدد چون مِنْ بَعْدِ و نون تنوین که قبل از بار آمده چون اِنَّا کُنَّا بَنَاتٍ و وقوع نون تنوین قبل از بار در یک کلمه باشد یا در دو کلمه متصور نیست از آنکه تنوین در آخر کلمه می باشد، پس اگر بعد از صیغه یا آید بالضرر در ابتدای کلمه دیگر آید و مراد از قول ما نحن مطلقاً این که آن نون و بار در یک کلمه باشد، یا در دو کلمه، لیکن این اطلاق و تعلیم بملاحظ نون ساکن است که هر کلمه واحد متصور است نه بملاحظ نون تنوین چرا که در این حالت جز تعدد کلمه صورت دیگر متصور نیست فالحکم ۱۳

۳- قول قبل از حروف طغی الا چون عَفُوٌّ و مِنْ تَحْدِی و مِنْ سَابِیْ و مِنْ خَالِیْف و مِنْ عَلَیْهِمْ و مِنْ غَایِیْق ۱۲

۴- قول و قبل از الف نمی آیند زیرا که الف ساکن می باشد، لهذا اگر نون تنوین یا نون ساکن قبل الف آید، باقی نه خواهند ماند، بلکه نون متحرک کرده شود، یا یکی از الف و نون محذوف خواهد شد ۱۳

قانون: ہر امر حاضر معلوم را از فعل مضارع مخاطب معلوم باین طور بنامی کنند، کہ اگر بعد از حذف کردن حرف مضارعتہ مابعدش ساکن ماند، ہمزہ وصلی مضموم در اویش در آوردند و چون با بشرطیکہ مضارع نیز مضموم العین باشد، و گرنہ مکسورہ، و اگر مابعدش متحرک ماند امر، ہمون شد بوقف آخر، اِضْرِبْ در اصل اِضْرِبْ بود، چون نون تاکید ثقیلہ بدو متصل شد، ما قبلش مبنی بر فتح شد تا از اِضْرِبْ، اِضْرِبْ شد، اِضْرِبَانِ در اصل اِضْرِبَا بود، چون نون تاکید ثقیلہ بدو متصل شد اِضْرِبَانِ شد، پس فتح نون را بکسر بدل کردند، برائے مشابہت او با نون تشبیہ، تا از اِضْرِبَانِ، اِضْرِبَانِ شد، اِضْرِبْ در اصل اِضْرِبُوا بود، چون نون تاکید ثقیلہ بدو متصل شد اِضْرِبُونِ شد، پس التقاء ساکنین شد، در میان واو و نون مدغم، اول ایشان مدہ بود، آن را حذف کردہ، ضمہ ما قبلش را باقی گذاشتند، تا کہ دلالت کند بر حذفیت واو، تا از اِضْرِبُونِ اِضْرِبُونِ شد

۱۴ قولہ ہر امر حاضر معلوم را باید دانست کہ وقت بنائے امر حاضر معلوم حذف علامت مضارعتہ ضروری است، و بعد از حذف آن مابعدی خالی از دو حالت نہ باشد، یا متحرک باشد یا ساکن، اگر متحرک باشد بدو آوردن چیزے در اول محض در آخری وقف کردہ شود، چنانچہ از تَبَعْتُ، تَبَعْتُ، و از تَأْكِيْدُ، اِضْرِبْ و اگر بعد علامت مضارعتہ ساکن است نظر کنند، بسوئے مین کل، اگر مفتوح یا مکسورہ است، ہمزہ وصلی در اویش مکسورہ بیارند چنانچہ از تَبَعْتُ، اِضْرِبْ و از تَشْتَمُ، اِشْتَمُ، و اگر مین کلہ مضموم باشد، ہمزہ وصلی نیز مضموم بیارند، چنانچہ در تَشْتَمُ، اُشْتَمُ گویند، پس معلوم شد کہ حاجت بطرف ہمزہ وصلی ہماں وقت است، کہ مابعد علامت مضارع ساکن است، زیرا کہ ابتدائے سکون محال است، لہذا وقت دفع این محال ہمزہ وصلی حذف کردہ می شود، چنانچہ در تَحَرَّ اِضْرِبْ، فَاحْضِرْ، و اِضْرِبْ. ہمزہ وصلی خواندن روانیست، اگر چہ در کتابت باقی است، بخلاف ہمزہ امر یا افعال کہ آن قطعی است، در کتابت و قرائت اشبات دے واجب است ۱۲

۱۵ قولہ اِضْرِبَانِ شد را سوال: نون تاکید ثقیلہ با صیغہ تشبیہ لاتی کردہ اند، و نون تاکید خفیفہ باوے جز لاتی نہ کردند؟
جواب: اگر نون تاکید خفیفہ باوے لاتی کردہ، التقاء ساکنین علی غیر مدہ شدے، و الف حذف شدے، چنانچہ حکم التقاء ساکنین علی غیر مدہ حذف ساکن اول است اگر مدہ باشد، پس اِضْرِبْ گردیدے، و با واحد خود ملتبس شدے، پس سبب خوف این التباس نون خفیفہ در اول دے لاتی نہ کردند و این مذہب جمہور غویین است، و استدلال ایشان آن است، کہ ذکر کردیم بخلاف یونس کہ نزد اهل حق نون خفیفہ یا تشبیہ جائز است، چنانچہ ثقیلہ نزد جمہور جائز است و چونکہ استدلال جمہور مبطل مذہب یونس است کہ با وجود تقاضائے قانون حذف الف و الف را باقی میدارد و یونس نیز بنزد جمہور اعتراض می کنند کہ اگر رعایت قانون ضروری است، باید کہ نون ثقیلہ نیز با تشبیہ لاتی نہ کردہ شود، زیرا کہ در صورت نیز اگر الف حذف کردہ خواہد شد، التباس با واحد خواہد شد و اگر الف حذف نہ کردہ، خواہد شد، خلاف قانون لازم خواہد آمد، و اگر برائے تفصیل زیادتی معنی تاکید ترک رعایت قانون وجوبی باکے نہ میدارد، و خفیفہ نیز چہ باک باشد، و اگر رعایت قانون وجوبی ضرور در ہر دو بطریق مساوات است، پس با وجود مساوات دلیل تفرق چیست، و جواب از طرف جمہور آن است کہ التقاء ساکنین علی مدہ آنست کہ در آن سر امر باشد۔ امر اولی این کہ ساکن اول مدہ، یا یائے تغیر باشد دوم آنکہ ساکن ثانی مدغم باشد ثالث آنکہ کلمہ حقیقہ واحد باشد و در اِضْرِبَانِ ثقیلہ دو امر موجود است محض امر سوم مفقود است، چرا کہ نون ثقیلہ کلمہ دیگر است مفید معنی تاکید و در اِضْرِبَانِ خفیفہ امر اول موجود است، اما دوم دوم مفقود است و گاہے می باشد کہ اکثر احکام کل میدہند۔ ہذا در صورت اول بسبب وجود اکثر شرائط علی مدہ التقاء را حکم علی حد و اذن و در ثانی بسبب وجود اکثر شرائط علی مدہ حکم علی غیر مدہ قرار دادند، و چون حکم علی غیر مدہ دسہ جاری کردہ شود، التباس با واحد خواہد شد، لہذا در ابتداء نون تاکید خفیفہ باوے لاتی نہ کردہ شود، تا کہ منظور مذکور لازم نیاید و باین تفصیل و جہ فرق ظاہر گردید، باز یونس مورد نمود، و گفت قاعدہ للاکتوا حکما الملک درین جا مسلم نیست، زیرا کہ التقاء ساکنین علی مدہ آنست کہ جمیع شرائط آن یافتہ شوند، و اگر یکے کم گردید علی غیر مدہ است۔ پس اِضْرِبَانِ شد و اِضْرِبَانِ مخفف ہر دو در غیر مدہ بودن متساویۃ الاقدام اند، پس مال امر چنان ماند، کہ پیشتر غنم یعنی حذف الف یا التقاء دے، مع تقاضائے قانون وجوبی عدم التقاء را بسبب حصول معنی تاکید یا اعتدال بقولت شرائط در یکے و کثرت در دیگر پس در امثالی این چنین اعتبارے ندارہماں دلیل کہ از جانب جمہور ذکر کردہ شدہ است، بعینہ دلیل است بلوئے ایشان بر عدم حقوق نون خفیفہ با صیغہ جمع مؤنث غائبات و مخاطبات چرا کہ خفیفہ فرع ثقیلہ است و بعد لحوق خفیفہ، الف فاصل میان نون خمیری و نون تاکید خفیفہ برائے اتباح اصل بالضرور آورده خواہد شد، پس باز التباس و منظور مذکور لازم خواہد آمد ۱۲

اَضْرِبَنَّ در اصل اَضْرِبِیْی بود، چون نون تاکید ثقیله بدو متصل شد اَضْرِبِیْی شد پس التقائے ساکنین شد میان یا و نون مدغم اول ایشان مده بود، آن را حذف کرده کسر ما قبلش باقی گذاشتند، تا که دلالت کند بر حذفیت یا سے تا از اَضْرِبِیْی، اَضْرِبِیْی شد اَضْرِبِیْی در اصل اَضْرِبِیْی بود، چون تاکید ثقیله بدو متصل شد اَضْرِبِیْی شد پس اجتماع ثلاث نونات زوائد شد و این چنین مکرره بود، لهذا الف فاصل میمان ایشان در آوردند، تا از اَضْرِبِیْی، اَضْرِبِیْی شد پس فتح نون را به کسر بدل کردند برائے مشابہت او با نون تنبیه تا از اَضْرِبِیْی، اَضْرِبِیْی شد

قانون :- چون نون تاکید ثقیله بانون ضمیری متصل شود، الف فاصله میان ایشان درآند و جواباً، اِضْرِبْ
در اصل اِضْرِبْ بود، چون نون تاکید خفیفه بدو متصل شد، ما قبلش مبنی بر فتح گشت تا از اِضْرِبْ اِضْرِبْ شد
اِضْرِبْ در اصل اِضْرِبُوا بود، چون نون تاکید خفیفه بدو متصل شد اِضْرِبُوا شد، پس التقائے ساکنین شد
میان واو، و نون خفیفه، اول ایشان مده، آن را حذف کرده ضممه ما قبلش را باقی گذاشته، تا که دلالت کند
بر حذفیت واو تا از اِضْرِبُوا، اِضْرِبْ شد، اِضْرِبْ در اصل اِضْرِبْ بود، چون نون تاکید خفیفه بدو متصل شد
اِضْرِبْ شد، پس التقائے ساکنین شد میان یاء و نون خفیفه، اول ایشان مده بود، آن را حذف کرده
کسره ما قبلش را باقی گذاشته، تا که دلالت کند بر حذفیت یاء تا از اِضْرِبْ، اِضْرِبْ شد، لِقَضْرِبْ را از
تَضْرِبْ السوی المتکلم بنا کردند تَضْرِبْ السوی المتکلم فعل مضارع مخاطب مجهول بود، چون خواستند که فعل امر
حاضر مجهول بنا کنند، لام امر مکسور جازمه در اویش درآوردند، آخرش را جزم کرد، علامت جزمی سقوط حرکت شد
در یک صیغه، و سقوط نونات اعرابیه شد در چهار صیغه، و سقوط چیزے نه شد، در یک صیغه زیرا که مبنی است
و المبنی ما لا یتغیر اخره بدخول العوامل المختلفه علیہ تا از تَضْرِبْ السوی المتکلم لِقَضْرِبْ شدند
لِقَضْرِبْ، لِقَضْرِبْ را از یَضْرِبْ، یَضْرِبْ السوی المتکلم بنا کردند، لام امر مکسور جازمه در اویش
درآوردند، آخرش را جزم کرد، علامت جزمی سقوط حرکات شد، در چهار صیغه و سقوط نونات اعرابیه شد
در سه صیغه و سقوط چیزے نه شد، در یک یک صیغه زیرا که مبنی اند، و المبنی لا یضرب لا یضرب شدند،
لَا تَضْرِبْ لَا تَضْرِبْ را از تَضْرِبْ، تَضْرِبْ السوی المتکلم بنا کردند، لام امر مکسور جازمه در اویش درآوردند
آخرش را جزم کردند، علامت جزمی سقوط حرکات شد، در یک صیغه، و سقوط نونات اعرابیه شد در چهار
چهار صیغه، و سقوط چیزے نه شد، در یک یک صیغه زیرا که مبنی است و المبنی ما لا یتغیر لا تَضْرِبْ،
لَا تَضْرِبْ لا یضرب، لَا یضرب را از یَضْرِبْ، یَضْرِبْ السوی المتکلم بنا کردند، لام

۱۷۔ قولہ لَیْضَرُی، لَیْضَرُی الوجود عدم ایراد بنائے ثقیلہ و خفیفہ امر حاضر مجہول و امر غائب مطلق ہائے معلوم و مجہول، ایں کہ طریقہ بنائے ایناں بعینہ طریقہ بنائے ثقیلہ و خفیفہ امر حاضر معلوم است۔ فلا فائدة فی تکرارہ دقس علیہ النہی ایضاً ۱۷

ناهیسه جازمه در اولش در آوردند، آخرش را بجزم کردند، علامت جزمی سقوط حرکات شد در چهار چهار صیغه و سقوط نونات اعرابیه شد در سه سه صیغه و سقوط چیزیه نه شد، در یک یک صیغه زیرا که مبنی اند المبنی ما لا یتغیر الّا تا از یضرب، یضرب الّا سوی المخاب لا یضرب، لا یضرب الّا شدند مضروب را از یضرب بنا کردند، یائے حرف مضارعت را حذف کرده بجایش میم مفتوحه علامت اسم ظرف در آوردند تنوین نمکن علامت اسمیت در آخرش در آوردند، تا از یضرب، مضرب شد،

قانون: ظرف یفعل و مثال مطلقاً بر وزن مفعول می آید و از غیر یفعل و ناقص و لقیف و مضاعف بر وزن مفعول می آید و وجوباً و ماشوای ایشان شاذ اند و از غیر ثلاثی مجرد بر وزن اسم مفعول آن باب می آید و وجوباً مضربان مثل ضاربان است، مضارب را از مضرب بنا کردند مضرب صیغه واحد اسم ظرف بود چون خواستند که صیغه جمع کسر اسم ظرف بنا کنند سوم جالف علامت جمع مکسر بفتح ماقبل در آوردند تنوین نمکن علامت اسمیه را حذف کردند برائے منع صرف تا از مضرب، مضارب شد مضرب را از مضرب بنا کردند حرف اول راضمه ثانی را

له ظرف یفعل الّا مراد از یفعل صحیح مهور و اجوف که مضارع کسور العین بر وزن یفعل و مثال وادی خواه یائی ظرفش بر وزن مفعول آید از غیر یفعل مراد صحیح مهور و اجوف که مضارع آن مفتوح العین یا مضموم العین باشد، و لقیف و ناقص و مضاعف مطلقاً ظرف این همه بر وزن مفعول می آید و اگر ازین قانون مذکور مخالف است آن شاذ است، چنانچه مسجّد از مسجّد یتجدّد ۱۲

۱۲ ظرف یفعل الّا باید دانست، که این قانون بمجموع ظروف هفت اقسام ثلاثی مجرد و مزید فیه و غیره شامل است، تفصیلش این که ظرفی که بنا کرد شود ثلاثی مجرد باشد یا غیر آن. اگر ثلاثی مجرد است خالی نه باشد مثال است یا غیر آن، اگر مثال است وادی خواه یائی و مضارعش مضموم العین، خواه کسور العین خواه مفتوح العین ظرفش بر وزن مفعول بکسر العین آید و وجوباً. و اگر ناقص یا لقیف یا مضاعف است ناقص عام است که وادی باشد خواه یائی و لقیف عام است که مفروق باشد یا مقرون و هر یک از ناقص و لقیف و مضاعف مضموم العین باشد، خواه کسور العین خواه مفتوح العین ظرف هر واحد بر وزن مفعول بفتح العین آید و وجوباً و اگر صحیح یا مهور یا اجوف باشد مضارع را باید اگر کسور العین باشد ظرفش بر وزن مفعول آید مانند ظرف مثال. چنانچه این جا از یضرب، مضرب بکسر العین آمده است و اگر مضارع مفتوح العین یا مضموم العین باشد ظرفش بر وزن مفعول آید بفتح العین مانند ظرف ناقص و اخیر و اما ظرف غیر ثلاثی مجرد، خواه ثلاثی مزید فیه باشد یا رباعی مجرد و مزید فیه بر وزن اسم مفعول آن باب می آید و وجوباً ۱۳

۱۳ ظرف مطلقاً الّا وادی خواه یائی. مضارعش مضموم العین، خواه کسور العین خواه مفتوح العین ۱۲

۱۴ ظرف از غیر یفعل الخ الّا سبب که صحیح و مهور و اجوف است ۱۲

۱۵ ظرف ماشوای ایشان شاذ است الّا اگر ظرف ناقص و لقیف و مضاعف مطلقاً یا ظرف صحیح و مهور و اجوف که مضارع آنها مفتوح العین یا مضموم العین است بر وزن مفعول آید یا ظرف مثال مطلقاً و ظروف مهور و صحیح و اجوف که مضارعش کسور العین است بر وزن مفعول آید، شاذ است لے موافق استعمال و مخالف قیاس، پس بر عایت قانون مذکور مسجّد یتجدّد که مسجّد بفتح العین باشد، زیرا که از غیر یفعل است، اما استعمال لے در کلام الله و کلام رسول الله بکسر العین است ۱۲

۱۶ ظرف مضارب شد الّا بر وزن متعادل برائے جمع فتهی المجموع، قاعده کلید این است که حرف اول و ثانی مفتوح باشد سیوم جالف جمع آید و بعد از الف تلفظ در حرف یا سر حرف باشد پس اگر در باشد و اولین در ثانی مدغم هم نه باشد، حرف اول کسور باشد و دوم را اعتبار نیست، زیرا که عمل اعراب است و اگر سه باشد اولین کسور و ثانی و یائے ساکنه باشد سیوم را اعتبار نه باشد و از یاءه از سه یا فقط یک غیر مدغم بعد الف نه باشد فانه ۱۲

۱۷ ظرف مضرب الّا باید دانست که در تصغیر شرط است، که حرف اول مضموم، ثانی مفتوح و سیوم جالف یا یائے ساکنه علامت تصغیر باشد و بعد از یائے اگر یک حرف باشد و را اعتبار نیست زیرا که عمل اعراب است و اگر در باشد اولین کسور باشد بشرط حرف ثانی تائے نایت یا در کم دے نه باشد و الّا بعد یائے تصغیر مفتوح خواهد بود، چون متوینیه و غیره و همین حکم است که اگر حرف دوم الف مقصوره یا ممدوده باشد چون تجتبی و تجتبی و اگر سه باشد اولین ثانی یا یائے ساکنه باشد و ثالث را اعتبار نیست، و رابع خواهد بود، زیرا که اگر رابع خواهد بود تائے نایت خواهد بود و این کلامیست جداگانه، نه جزو ماقبل خود، پس اعتبار باقی حرف را بغیر ضم کردن آن تائے نایت است و نیز درین وقت ماقبل تائے مفتوح خواهد بسبب تقاضائے تائے فتح ماقبل خود را ۱۲

فتحه داده سوم جایایے تصغیر ساکنه آوردند تا از مضروب، مُضَرَّبٌ شد مضروب را از مضروب بنا کردند مضروب فعل مضارع معلوم بود، و چون خواستند که اسم آله صغری بنا کنند، یائے حرف مضارعه را حذف کرده بجایش میم مکسوره علامت اسم آله صغری در آورده، ماقبل آخر را فتحه داده تنوین ممکن علامت اسمیت در آخرش در آورند تا از مضروب مضروب شد مضربان مثل ضاربان است مضارب را از مضروب بنا کردند حرف اول و ثانی را فتحه داده سیوم جا الف علامت جمع مکسر در آورده، حرفی که بعد از الف علامت جمع مکسر شد آن را کسر داده، تنوین ممکن علامت اسمیت را حذف کردند برائے منع صرف تا از مضروب، مضارب شد، مضرب را از مضروب بنا کردند حرف اول را ضمه و ثانی را فتحه داده، سیوم جایایے ساکنه علامت تصغیر در آورده، حرفی که بعد از یای ساکنه علامت تصغیر شد آن را کسر دادند، تا از مضروب، مضرب شد مضربه را از مضروب بنا کردند تا متحر که بفتح ماقبل در آخرش در آورده، اعراب را بر تا آخر کلمه است جاری کردند تا از مضروب، مضربه شد مضربتان مثل ضاربان است، مضارب را از مضربه بنا کردند حرف اول و ثانی را فتحه داده سیوم جا الف علامت جمع مکسر در آورده، حرفی که بعد از الف علامت جمع مکسر شد آن را کسر داده، تائے وحدت تنوین ممکن علامت اسمیت را حذف کردند برائے ضدیت منع صرف تا از مضربه، مضارب شد مضربه را از مضربه بنا کردند حرف اول را ضمه و ثانی را فتحه داده سیوم جایایے ساکنه علامت تصغیر در آورده حرفی که بعد از یای ساکنه علامت تصغیر شد آن را کسر دادند، تا از مضربه، مضربه شد مضرب را از مضرب بنا کردند چهارم جائے الف علامت اسم آله کبریه در آورند تا از مضروب، مضرب شد مضربان مثل ضاربان است، مضارب را از مضرب بنا کردند حرف اول و ثانی را فتحه داده، سیوم جا الف علامت جمع مکسر در آورده، حرفی که بعد از الف علامت جمع مکسر شد آن را کسر داده، الف را بیا بدل کرده تنوین ممکن علامت اسمیت را حذف کردند برائے منع صرف، تا از مضرب، مضارب شد،

قانون :- هر الف که حرکت ما قبلش مخالفش شود، آن را بوفق حرکت ما قبل بحرف علت بدل کنند و جویا
مُضَيَّب را از مَضَوَّب بنا کردند، حرف اول را ضمه ثانی را فتحه داده سوم جائے یائے ساکنه علامت تصغیر در
آورد، حرفی که بعد از یائے ساکنه علامت تصغیر شد، آن را کسر داده الف را بیابدل کردند، تا از مَضَوَّب
مُضَيَّب شد، آخر ب را از یَضَرِب بنا کردند، حرف مضارعت را حذف کرده، بجایش همزه مفتوحه علامت اسم
تفصیل مذکور در آورده، عین کلمه را فتحه داده تنوین ممکن علامت اسمیت در آخرش مقرر نمودند، برائے منع
صرف تا از یَضَرِب، آخر ب شد، بنائے آخر بایان، آخر بون مثل بنائے ضار بایان و ضار بون

الف قوله الف را بیا بدل کردند الا مثال الف بدل شدن بیمار و حشو اب و تحفه که مختار نیست بنا کنند سوم جا الف علامت جمع مکرر آوردند آن حرف که بعد از الف علامت جمع مکرر شد آن را مکرر دادند پس باقی زیر آن را بیا بدل کردند مثال الف بدل شدن بود چون مکتوب است با می مجهول حشو اب چون مجهول بنا کردند حرف اول را ضم دادند الف را بود و بدل کردند حشو اب شد ۱۳

است اَصَابُ، مثل مَضَارِبُ اسم آله صغری است اُضْبُوبُ مثل مُضْبُوبُ اسم آله صغری است، مگر درین جاتنوبین مقدره را ظاهر نمودند، ضُوبُی را از اَضُوبُ بنا کردند، همزه مفتوحه علامت اسم تفضیل مذکور را حذف کرده، فاکلمه را ضمه داده، عین کلمه را ساکن کرده الف مقصوره علامت اسم تفضیل مَوْثُتِ بفتح ماقبل در آخرش در آورده، تنوین تمکن علامت اسمیت در آخرش مقدر نمودند، برائے منع صرف تا از اَضُوبُ، ضُوبُی شد ضُوبِیَّانِ را از ضُوبُی بنا کردند الف مقصوره بیائے مفتوحه بدل کرده بعده الف علامت تشبیه و نون مکسوره عوض ضمه یا تنوین مقدره یا هر دو که در واحد بود، در آخرش در آوردند تا از ضُوبُی، ضُوبِیَّانِ شد.

قانون ۱۲- هر الف مقصوره، سیّوم، جابدل از و او یا اصلی که اماله کرده نه شود، وقت بنا کردن تشبیه و جمع مَوْثُتِ سالم آن را با و مفتوحه بدل کنند و جوبا و غیرش را بیاد ممدوده اصلی را ثابت دارند و تائینیه را با و بدل کنند و جوبا و در غیر ایشان هر دو وجه خواندن جائز است، ضُوبِیَّاتُ را از ضُوبُی بنا کردند الف مقصوره را بیائے

۱۲ قول قانون الا بالذات اذ این قانون بیان ابدال الف مقصوره ضُوبُی است، بیا، وقت بنا تئیه و جمع مَوْثُتِ سالم- اما بیان حکم الف مقصوره سیوم جایگاه زمانه و اصلی آن الف مقصوره یا احکام ممدوده اصلی، خواه تائینیه خواه الحاقه، طر الدیاب است ۱۲

۱۳ قول الف مقصوره الف مقصوره آن است، که بعد آن همزه نه باشد ۱۲

۱۴ قول سیوم جابدا اجزای است از صاعد از سیوم جابدا، زیرا که حکم آن تحت قوله در غیر حکم ایشان مذکور است ۱۲

۱۵ قول بدل از و او الف اجزای است از الف مقصوره که مبدل باشد از یار ۱۲

۱۶ قول یار اصلی که اماله کرده نشود الف یعنی بمقابل حرف اصلی باشد. لیکن بسبب فقدان شرائط اماله کرده نه شود، معنی اماله میل دادن فتح بسوئے کسر و الف بسوئے یار پس خارج شد آن اصلی که در آن اماله جائز است. مثل اول عَصَا که در وقت تشبیه عَصَوَاتُ. عَصَوَاتُ زیرا که الف عَصَا سیوم جابدل از و او است چرا که در اصل عَصَوُ بود، و بقانون قائل، عَصَا شده است، و مثال ثانی ابی و قنیکه علم کسے باشد چرا که این الف مقصوره اصلی است، چرا که معنی اصلی درین جا آن است. که مقابل لام کلمه باشد، نیز بدل از و او و یا نباشد، و درین جا چنین است، و نیز اماله کرده نمی شود، پس در وقت تشبیه و جمع اَلْوَانُ و اَلْوَانُ خوانده خواهد شد ۱۲

۱۷ قول و غیرش را بیا الیغی در غیر هر دو قسم مذکور بالا الف مکسوره را بیا بدل کرده شود مثال غیر اول چون ضُوبُی و مُضْبُوبُ اما الف ضُوبُی پس ازین که نه مبدل از و او است چنانچه ازینائے آن معلوم میشود که در سیوم جابدا است. بلکه چهارم جا واقع است، پس در حالت جمع و تشبیه ضُوبِیَّانِ و ضُوبِیَّاتُ خواهد شد اما الف مصطفی پس اگرچه بدل از و او است. لیکن در سیوم جابدا نیست، پس سیوم جابدل از و او نه شد، لهذا مصطفیان، مصطفیات خوانده شد و مثال غیر ثانی لے غیر آن اصلی که اماله کرده نه شود، چون بلی و قنیکه که علم کسی باشد چرا که الف مقصوره بلی اگرچه اصلی است، زیرا که مقابل لام کلمه است مگر اماله این جائز است. پس خارج شد از قول یا اصلی که اماله کرده نه شود و تشبیه و جمع بلی بلیان و بلیات آید ۱۲

۱۸ قول ممدوده اصلی الزم از اصلی اینکه بمقابل حرف اصلی باشد و بدل از و او بیا نیز نه بود، چون قراءه که در حالت تشبیه و جمع قراءان و قراءات خواندن واجب است ۱۲

۱۹ قول تائینیه را با و بدل کنند و جوبا الف چنانچه در حملا و - حملا و ان - حملا و ات خواندن واجب است ۱۲

۲۰ قول و در غیر ایشان لے در غیر ممدوده اصلی در غیر ممدوده تائینیه هر دو وجه خواندن لے ثابت داشتن و با و بدل نمودن جائز است، مثال غیر ممدوده اصلی کساءان، کساءات - چرا که اگرچه ممدوده لام کلمه است، مگر بدل است از و او، که در اصل کساء بود، هم چنین است در کساءان و در کساءات زیرا که اگرچه لام کلمه است مگر بدل است از و او که در اصل در کساء بود و مثال غیر ممدوده تائینیه و اصلی چون حلیاءان و حلیاءات، چرا که این ممدوده نه بمقابل لام کلمه است و نه برائے تائینیه. بلکه برائے الحاق عَلِیَّتِ بقوطا پس آورده شده است ۱۲

۲۱ فائده، همزه که در آخر الف ممدوده می باشد در اصل الف مقصوره بود، و چون الفی دیگر برائے مصوت در ماقبلش آوردند و الف جمع شدند قاعده است که قنیکه که در الف جمع شدند ثانی را به همزه بدل کنند، لهذا ثانی را به همزه بدل کردند اکنون ممدوده فی الحقیقه آن همزه است که در آخر است اما چون که درازی آواز با قبلش حاصل شده است لهذا بعضی آن مقصوره را بدل لحاظ همزه و بعضی مجموع هر دو الف ممدوده می گویند فا فصح ۱۲

۲۲ عه فرق در میان الف مقصوره و الف ممدوده - مقصوره در لغت بند شدن را گویند و در اصطلاح آن الف باشد که بعد او همزه نه باشد، چون مَوْثُی ممدوده در لغت دراز شدن را گویند و در اصطلاح آن الف که بعد او همزه باشد، چون اَوْدَاجُ ۱۳ حضور بخش عقی الله عنه، قلات داله

همزه مفتوح بسكون فار كلمه در اولش در آورده، يائے واحدة را حذف کرده، الف ممدوده علامت جمع مذکر مکسر بفتحه ماقبل در آخرش در آورده، تنوين ممکن علامت اسميت را حذف کردند، يائے منع صرف آشرفاً شد آشرفه را از شريف بنا کردند، همزه مفتوحه بسكون فار كلمه در اولش در آورده، يائے واحدة را حذف کرده، تائے متحرک بفتحه ماقبل در آخرش در آورده اعراب را بر تاء که آخر كلمه است جاری کردند، آشرفه شد، شريفه را از شريف بنا کردند، تائے متحرک علامت تانيث بفتحه ماقبل در آخرش در آورده، اعراب را بر تاء که آخر كلمه است جاری کردند، شريفه شد، بنائے شريفتان و شريفات مثل بنائے ضاربين و ضاربات است، شرايف را از شريفه بنا کردند، سيوم جا الف علامت جمع مؤنث مکسر بفتحه ماقبل در آورده، حرفی که بعد از الف علامت جمع مؤنث مکسر شد، آن را کسره داند، تائے وحده و تنوين ممکن علامت اسميت را حذف کردند، يائے ضدیت منع صرف تا از شريفه، شرايف شد، پس يائے واقع شد بعد از الف مفاعل آن را به همزه بدل کردند، تا از شرايف، شرايف شد، قانون: هر حرف علت که واقع شد، بعد از الف مفاعل آن را به همزه بدل کنند و جوبا، زائده را مطلقاً و اصلی را بشرط تقدم حرف علت بر الف مفاعل.

شريف، شريفه را از شريف و شريفه بنا کردند، و شريفه صيغه کبر آن بودند، چون خواستند که صيغه مصغر آن بنا کنند، حرف اول را ضمه و ثاني را فتنه داده، سيوم جائے يائے ساکنه علامت تصغير در آورده، حرفی که بعد از يائے ساکنه علامت تصغير شد، آن را کسره دادند، تا از شريف و شريفه شريف و شريفه شدند، پس دو حرف از یک جنس بهم آمده، اول ساکن، ثاني متحرک اول را در دوم ادغام کردند، تا از شريف و شريفه شريف و شريفه شدند.

ختم شد ثلاثي مجرد و شروع شد ثلاثي مزيد فيه

له قوله بعد از الف مفاعل الیاء بوقت وزن صوری آن که حرف علت متقابل مفاعل گردد ۱۲
له قوله زائد را مطلقاً الیاء مطلقاً حرف علت اگر زائد است به همزه بدل کرده شود، مطلقاً قبل از الف مفاعل حرف علت باشد یا نه باشد مثل الف چون در رساله، مسائل دیائے چون در شريفه، شرافت و او چون در عجنه، عجا ش چون در زائده حرف علت بر الف مفاعل شرط نیست، لهذا در درس هر سه امثله مین مفاعل را به همزه بدل کرده شد است ۱۲

له قوله و اصلی را بشرط تقدم حرف علت الیاء حرف علت مذکور اگر اصلی است نه زائده، پس آن را همان وقت به همزه وصل کرده شود، که قبل از الف مفاعل نیز حرف علت باشد، بخلاف الجنس چون بواضع یا موافق الجنس باشد چون قوائل و اگر قبل از الف حرف علت نه باشد ابدال حرف علت مین مفاعل به همزه روانه بود، چون مقاول و میثاق و مثال الف درین جا منعور نیست ۱۲

دفاشده، وزن بر سه قسم است صرفی و صوری و عروضی وزن صرفی تقابل حرکات و سکات باشد بخصوصها بلحاظ زائده و اصلی چون شرايف بوزن مفاعل و از صوری تقابل حرکات سکات باشد بخصوصها بغير لحاظ زائده و اصلی چون شرايف بوزن مفاعل و عروضی تقابل حرکات و سکات باشد، مطلقاً بغير لحاظ زائده و اصلی چون شريف بوزن فَعُول ۱۲

باب اول

صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ صحیح از باب افعال چون الکرآم بزرگی دادن

يُكْرِمُ، تُكْرِمُ، اُكْرِمُ، تُكْرِمُ را از اَكْرَمَ بنا کردند، یک حرف از حروف اتین مضمومه در اویش در آورده، آخر را کسر داده، ضمه اعرابی در آخرش در آورده، تا از اَكْرَمَ، يَا كَرِمُ، تَا كَرِمُ، اُو كَرِمُ، نَا كَرِمُ شد، پس در واحد متکلم دو همزه بهم آمده، این متکلم بود، لهذا همزه ثانی را علی خلاف القیاس حذف کردند، و در باقی صیغها نیز طرّاً اللباب تا از يَا كَرِمُ، تَا كَرِمُ، اُو كَرِمُ، نَا كَرِمُ، يَكْرِمُ، تُكْرِمُ، اُكْرِمُ، نُكْرِمُ شدند، اَكْرَمَ را از تَكْرِمُ السوئے المتکلم بنا کردند، تا ئے حرف مضارع را حذف کردند، مابعدش متحرک ماند، امر همون شد بوقف آخر، علامت وقفه سقوط حرکت شد، در یک صیغه، و سقوط نونات اعرابیه شد، در چهار صیغه و سقوط چیزی نه شد، در یک صیغه زیرا که مبنی است و المبنی ما لا یتغیر، تا از تَا كَرِمُ السوئے المتکلم اَكْرَمَ الحشد

قانون هر همزه زائده که واقع شود، در اول کلمه وصلی باشد یا قطعی، حکم وصلی این که در درج کلام متحرک شدن مابعد بیفتد، و حکم قطعی عکس این است، همزه قطعی هشت قسم است، همزه باب افعال و واحد متکلم

۱- قول از باب افعال، قبل ازین هر چه ابواب ثلاثی مجردند هشت تغییر آنها ماضی و مضارع هر یک کرده است، و اکنون تعبیر هر باب غیر ثلاثی مجرد بوزن مصدر آن باب می کنند، و هشت آن که معاد را ابواب ثلاثی مجرد در وزن معین نیست، زیرا که سماعی اند، قیاسی، لهذا برائے تمیز هر یک از دیگر تغییر هر باب بوزن ماضی و مضارع آن باب می کنند، چنانچه در اول بفتح المعین، و کسرها فی الغایه در دوم بفتح اول و ضم ثانی در سوم بکسر اول و فتح ثانی، و در چهارم بفتح اول و در پنجم بکسر اول و در ششم بضمهما. بخلاف غیر ثلاثی مجرد، که معاد را آنها قیاسی اند، پس مصدر فَعَلَ یَفْعَلُ برفع و اِفْعَلْ بفتح و اِفْعَلْ برفع افتعال آید و اِفْعَلْ علیه البواقی - لهذا تغییر آن نیز بوزن ماضی می کنند، و آنچه مصدر فَعَلَ یَفْعَلُ تَفَعَّلَ آمده است، در اول تفعیل بود، و آنچه در فاعل، یَفْعَلُ، فَعَالٌ، و فَعَّالٌ آمده است، قلیل است و قلیل را اعتبار نیست ۱۲

۲- قول علی خلاف قیاس الا چه که قیاس آن است که ثانی را با و بدل کرده شود، چنانچه در قوانین هموز ذکر خواهد کرد ۱۳

۳- قول بنا کردند را در کردنش بسوئے اصل که تا کومر بود، زیرا که مبنی منزه رفته که از و چیزی نه بنا کرده شود، بسوئے اصل زده می شود، اگر از اصل خود برگشته باشد، و چون تا کومر را بسوئے اصل زد کردند، همزه قطعی باز آمده، و بعد حذف ثانی مضارعت ابتدا امر به همزه مفتوحه شد، پس امر همون شد، بوقف آخر ۱۴

۴- قول هر همزه زائده الی برائے هر یک از قطعی و وصلی بودن همزه در اول کلمه، و بودن آن در غیر متقابل فاکله شرط است، پس اگر در اول کلمه آید، مگر متقابل فاکله مثل همزه اَدَّاهُ آن را قطعی گفته شود، نه وصلی، پس بقوله زائده احتراز شد از هموز الغار ۱۵

۵- قول وصلی و وصلی را وصلی ازان گویند، که مابعد را با قبل خود موصول کرده، و خودش را محذوف می گردد ۱۶

۶- قول یا قطعی الی چه که حذف نمی گردد، و مابعد خود را از مابعد خود قطع می کند، ازین جهت آن را قطعی نامند ۱۷

۷- قول افعال الی مصدر باشد، خواه ماضی، خواه امر ۱۸

۸- قول واحد متکلم الی هر باب که باشد از هفت اقسام ۱۹

۹- یعنی همزه وصلی در دو جا ساقط شود، اول در وسط کلام آید، چون اَلْحَمْدُ، وَ اَلْحَمْدُ، فَ اَحْوَبُ، فَ اَحْوَبُ دوم متحرک شدن مابعد چنانچه در اختم اگر تا را صادر کرده، در صادر ادغام کنند، خَصَمَ شود، همزه ساقط شود ۲۰ جمله عزیز تا می

و اسم تفضیل و جمع و اعلام و بنا و فعل تعجب و استفهام و استخوان ایشان و صلی است
 قانون ہر باب کہ ماضی او چہا حرفی باشد در مضارع معلوم او حرف اتین را حرکت ضمہ می دهند و جو با
 باب دوم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ صحیح از باب تفعیل چون التَّصْرِيفُ گردانیدن
 باب سوم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ صحیح از باب مفاعلہ چون المُضَادِبَةُ با یک دیگر زدن
 باب چہارم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ صحیح از باب تَفَعَّلُ چون التَّصَوُّفُ دست اندازی کردن در کارے
 قانون ہر باب کہ در اول ماضی او تائے زائدہ مطرودہ باشد در ماضی مجهول او حرف اول و ثانی را ضمہ
 ما قبل آخر را کسرہ می دهند و جو با

قانون ہر باب کے کہ در اول ماضی اوتائے زائدہ مطرودہ باشد، در مضارع معلوم او ماقبل آخر را بر حال می دارند و جو با و اگر تائے زائدہ مطرودہ نباشد، کسری دہند، سوائے ابواب ثلاثی مجرد،
قانون ہر تائے مضارع است کہ داخل شود بر تائے تفعّل یا تفاعل یا تفعّل در مضارع معلوم او حذف یکے جائز است،

باب پنجم۔ صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ صحیح از باب تفاعل چون التَّضَارُّبُ بایک دیگر زدن

۱۷ قولہ جمع الہ مثل ہمزہ لفظ اصحاب و اشرف و اعلام و مانند آنها ۱۲

١٢ قوله علام الخ مثل هذه لفظ ابوا هير و اسماعيل واسحق وغيرها ١٢

قوله وبندها همزه بنا آن گویند که آن کلمه که در آن همزه است منفی باشد، و نیز چنان باشد که اگر همزه مذکر کرده شود، معنی کلمه فاسد گردد مثل همزه
لَاَ وَ اَنَّ وَاَنْتَ دَامْتَ هَا ۱۲

۱۴ قول و ما سوائے ایشان وصلی است الا سہ ہر آن ہمزہ کہ زائدہ نیز باشد در اول کلمہ نیز لیکن ہشت قسم مذکور باشد وصلی است چنانچہ ہمزہ معدومہ و ماضی و امر باشد افتحال مثلاً ۱۲

شہ قولہ راضی او چار حرفے باشد الخ باید دانست کہ ضربیای وقت اطلاق ثلاثی سه حرف اصلی مراد می دارند بدوین زائده و وقت اطلاق رباعی گاهی ہے ہر چہار اصلی می دارند و گاهی ہے تعدد حروف مراد میگیرند، خواه ہر چہار اصلی باشند، یا بعضے اصلی و بعضے زائد، و در این جامعہ چہار حروف مراد است پس شامل شد این قانون رباعی مجرد باب افعال و تفعیل و مفاعلہ را و خارج شد آن باب کہ در راضی او تعدد حروف زائده از چہار باشد چنانچہ یَتَفَعَّلُ وَ یُکَسِّبُ و مثال آن کمتر از چہار باشد، چنانچہ در مجرد است ثلاثی، چرا کہ درین ہر دو صورت علامت مضارع مفتوح گردود ۱۲

قوله هر باب الی یعنی در بنائے ماضی مجهول باب تفعّل و تفاعل و تفعّل از ماضی معلوم حرف ثانی نیز مضموم گردانیده شود ۱۲

یہ قول ہر باب کہ در اول ماضی ادا الخ باید داشت کہ ماقبل آخر مضارع معلوم، در بعضی ابواب ثلاثی مجرد مفعول، و در بعضی مکسورہ در بعضی مفتوح
ہی باشد چنانچہ یَنْصُرُ وِیَصُوبُ وِیَعْلَمُ و در مزیدات ہے نیز در بعضی مفتوح و در بعضی مکسورہ، چون یُکْرِمُ وِیَصَوِّفُ و در رباعی مجرد
مکسور می باشد، و در مزیدات ہے نیز در بعضی مفتوح، و در بعضی مکسور چون یَسْتَحْجِرُ وِیَقْشَعِرُ، پس ہا میں قانون ضبط حرکت ماقبل
آخر مضارع معلوم بخوبی واضح گردید، و ہمہ دم انضباط مرفوع مرید، بدی سوال کہ قبل بنائے مضارع معلوم، در ماضی معلوم ہے نظر

باب ششم صرف صغیر ثلاثی مزید فیصح از باب افتعال چون اَلَا کَتَسَابَ بکوشش حاصل نمودن
قانون هر بابی که در اول ماضی او همزه وصلی باشد در ماضی مجهول او حرف اول و ثالث را ضمه و ما قبل آخر
را کسر می دهند و جوباً.

قانون هر دو ویای غیر تبدل از همزه که واقع شود، مقابلۀ فاکلمه باب افتعال یا تفاعل یا تفعّل آنرا
تا کرده، در تا ادغام می کنند و جوباً بر اکثر لغت اهل حجاز در افتعال و بر بعضی لغت اهل حجاز در تفعّل و
تفاعل مگر اِتَّخَذَ یَتَّخِذُ شاذ داشت.

قانون اگر یکی از سین شین که واقع شود مقابلۀ فاکلمه باب افتعال تائے و راجعش فاکلمه کرده جوازاً
جنس را در جنس ادغام می کنند و جوباً،

قانون اگر یکی از صاد، ضاد، طاء واقع شود، در مقابلۀ فاکلمه افتعال تائے و راطا کنند و جوباً پس اگر
مقابلۀ فاکلمه ط است ادغام واجب است، و اگر ط است اظهار یک طرفه و ادغام دو طرفه یعنی طارطا کردن و عکس
و جائز است، و اگر صاد، ضاد باشد اظهار و ادغام یک طرفه یعنی طار صاد، ضاد کردن جائز است و عکس او

له قوله هر باب الی باید دانست که طریق بنائے ماضی معلوم بست و دو ابواب از ماضی معلوم در سه قوانین مضبط است، یکی پیشتر گذشت و آن شش ابواب
ثلاثی مجرد در بائی مجرد و افعال و تفصیل و معاملة را شامل و دوم قبیل از بی مذکور گشت و آن تفاعل و تفاعل را شامل است و مضبط باقی ابواب
در این قانون بیوم است، یعنی باقی هفت ابواب ثلاثی مزید و دو باب رباعی مزید که در ابتدا هم همزه وصلی می باشد ۱۲
له قوله غیر تبدل از همزه الواحتر از است ازان داد و یا که مبدل باشد از همزه چرا که اگر مبدل باشد، بر حال مانند این که تا گردید در جنس مدغم گردد و ازین
و جبراً اِتَّخَذَ یَتَّخِذُ را شاذ گویند ۱۳
له قوله فاکلمه الی مثال و او چون اِتَّخَذَ که در اصل اِتَّخَذَ، و اِتَّخَذَ در تَوَعَّدَ و اِتَّخَذَ در تَوَاعَدَ و مثال یا چون اِتَّخَذَ در اِتَّخَذَ و اِتَّخَذَ
در تیسر و اِتَّخَذَ و اِتَّخَذَ ۱۴

له قوله بر اکثر لغت اهل حجاز الی باید دانست که غیر اهل حجاز ابدال داد و یا که فاکلمه افتعال و تفاعل و تفاعل بنا اگر چه از همزه مبدل نه باشد، روانی
دارند، چنانچه اهل حجاز در مبدل از همزه - اما اهل حجاز پس اکثر آنها وقت وجود شرط فقط در افتعال ابدال و ادغام واجب می گویند و اقل آنها در تفاعل
و تفاعل فقط و چون بعضی اهل حجاز در افتعال و بعضی دیگر در تفاعل و تفاعل قائل بوجوب ابدال و ادغام بود پس صادق آنکه مذہب اهل حجاز مطلقاً و جبراً
ابدال ادغام است، در هر سه ابواب. لهذا در قانون حکم بوجوب ابدال بجملاً ذکر نموده، بعد ازان تفصیل مذہب اکثر اقل ذکر نموده است ۱۵
له قوله مگر اِتَّخَذَ یَتَّخِذُ شاذ است الی زیرا که اخذ بعد از تائے و بر افتعال اِتَّخَذَ گردید و بقانون ایماناً، اِتَّخَذَ شد و چون مستعمل اِتَّخَذَ
است نه اِتَّخَذَ معلوم گردید که یا را تا کرده، در تا ادغام کرده اند، لیکن چونکه غیر مبدل بودن داد و یا از همزه شرط است در قانون و آن شرط در بی جایافتنه
شده است لهذا اِتَّخَذَ شاذ گردید، و این شاذ و ذوقی است که اصلش اخذ گفته شود، و اگر اصلش اِتَّخَذَ قرار داده شود، چنانچه مذہب بعضی است - بعد
اجرائے و بر افتعال و ادغام تا در تا اِتَّخَذَ خواهد گردید، بغیر شذوذ، و ازین جا گویند که اِتَّخَذَ را بخوبی بیان کن که شذوذ هم لازم نه یا مد ۱۶

له قوله فاکلمه کرده الی چنانچه در استقم و اشتبه، استقم و اشتبه خوانند ۱۷
له قوله و جوباً الی هر گاه تا را جنس فاکلمه شود ادغام واجب است - اما قبل از تجنّیس نفس تجنّیس جائز است نه واجب بعد تجنّیس ترک ادغام ممتنع است ۱۸

له قوله ادغام واجب است الی چنانچه در طلب بعد اجرائے و بر افتعل، اطلب بطائے مشد واجب است ۱۹
له قوله طار طار کردن الی چنانچه در ظلم، اظلم ۲۰

له قوله عکس الی یعنی طار طار کردن جائز است، چنانچه در مثال مذکور اظلم خواندن یا نوا است ۲۱

له قوله صادر کردن الی یعنی در صبر و صبر بعد اجرائے هر دو بر افتعال، اضطرب، اضطرب و اضطرب خواندن یا نوا است ۲۲

له قوله و عکس الی صاد، ضاد را طار کردن جائز نیست پس اطلب در اصل و اضطرب در مدغم ممتنع است ۲۳

قانون اگر یکے از دال، ذال، زار واقع شود مقابلہ فاکلمہ باب افتعال تائے وے را دال کردہ و جو باد
 دال ادغام می کنند و جو با، و ذال مثل ظا و زار مثل صاد و ضا د است،
 قانون اگر ثار واقع شود مقابلہ فاکلمہ افتعال اظہار یک طرفہ و ادغام دو طرفہ جائز است، مگر ثار را ثار
 کردن اولی است،

قانون اگر یکے ازده حروف مذکور بالا واقع شود، مقابلہ عین کلمہ باب افتعال تائے وے را جنس عین کلمہ کردہ مجوزاً ادغام می کنند و مجوًباً، و اگر تار واقع شود، ادغام جائز است و اگر یکے از حروف مذکورہ واقع شود مقابلہ فاکلمہ باب تفعّل یا تفاعل تائے آنہا را جنس فاکلمہ کردہ مجوزاً، ادغام می کنند و مجوًباً و اگر تا باشد ادغام جائز است،

قانون اگر کیے از یازده حروف مذکورہ و را و نو^۳ بعد از لام تعریف واقع شود، لام راجنس ایشان گردد، و جواباً ادغام می کنند و جواباً، و اگر کیے از ایشان بعد از لام ساکن^۴ غیر تعریف واقع شود، لام راجنس ایشان

له قوله دال کرده الح چنانچه در ادتغو، اِدْعَو واجب است ۳

۴ قولہ ذال مثل علی الاطلاق وادغام دو طرف یعنی ذال و ذال را ذال کردن جائز است پس در اذ تکو۔ اذ ذک۔ اذ ککو۔ اذ کو جائز است ۲

۳۔ قولہ دوا مثل ماد وضاد است، اے اظہار ہر دو اودام یک طرف یعنی دال را ناکہ کردن جائزہ است وکے معنی را، را دال کردن جائزہ نیست، چنانچہ در

اَزْجَر، اَزْجَرَ، اَزْدَجْرَ مَا نَزَّاسْتَنُ اِذْ جَوۡرٌ ۱۲

که قرله ادغام دو طرفه از چنانچه در اثبت. اثبت و اثبت جا را است ۱۲

۵۹ قوله تبارک و العزیز کہ اساع زائدہ باصلی بہتر است از عکس اما انبت و حاشبت و انبت جانوات ۱۲

۱۲ قولہ مذکورہ بالا الخوائے ثار، دال، ذال، زاء، سین، شین، صاد، ضاد، طاء، ظار ۱۲

۱۲ فوراً جوڑا الاے ابدال تائے باعین کلمہ جائزہ است نہ واجب ۱۲

۱۲ و جبراً الخ لے بعد ابدال ادغام واجب است، چنانچہ در اخضم، حَمَمٌ و در اکتظم، کَظَمٌ و در اشم، نَمَوْ عواہد گردید ۱۲

قوله واگر تا واقع شود الو چنانچه در قتل، اِقتل و قِتل جائز است ۱۲

قرار کلمہ باب تفعیل و تفاعل الای چنانچہ تاسے افتعال خمس مابعد می گردید وقت وقوع حروف مذکورہ موقع میں افتعال ہم چنین تاسے تفعیل

و تفاعل نیز جنس با بعد خود می گردید و وقت وقوع حروف مذکور موقع قائم بود ۱۲

قره جنس فاکله کرده الا چنانچه سکه سکه شش تارا وال در اول و دال در ثانی کیده حرکتش را مدف کرده ادغام کرده شود، بسبب تعذر ابتداء بسکون

همه وصلی آورده شود و اذ کبر، و اذ کبر خوانده شود، هم چنین در تِثاقَل و نَظا هَو، اِنّا قُل، اِطاعوه و متعارف، اشْرک و ابْدانْ

۱۲ قلعه یازده حروف مذکوره ان شاء الله تعالی که یازدهم است در ذکر ۱۲ خوانده شود ۱۲

۱۳ قرکه را و وزن الح که جمله بیست و سه حروف خواهد گردید ۱۲

قوله بعد از لام تعریف الفاء بعد لامیکه نکره را معرّفه گردانند یا بر معرّفه تزمین کلام آید ۱۳

۱۱۔ قرآن مجید کے الفاظ کے معنی یا لام تعریف باشد یا غیر لام تعریف۔ اگر لام تعریف است، ابدال کے باجنس یا بعد نیز

اجب است دادغام نیز چنانچه **الرَّحْمَنُ** را **الرَّحْمَنُ** خواندن واجب است، و همین حکم باقی اشباه و لیت ۱۷

قره ساکن غیر تعریف الحاقه لایمیکه قبل از حروف مذکوره واقع شده است لام تعریف میست، جائز است که جنس یابد کرده شود، و بعد بخنثی ادغام واجب

ست لیکن جوازِ تجنیس در غیرِ راست، چہ کہ لام ساکن اگر ماقبلِ رافتہ است ابدال سے براونیزادہ نام اولیٰ در ثانیہ ہر دو واجب است، مثل جوانے در بیل سَتَوَل

سَمِعْتُ جَابِرًا قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «مَنْ قَرَأَ آيَةً مِنْ آيَاتِ الْقُرْآنِ فَهُوَ كَمَنْ جَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ».

سوال : حکم قانون مذکور در قبول یاری تعالی بقی ذات ابدال و ادغام هر دو واجب باید بود، حال آنکه هر دو منتقض اند و جهش چیست ؟

جواب: در میان لام و راء بیل دکان سکتہ است و سکوت آن فرض است۔ قانون مذکورہ وجہی بود، بس رعایتی فرض مقدم است بر وجوب قنبرہ و تذکرہ ۱۲

عوضش تائے متحرکه بفتح ما قبل در آخرش در آورده، اعراب را برزنا که آخر کلمه است جاری کردند عِدَّةً شُدْ
قانون، هر وای که واقع شود مقابل فاکلمه مصدر یک بر وزن فَعَلَ یا فَعَلَةً باشد بشرطیکه مضارع معلومش
نیز معلول باشد کسر اش را نقل کرده بابعاد داده، آن را حذف کرده، عوضش تائے متحرکه در آخرش در آورند
و جوباً، بکلیه اقامه، و آن این است،

قانون - در مصدر هر حرفیکه بجز التّائے تنوینی بیفتد عوضش تائے متحرکه در آخرش در آید و جوباً مگر لغت و مانه شاذ اند
تعلیل مَبْعَدٌ در اصل مَوْعَدٌ بود، و او ساکن منظره ماقبلش کمسور، آن و او را بیابدل کردند مَبْعَدٌ شد،
قانون - هر و او ساکن منظره غیر واقع مقابل فاکلمه باب افتعال ماقبلش کمسور، آن و او را بیابدل کنند و جوباً
بشرطیکه باعث تحریکیش موجود نباشد،

تعلیل - وَعَدْتُ در اصل وَعَدْتُ بود، دال و تا قریب المخرج بهم آمد، دال را تا کرده، در تا ادغام
کردند وَعَدْتُ شد،

قانون - هر دال ساکن که مابعدش تائے متحرکه غیر تائے افتعال باشد آن را تا کرده در تا ادغام نمی کنند و جوباً،
قانون - هر و مضموم یا کمسور که واقع شود در اول کلمه، و ابعدهش دیگر و او متحرکه نباشد یا مضموم که مقابل

۱۰ قول قانون التّائے بتعلیل عِدَّةً کسر اش را واقع شدند، یک حذف، دوم نقل حرکت و؛ بابعاد سوم آوردن تا عوض و او مخدوف، و این قانون برائے امر اولین
است و امر سوم لے الحاق در آخر بکلیه اقامه است، چنانچه در قانون مذکور است، پس قوله بکلیه اقامه متعلق است بقوله عوضش تائے

۱۱ قوله بکلیه اقامه التّائے مراد از بکلیه اقامه، قانون اقامه است. لے بقا نوسه که جاری شده است در اقامه برائے الحاق تائے در آخر عوض حرف مخدوف
چرا که اقامه در اصل اقواما بود، و او متحرک، ماقبلش حرف میم ساکن، حرکت و او نقل کرده با قبل دادند. و او را بالف بدل کردند و به التّائے
ساکنین طے غیره یک حذف کردند ۱۲

۱۳ قوله در مصدر التّائے عام است که آن حرف که در اول مصدر باشد، چنانچه در وَعَدْتُ یا در وَسَطُ مصدر باشد، چنانچه در اقواما ۱۴

۱۵ قوله التّائے تنوینی التّائے ساکنین است که ساکن ثانی وزن تنوین باشد ۱۶

۱۷ قوله شاذ اند التّائے چرا که در اصل لُحُوْ و لُحُوْ و لُحُوْ بودند، پس بقانون قَالَ و بَاءٌ، لُحُوْ و لُحُوْ شد و بسبب التّائے ساکنین لُحُوْ و لُحُوْ باید گردید
پس الحاق تائے در آخر هر دو شاذ گردید چرا که ساکن دوم فون تنوین است، و از قانون اقامه بطور مضموم مخالف و قیده تنوین معلوم شد، که اگر ساکن
دوم تنوین باشد، حذف حرف بغیر تفویض تا گردد ۱۲

۱۸ قوله مَبْعَدٌ التّائے بر ظاهر لفظ مَبْعَدٌ وارد می شد، که مثال یائی است، پس چگونه وادی گفته شود، و به تعلیل ظاهر شد که مثال وادی است و التّائے بعد
تعلیل گردیده است ۱۲

۱۹ قوله ساکن التّائے احتراز است از متحرک که سلامت خواهد ماند ۱۳

۲۰ قوله منظره التّائے احتراز است از اجزای ۱۴

۲۱ قوله غیر واقع بمقابل فاکلمه باب افتعال التّائے احتراز است از مثل اِنْتَقَدَ که در اصل اِنْتَقَدَ بود ۱۵

۲۲ قوله بشرطیکه باعث تحریکیش موجود نباشد التّائے احتراز است از اَوْدَعَه که در اصل اَوْدَعَه بود، و او را یا کرده - اَوْدَعَه نه خوانند چرا که اجتماع متجانسین
موجود است، و آن متعاضی نقل حرکت اولی است. موسی و اقبل و ادغام اولی در ثانی، لهذا رعایت این قانون و جوبی تقدم داشته شد بر تعلیل ۱۶

۲۳ قوله تائے متحرک التّائے احتراز است از مثل وَعَدْتُ تا که مابعدش تائے نیست و از مثل وَعَدْتُ که تا متحرک نیست ۱۷

۲۴ قوله غیر تائے افتعال التّائے احتراز است از وایکه فاکلمه باب افتعال باشد، چرا که در می صورت اگر چه مابعد دال ساکن است لیکن وجوب تائے دال
شده در تا ادغام خواهد شد، چنانچه پیشتر گذشت ۱۸

۲۵ قوله قانون التّائے این قانون موسوم است بقانون اِحْدَ و به سبب عدم وجوب تعلیل در وِعْدَ ذکر تعلیل در تَمَنّی نیارده، فافهم ۱۹

تعلیل۔ یوئسو در اصل یئسو بود، یائے ساکن منظرہ ما قبلش مضموم آن را بواو بدل کردند یوئسو شد قانون۔ ہر یائے ساکن منظرہ غیر واقع مقابلہ فاکلمہ باب افعال ما قبلش یا مضموم آن را بواو بدل کنند

الله قوله فاعلم باب افعال الاحترار است از مثل اُتِيَوكَ در اصل اُيْتِيَوكَ بود ۱۲

و جوباً، بشرطیکه در جمع اَفْعَلَ، فَعْلَاءُ صفتی و فَعْلَى صفتی نباشد، ضمناً قبلش را بکسر بدل کنند و جوباً،
باب اول - صرف صغیر ثلاثی مجرد مثال واوی بر وزن فَعَلَ یَفْعَلُ چون الوَعْدُ وَالْعِدَّةُ وَالْمِيعَادُ
وعدہ کردن،

باب دوم - صرف صغیر ثلاثی مجرد مثال واوی بر وزن فَعَلَ یَفْعَلُ چون اَلْوَجَلُ ترسیدن،

باب سوم - صرف صغیر ثلاثی مجرد مثال واوی بر وزن فَعَلَ یَفْعَلُ چون اَلْوَضْعُ نهادن،

باب چهارم - صرف صغیر ثلاثی مجرد مثال واوی بر وزن فَعَلَ یَفْعَلُ چون اَلْوَرْمُ اما سیدن

باب پنجم - صرف صغیر ثلاثی مجرد مثال واوی بر وزن فَعَلَ یَفْعَلُ چون اَلْوَسْدُ داغدار شدن

باب اول - صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ مثال واوی بر وزن اِنْفَعَلَ چون اَلْاِنْبَجَابُ واجب گردانیدن

باب دوم - صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ مثال واوی بر وزن تَفَعَّلَ چون التَّوْحِيدُ چیزی را واحد گردانیدن

باب سوم - صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ مثال واوی بر وزن مَفَاعَلَةٍ چون المَوَاطَبَةُ همیشگی کردن

باب چهارم - صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ مثال واوی بر وزن تَفَعَّلَ چون التَّوَحُّدُ یکتا شدن

باب پنجم - صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ مثال واوی بر وزن تَفَاعَلَ چون التَّوَارُثُ از یکدیگر میراث یافتن

باب ششم - صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ مثال واوی بر وزن اِفْتَعَلَ چون اَلْاِتْقَادُ افروخته شدن

باب هفتم - صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ مثال واوی بر وزن اِسْتَفْعَلَ چون اَلْاِسْتِجَابُ سزاوار شدن

باب هشتم - صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ مثال واوی بر وزن اِنْفَعَلَ چون اَلْاِنْقَادُ افروخته شدن

باب اول - صرف صغیر ثلاثی مجرد مثال یایی بر وزن فَعَلَ یَفْعَلُ چون اَلْيُسْرُ وَالْمَيْسِرَةُ قمار باختن

باب دوم - صرف صغیر ثلاثی مجرد مثال یایی بر وزن فَعَلَ یَفْعَلُ چون اَلْيَنْحَ بخته شدن میوه در سیدن

وقت میوه چیدن -

باب سوم - صرف صغیر ثلاثی مجرد مثال یایی بر وزن فَعَلَ یَفْعَلُ چون اَلْيَسْتُمُ یتیم شدن

باب چهارم - صرف صغیر ثلاثی مجرد مثال یایی بر وزن فَعَلَ یَفْعَلُ چون اَلْيَبْسُ خشک شدن

باب پنجم - صرف صغیر ثلاثی مجرد مثال یایی بر وزن فَعَلَ یَفْعَلُ چون اَلْيُسْرُ آسان شدن

لے قولہ در جمع اَفْعَلَ فَعْلَاءُ صفتی الاولی در جمع کہ مشترک است در میان فَعْلَى صفتی چنانچہ مذہب بعضی است کہ بیضی جمع بیضاء نیز آید است نچایہ
برائے البیض معلوم است و نزد بعضی جمعیتہ بیضی برائے بیضاء مسلم نیست، پس بنا بر قول ایشان معنی این عبارت چنین باشد، بشرطیکہ در اصل صفتی
کہ واحدہ لے بر وزن فَعْلَاءُ می باشد نباشد، و بقید صفتی اعتراف شد از جمع اَفْعَلَ فَعْلَاءُ اسکی، چنانچہ قانون مذکور در اسکی جاری شود و جوباً و ہم چنین بقید
صفتی و فَعْلَى اعتراف کردہ از فَعْلَاءُ اسکی چہ کہ در آن نیز اجراء قانون مذکور واجب است، پس در عید لے عود خواندن واجب است، و باید دانست
کہ فعلی تَفَعَّلَ حکم فعلی اسمی دارد نہ صفتی ۱۲

لے قولہ اگر باشد اگر در جمع اَفْعَلَ فَعْلَاءُ صفتی یا فَعْلَى یا صفتی یا لے مستجمع شرائط مذکور یافتہ شدہ وادہ خواهد شد بلکہ ضمناً قبلش را بکسر بدل کرد
برائے اتہاع یا لے - پس در بیض و حیسی و حیسی خواندن واجب است و حوکی و یوحنی منوع ۱۳

باب اول - صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ مثال یائی بروزن افعال چون الایسار تونگر شدن
 باب دوم - صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ مثال یائی بروزن تفعیل چون التیسیر آسان کردن
 باب سوم - صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ مثال یائی بروزن مفاعلة چون التیسار باکس آسان گرفتن
 باب چهارم - صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ مثال یائی بروزن تفعّل چون التیسر آسان شدن
 باب پنجم - صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ مثال یائی بروزن تفاعل چون التیامن بجانب راست خانه شدن
 باب ششم - صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ مثال یائی بروزن افتعال چون الاتیسار آسان شدن
 باب هفتم - صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ مثال یائی بروزن استفعال چون الاستیسار میسر شدن
 و از باقی نیامده الا قلیلا،

(ختم شد مثال و شروع شد اجوف)

باب اول - صرف صغیر ثلاثی مجرد اجوف وادی بروزن فَعَلَ یَفْعَلُ چون القَوْلُ گفتن
 تعلیل - قَالَ در اصل قَوْلٌ بود، و او متحرک ماقبلش مفتوح آن و او را بالف بدل کردند تا از قَوْلٌ قَالَ شد
 قانون - هر و او، و یا متحرک بحرکت لازمی که ماقبلش مفتوح باشد، از آن یک کلمه بالف مبدل شود و جواباً بشرطیکه
 آن و او، و یا مقابله فاکلمه و عین کلمه ناقص در حکم

۱۱ قول هر و او، و یا الف باید دانست که این قانون موسوم است بقانون قَالَ و بَاعَ و علم و او، یاد این قانون اجوف یکساں است و ازین جهت
 تعلیم داده شده است، و یادار اما وقتی که در و او می جاری کنند تغییر می بقانون قَالَ کنند، و وقتی که دریائے کنند تغییر می بقانون بَاعَ
 کنند برائے لحاظ و او در اول و رعایت یائے در دوم ۱۲

۱۳ قول متحرک بحرکت لازمی الف احراز است از متحرک بحرکت عارضی که بالف بدل نه خواهد شد، مثل و او تَوَسَّطَ عَنَّا بود، بسکون و او، همزه و علی سبب
 درج کلام محذوف شد و بسبب التماس ساکنین و نه بود و اولین آنها در واقعیت ساکن اول در آخر کلمه و او را کسر دادند، و این کسر چون کلمه عارضی است برائے
 دفع التماس ساکنین، لهذا و او الف نه شد ۱۴

۱۵ قول ماقبلش مفتوح شد الف احراز است از آن و او که ماقبلش کسور باشد یا مضموم چرا که اگر کسور باشد یا بر حال ماند، و او بقانون مِتَّعَاذٌ یا شود
 اگر مضموم باشد، و او بر حال ماند و یا بقانون یُوَسِّرُ و او گردد ۱۶

۱۷ قول از آن کلمه الف شرط پنجم این که وحدت کلمه باشد، و درین وقت بر سه صادق خواهد آمد، که ماقبلش مفتوح است از آن کلمه پس یائے سيقول
 الف نه گردد، چرا که عین کلمه دیگر است -

۱۸ قول و عین کلمه ناقص نه باشد الف زیر که اگر باشد الف نه گردد، و وجهش این که تعلیل نزع تغییر است و محل تغییر آخر کلمه است زیرا که به سبب
 اختلاف عوامل همان مختلف می گردد، پس ابتدائے تعلیل از آخر باید کرد، و لهذا صرفیای ابتدا در تعلیل از آخری کنند اتصال تعلیل با تعلیل نزد
 ایشان ممنوع است یعنی اگر لام کلمه اولی و او گردد - و بعد از آن الف گردد، این چنین، تغیرات در یک حرف ممنوع نیست، و نیز اگر در لام
 کلمه تعلیل کرده می شود، و عین کلمه را از تعلیل خالی گذاشته - در ماقبل عین کلمه تعلیل کرده باشد هم ممنوع نیست، چنانچه یقیناً که فاعل کلمه را انداخته
 فاعل را به تعلیل یَعِدُّ حذف کرده اند، اما اتصال تعلیل با تعلیل لے بعد تعلیل لام کلمه در عین حقیقی یا حکمی تعلیل کردن نزد ایشان ممنوع است
 لهذا احراز کرده از عین کلمه ناقص چرا که در لام کلمه بیشتر تعلیل شده باشد، پس عین کلمه بر جان خواهد ماند - چنانکه در قَوَّی و حَیَوی و او بر حال ماند
 است، چرا که عین کلمه ناقص است، و وجه تقسیم عین کلمه ناقص تحقیقی و حکمی این که بعد تعلیل لام کلمه در عین کلمه حکمی نیز تعلیل را نیست، و مراد از
 عین کلمه این که بعد فاعل کلمه باشد، پس و او در اتم عوای نیز عین کلمه حکمی است اگر چه حقیقه لام کلمه است ۱۹

۲۰ قول مقابله فاکلمه نه باشد الف احراز است از قَوَّعًا و قَوَّعًا و مانند آنها که درین امثله و او الف نه شود ۱۲ عبد العزیز قاسمی

عین کلمه ناقص نہ باشد، و مابعدش مدہ نائده کہ لازم بود تحقق و سکون او، و حرف تثنیۃ و الف جمع مؤنث سالم، و یائے نسبت، و نون تاکید نہ باشد، و آن کلمہ بروزن فعلان و فعلی و بمعنی آن کلمہ کہ در آن تعلیل نیست نہ باشد،

تعلیل قلن در اصل قولن بود، و او متحرک ماقبلش مفتوح آن و او را بالف بدل کردند قالن شد پس التقائے ساکنین شد میان الف لام اول ایشان مدہ بود، آن را حذف کردند قلن فتح را بضمہ بدل کردند تا کہ دلالت کند بر حذفیت و او قلن شد،

قانون التقائے ساکنین بر دو قسم است علی حده و علی غیر حده، علی حده آن کہ ساکن مدہ، یا یائے تصغیر و ساکن ثانی مدغم و وحدت کلمہ باشد و ماسوائے او علی غیر حده است

۱۱ قول ناقص نہ باشد الا وجهش قبیل ازین مذکور گشت ۱۲

۱۳ قول مدہ زائده الا چنانچہ بیضاوی دعوای یاد را دل و او در ثانی الف نہ گردد پس اگر تحقق وجود آن و او یا لازم نہ باشد، چنانچہ در دعوی جمع مذکر که لام الف کرد، بعد از حذف شده و سکون ہم لازم نہ باشد، چنانچہ دعوی وقت التقائے ساکنین در دعوی الله متحرک می گردد، قانون مبدل بودن بالف این چنین ہر اشیاء است ۱۴

۱۵ قولہ حرف تثنیۃ الا احراز است از دعوی کہ و او الف نہ گردد ۱۶

۱۷ قولہ الف جمع مؤنث سالم الا چنانچہ در عصوات ابدال مذکور متنع است ۱۸

۱۹ قولہ و نون تاکید لولہ خفیفہ باشد، خواہ ثقیل چنانچہ اخشیق بہ تشدید و تخفیف ۲۰

۲۱ قولہ فعلان از چنانچہ سیوان و مؤنثان ۲۲

۲۳ قولہ بعضی آن کلمہ از چنانچہ عوہا یعنی اعوہا است - و عین یعنی اعین پس اعوہا و اعین بہ سبب فقدان شرط قانون از تعلیل خالی مانند، و عوہا و عین بہ سبب محمولیت بر مرادف غرض ۲۴

۲۵ قولہ قانون الا باید دانست کہ در قولی سر امر واقع شدہ اند یکے تعلیل و او مبدل شدن آن بالف، و آن در قانون قال مذکور شد، دوم حذف الف کہ این قانون برائے آن آورده است سیوم مضموم بودن فاکلمہ، و قانونش بعد ازین متصلاً مذکور است ۲۶

۲۷ قولہ علی مدہ الا سر قیودا علی اندیکے آنکہ ساکن اول مدہ باشد، لے الف و یائے کسور ماقبلها و او مضموم، یا یائے تصغیر و آن دامن ساکن می باشد چنانچہ الف از ملات ازین جہت یائے تصغیر را در حکم مدہ می گویند، پس مراد از مدہ یائے تصغیر است کہ بعضی را از ملات مشابہ است در لزوم سکون دوم این کہ ساکن ثانی مدغم باشد سیوم وحدت کلمہ لے ہر دو از ساکنین در یک کلمہ باشد، این چنین نہ باشد کہ یکے از ساکنین در آخر کلمہ باشد، و ساکن ثانی در اول کلمہ دیگر پس التقائے ساکنین علی مدہ چون احموس کہ ساکن اول مدہ است زیرا کہ و او است ساکن و ماقبلش مضموم و ساکن ثانی این را مدغم است و وحدت کلمہ نیز موجود است زیرا کہ کلمہ واحد است نہ متعدد ۲۸

۲۹ قولہ و ماسوائے او علی غیر حده است الا چون قبیل ازین در ماضیہ معلوم شد، کہ برائے بودن التقائے ساکنین علی مدہ شرط اند و چون ہم یا بعضی منتفی شود التقائے ساکنین علی غیر مدہ خواہد شد، زیرا کہ ارتفاع حرکت چنانچہ با ارتفاع بعضی اجزائے مدہ می گردد ہم چنین با ارتفاع بعضی نیز پس جمیع صور علی غیر مدہ منتفی شد، یکے آن کہ شرط اول منتفی شود فقط، چنانچہ بیخضمون، کہ در اصل بیخضمون بود تا را صا کرده، حرکتش را حذف نموده، در دوم ادغام کردند پس در این جا شرط اول مفقود است زیرا کہ ساکن اول مدہ نیست و اخیرین لے مدغم بودن ساکن ثانی و وحدت کلمہ موجود است، اما کسور بودن ساکن اول لے فاکلمہ کہ خاست بہ سبب اصالت کسور در تحریک ساکن، چنانچہ در آخر ہمیں قانون مذکور است یا شرط دوم منتفی شود پس اے ثانی مدغم نہ باشد چنانچہ در قالن یا محض ثالث مفقود باشد، چنانچہ در احموس کہ در اصل احموس بود، زیرا کہ احموس کلمہ اینست و نون کلمہ دیگر، یا ہر دو شرط اولین مفقود باشند، چون مسد امر کہ از حسد بنا کردند تا سے وقت بنائے امر محذوف گردید، و آخر وقت ساکن شد، پس شرط ثالث لے وقت کلمہ موجود است اما مدہ بودن اول و مدغم بودن ملحقو است ثانی و ثالث مفقود باشند، چنانچہ احموس الاول مدہ است اما مدغم بودن ثانی و وحدت کلمہ مفقود است یا اول و ثالث مفقود باشند، چنانچہ لیسد عوہ کہ در اصل لیسد عوہ بود، و بلوق نون ثقیلہ، نون اعرابی محذوف شد پس ثانی مدغم است اما شرط اول لے مدودیت ساکن اول و ثالث لے وحدت کلمہ مفقود است یا ہر سه منتفی باشند، چنانچہ در قلی الحق کہ نہ اولین مدہ است و نہ ثانی مدغم، و نہ وحدت کلمہ ۳۰

و حکم علی حده خواندن ساکنین است مطلقاً و حکم علی غیر حده خواندن ساکنین است در حالت وقف
و نه خواندن ساکنین در حالت غیر وقف، پس در حالت غیر وقف اگر ساکن اول مد یا نون خفیفه باشد
حذف کرده می شود، اتفاقاً، سوائے سه جاد را جوف یعنی مصدر باب افعال و استفعال و اسم مفعول چرا
که در بی جا اختلاف است، بعضی صرفیاء اولی را حذف می کنند و بعضی ثانی را، و اگر ساکن اول
مد یا نون خفیفه نه باشد، حرکت داده شود، ساکنی که در آخر کلمه است، و اگر در آخر نه باشد، اول را
کسر در تحریک ساکن اصل است غیر او به سبب عارضه،

قانون هر دو غیر مکسور، که در ماضی معلوم ثلاثی مجرد اجوف الف شده، بیفتد فاکلمه او را حرکت ضمیه
می دهند، و جوباً،

تعلیل خَفَنْ در اصل خَوْفَنْ بود، و او متحرک ما قبلش مفتوح و او را با الف بدل کردند، خَافَنْ
شد، پس التقاء ساکنین شد، میان الف و فاء اول ایشان مد بود، آن را حذف کردند تا از خَافَنْ
خَفَنْ شد، پس فتح فاء کلمه را بکسر بدل کردند، تا که دلالت کند بر کسر عین ماضی خَفَنْ شد،
قانون هر دو مکسور و یائے مطلقاً که در ماضی معلوم ثلاثی مجزوف الف شده باشد، بیفتد،

۱۱ قول مطلقاً الی در حالت وقف، مثل در حالت غیر وقف، چون ضَالَّ و مُضِلَّ ۱۲

۱۲ قول پس التعلیل است بر خواندن هر دو ساکن، بر تقدیر علی غیر حده، در حالت وقف، بر آنکه بیان این امر که چون هر دو ساکنین بر حال نمانند ضرور است
حذف یکی از آنها یا تحریک آن و آن حذف و تحریک در اول باشد یا در ثانی و نیز حرکتش از حرکات ثلاثه کدام باشد و کدام نه باشد ۱۳

۱۳ قول ساکن اول مد باشد الی چنانچه در قائلین الف که ساکن اول مد است ساقط شده است ۱۴

۱۴ قول مد یا نون خفیفه الی چنانچه لا یجوزون الفقه که در اصل لا یجوزون الفقه بود ۱۵

۱۵ قول اتفاقاً الی نزد جمیع صرفیاء ۱۶

۱۶ قول سوائے سه جاد را چنانچه استقامه که در اصل استقامه بود، و اقامه که در اصل اقامه بود، و مقول که در اصل مقول بود و درین اختلاف
است بعضی اول را حذف می کنند، زیرا که زائده علامت است و علامت حذف کرده نه می شود، و بعضی ثانی را زیرا که زائده است و زائده زیاده تر حقدار
است و حذف را ۱۷

۱۷ قول در آخر کلمه الی برابر است که ساکن اولی آخر کلمه است چنانچه در لواء مستطناً در اصل کذا مستطناً بود یا ساکن آخر کلمه باشد چنانچه در لواء مستطناً ۱۸

۱۸ قول و غیر او به سبب عارضه الی و آن عارضه هم چون مطلوبیت خفت، چنانچه در فتح احتملاً امر یا حمل اقل بر اکثر مثل ضمیر و ادعوا الله که چون در باقی
صیغها نیز با قبل و اد جمع مفهومی باشد. لهذا در بی جا بر آن حمل اقل بر اکثر ضمیر بر حال داشتند ۱۹

۱۹ قول غیر مکسور الی مفتوح باشد، چنانچه در قائلین که او مفتوح الف شده بیفتاده است یا ضمیر چنانچه در طلق که در اصل طولی و اد مفهومی الف شده
بیفتاده است، و باین قید امتناع کرده، از مکسور که مکش و غیر است چنانچه خواهد آمد ۲۰

۲۰ قول هر دو مکسور الی چون خَفَنْ که در اصل خَوْفَنْ بود، بعد حذف و یائے بقانون قَالَ، غار که فاکلمه است کسر دادند ۲۱

۲۱ قول و یائے مطلقاً الی مفهومی باشد یا مفتوح یا مکسور چون هِیْئَتٌ و یَعْنُ و هِیْئَتٌ که در اصل هِیْئَتٌ و یَعْنُ و هِیْئَتٌ و اد بقانون قَالَ الف
شده بیفتاده، و ادا در اول و یا در ثانی و طاء در ثالث همه فاکلمه اند کسر یافتند ۲۲

۲۲ معنی خواندن آن است که هر دو ساکنین، را بر حال داشته خوانده شود، نه حذف نه حرکت داده شود، چون ضَالَّ و مُضِلَّ ۲۳

۲۳ یعنی حکم علی غیر حده سراسر است، یکی اولین حکم آن است که اگر در حالت وقف آیند، هر دو را بر حال داشته خوانده شود، چون العالمین یا نخستین ساکن
بود، هر گاه وقف کردیم نون هم عاکن شد، به سبب وقف العالمین شد باقی دو حکم، یکی حذف دوم متحرک کردن ابعدی آیند ۲۴

فار کلمه را حرکت کسره می دهند و جوبا،

تعلیل قیل در اصل قول بود کسره بر او و ثقیل بود نقل کرده با قبل دادند، بعد از سلب حرکت با قبل قول شده، پس واو ساکن مظهر با قبلش مکسور آن را بیا بدل کردند قیل شد، قانون هر واو، و یا مضموم یا مکسور متوسط یا در حکم متوسط، که در اصل سلامت نمانده شد، و در ناقص ثلاثی مجرد مطلقاً، در فعل متصرف باشد، یا در متعلقاتش و به بحر فعل حقیقی یا علمی از اجوف و تفعّلین از ناقص حرکت آن واو، و یا نقل کرده با قبل می دهند و جوبا، بشرطی که آن واو، و یا

له قول قانون الی اگر چه بسبب آمدن این قانون بعد تعلیل قیل بظا هر قانون قیل می شود، لیکن تعلیل بقول، یسبب راسه هر مضارع العین واوی و یانی را نیز شامل است، و نیز باید دانست که قیل در سه امر واقع گردیده است، یکی نقل حرکت بین کلمه بسوئے با قبل، دوم سلب حرکت با قبل، سوم ابدال واو، یا پس این محض نقل حرکت بین کلمه است بسوئے با قبل، اما سلب حرکت با قبل قانونش ازین خواهد آمد، و ابدال واو بیا به سبب مکسور بودن با قبل است له بقانون حیثاً چنانچه گذشت ۱۲

۱۲ قول بر او و یا مضموم یا مکسور الی احتراز است از خوف که نقل نه خواهد شد، بلکه بقانون یقال بالغ بدل شود، پس مثال مضموم چون یطول مثال مکسور چون یطیحه و قول، و مثال یائے مضموم چون یغوب که در اصل یغیب بود، یا یائے مکسور چون یبسیح که در اصل یبسیح بود ۱۲

۱۳ قول متوسط یا در حکم متوسط الی به مقابله بین کلمه باشد، حقیقه، چنانچه در یسبیه و یقول یا بمقابله بین کلمه باشد، بلکه بمقابله لام کلمه باشد، اما چون که بعد از آن واو یا غیر یا علامت تثبیه و جمع واقع شده باشد که او حکم آخر کلمه گرفته باشد، و این لام در وسط آمده باشد، چون دَاعُوْنَ که در اصل دَاعُوْونَ بود، ذاعین که در اصل داعوین بود، پس واو و یا علامت جمع درین جا پس از لام کلمه آمده اند، و هم چنین دَامِیُوْنَ و کَامِیُوْنَ که فاد در اول و یائے در ثانی علامت جمع است، و یا و او ضمیر بود چون در تدعوین تدعوین و ترمون و ترموین ۱۳

۱۴ قول در اصل سلامت نمانده باشد الی وقت وجود شرائط مذکوره، تعلیل کرده شود، و ران کلمه لیکن بشرط آنکه در اصل له ماضی معلوم آن تعلیل شده باشد، و مجرد ثلاثی مجرد از ناقص که معلول بود، ماضی معلوم له شرط تعلیل مذکوره نیست، پس مثل عُوْهَ جَهِول و مَعُوْهَ جَهِول و حِیْثَ جَهِول و مَصِیُوْهَ ازین جا خارج شد، زیرا که سلامت مانده اند برائے حمل بر غیر له یعنی خود ۱۴

۱۵ قول در ناقص ثلاثی مجرد مطلقاً الی برائے ثلاثی مجرد از ناقص معلول بودن اصل شرط نیست، پس مثال معلول چون یومیون و غیر معلوم و مثال اصل غیر معلول چون یومیون که اصل له دخو به سبب غیر مفتوح بودن با قبل واو بالغ مبدل نه شده است و با وجود آن یومیون، یومیون خوانده و نقل کردن حرکت واو اولی و با قبل واجب است ۱۲

۱۶ قول در فعل متصرف الی احتراز است از مثل اقُول به و ابیعه به، چرا که فعل تعجب غیر متصرف است ۱۲

۱۷ قول متعلقات له الی متعلقات، مثل اسم فاعل و مفعول و صفت شبهه و صیغه مبالغه مثل دَامِیُوْنَ و دَاعُوْونَ که در اصل دَامِیُوْنَ و دَاعُوْونَ بودند، و بسبب قانون وجوبی دَامِیُوْنَ و دَاعُوْونَ شده ۱۲

۱۸ قول بحر فعل حقیقی یا علمی الی مراد از فعل حقیقی یا علمی است که در حروف و سکنات مثل فعل باشد چنانچه قول و یسبیه و فعل علمی آن که با خراج بعضی حصه از اول مابقی شکل فعلی حاصل کند، چنانچه اُخْطِرُوْهُ اُنْقِیْدَ بَعْدَ حَذْفِ اُخْ و اَوَّلِ و اُنْ در ثانی خیر و خِیْدَ پیدا شده است لهذا م و سه فعل علمی نبوده شده است و باید دانست که فعل علمی محصور است بباب اِنْفِعَال و اِفْتِعَال زیرا که استخروج بعد حذف آن وزن غیر فعل پیدای شود و وزن فعل و فاعله اش انیکه در اینان نقل جائز است نه واجب، و نیز سوائے نقل دو امر دیگر له حذف و اشام نیز جائز است پس اگر استثنای نه کرد و واجب امر اول، له نقل و عدم جواز اخیرین له حذف و اشام معلوم شد ۱۲

۱۹ قول بحر از تفعّلین از ناقص چرا که درین جا نقل و اثبات هر دو جائز اند ۱۲

۲۰ قول بشرطیکه آن واو، یا بدل از بهره نه باشد الی احتراز است از قول که در اصل سبیل بود به سبب ضمیر با قبل بود و مبدل شد و از مُسْتَهْزِیُوْنَ که در اصل مُسْتَهْزِیُوْنَ بود، پس در مثل این چنین میباید نقل حرکت داد و یا با قبل منوع است ۱۲

بدل از همزه، و ضمه و کسره آنها منقول از همزه و ما قبل آنها مفتوح و الف نباشد،
قانون، در فعل از اجوف نقل حرکت و حذف و اشمام، و در تَفْعَلِینْ از ناقص حرکت اثبات می
جائز است۔

تعلیل یَقُولُ، تَقُولُ، أَقُولُ، نَقُولُ در اصل یَقُولُ، تَقُولُ، أَقُولُ، نَقُولُ بود و ضمیه بر واد
ثقیل بود، نقل کرده با قبل دادند تا از یَقُولُ الی یَقُولُ باشد،
تعلیل یُقَالُ، تُقَالُ، أُقَالُ، نُقَالُ در اصل یَقُولُ، تَقُولُ، أَقُولُ، نَقُولُ بود و مفتوحه
ما قبلش حرف صحیح ساکن فتحش را نقل کرده، با قبل داده، و او را بالف بدل کردند تا از یَقُولُ الی یُقَالُ باشد،
قانون بر واد، و یار متوسط مفتوح که در اصل سلامت نه مانده باشد، در فعل متصرف تا متعلقات
می سوائے کلمه اسم که بر وزن افعال ما قبلش حرف صحیح ساکن مظهر باشد فتحش را نقل کرده
با قبل داده، آن را بالف بدل کنند و جو با بشرطیکه آن کلمه ملحق و بمعنی لون و عیب و

۱۰ قول و ضمه و کسره آنها منقول از همزه نباشد الی احتراز است از یَسُوءُ یَجِیْجُ که در اصل یَسُوءُ و یَجِیْجُ بودند، ضمه همزه را با قبل داده، همزه را حذف
کردند، چرا که نقل حرکت این واد دیا با قبل را نیست ۱۲

۱۱ قول و ما قبل آن الف نباشد الی احتراز است از مَقَاوِلُ و مَبَايِعُ، چرا که الف قابل حرکت نیست پس فعل منع گردید ۱۲

۱۲ قول و ما قبل آنها مفتوح نباشد الی احتراز است از طَوَّلُ و بَيْتُ چرا که در مثل اینها آن واد و یا بقانون قَالُ الف شوند ۱۲

۱۳ قول در فعل از اجوف الی پس مثال نقل حرکت چون بیع و قیل و حذف حرکت چون قول و یوج و اشمام بعد نقل حرکت بسوئے ما قبل باین
طور که کسره فاکر را بسوئے ضمه و یار را بسوئے واد میلان داده شوند ۱۲

۱۴ قول در تفعّلین از ناقص الی چنانچه در تَدْعُوْنِ تَدْعِیْنِ و اثبات می شد عَوْنِ هر دو جائز اند ۱۲

۱۵ قول متوسط الی حقیقه عین کلمه باشد، چنانچه در بِنَاءٍ و بِنَاءُ و یَقَالُ ۱۲

۱۶ قول مفتوح الی زیرا که اگر کسور یا مضموم باشد، قانون در و جاری خواهد شد نه این قانون ۱۲

۱۷ قول در فعل متصرف باشد الی احتراز است از ما بیع و ما أقول ۱۲

۱۸ قول متعلقات می الی مثل ام فاعل دائم مفعول و غیره ۱۲

۱۹ قول سوائے کلمه اسم که بر وزن افعال چون در قول متعلقات می ام تفعیل هم آمده بود، لهذا ادرا استثناء مذکور درین جا این تعلیل جاری نمی شود
أَقُولُ وَاَبِیْعُ می ماند ۱۲

۲۰ قول حرف صحیح ساکن الی پس بقوله صحیح احتراز شد، از بایع و قاول چرا که در ما قبل حرف صحیح در می نیست، و بقوله ساکن احتراز شد از قَوْلِ
و بَيْتِ چرا که حرف ما قبل اگر چه صحیح است، لیکن ساکن نیست ۱۲

۲۱ قول مظهر باشد الی احتراز شد از قَوْلِ و بَيْتِ چرا که مدغم است نه مظهر ۱۲

۲۲ قول ملحق باشد الی احتراز شد از جَهْوَتِ چرا که در اصل جَهْوَتِ ثلاثی مجرد بود، پس برای الما فی یَدِ حَوَجِ واد قبل از لام کلمه آوردند، تا جَهْوَتِ
شد پس اگر چه شرائط موجود اند، اما چونکه مقصود فوت خواهد شد، ازین جهت تعلیل ممنوع داشتند، چرا که این چنین ضرورت در شعر می شود، پس
بعد تعلیل چهار خواهد شد، و مطلوب فوت خواهد شد ۱۲

۲۳ قول بعضی لون نباشد الی احتراز است از مانند استَوْذَ که آسَاءَ خواندن ممنوع است ۱۲

۲۴ قول و عیب نباشد الی احتراز است از مثل اَعْوَمَ وَاَعْيَتَ ۱۲

و صیغه آله نه باشد

تعلیل قائل در اصل قائل بود، و او واقع شد بعد از الف فاعل و در اصل سلامت مانده بود،
آن را به همزه بدل کردند، تا از قائل، قائل شد

قانون هر دو و یار که واقع شود بعد از الف فاعل و در اصل سلامت مانده باشد یا اصل او نباشد
آن و او، و یار را به همزه بدل کنند و جو یا،

تعلیل قیال در اصل قوال بود، و او واقع شود، بجای عین کلمه در جمع و در مفرد سلامت مانده بود
و ما قبلش کسور آن را بیا بدل کردند، تا از قوال، قیال شد

قانون هر دو که واقع شود در مقابل عین کلمه مصدر یا جمع و در فعل واحد سلامت مانده باشد یا در واحد
ساکن در جمع قبل الف باشد ما قبلش کسور آن و او را بیا بدل کردند و جو یا، بشرطیکه لام کلمه معلى نه باشد
تعلیل قویل و قویله در اصل قویول و قویولته بودند، و او، و یار یک کلمه بهم آمدند نخستین
از ایشان ساکن بدل از چیزه نه بود، آن و او را بیا کرده، در یار ادغام کردند، تا از قویول و قویولته
قویل و قویله شد

قانون هر دو، و یار که جمع شود در یک کلمه یا کلمه سوائه اسم بر زن افعل اول ایشان ساکن لازم غیر

۱۱ قوله و صیغه آله نه باشد الا احتراز شد از مثل مقول و مقولته و منقول ۱۲

۱۲ قوله بعد از الف فاعل الی بعد الف که ملامت فاعل است یعنی مقابل عین اسم فاعل آید ۱۳

۱۳ قوله یا اصل او نباشد الا چنانچه غلط که در اصل غلط بود و ساقط کرد اصل ساقط بود، و در هر بدون اصل این که نزد بعضی ماضی این
هر دو اصل نیامد و نزد بعضی ماضی غلط قلیل آمده است لای غلط مستعمل است ۱۴

۱۴ قوله مصدر الی اگر در مقابل عین کلمه مصدر این چنین داد آمده است، پس شرط است که در فعل تعلیل کرده شده باشد و اگر در جمع آمده است شرط
است که در واحد آن جمع چنانچه درین جا واحد اسم فاعل است، تعلیل کرده شده باشد در آن داد دوم جائز تعلیل این که داد واقع شده باشد در واحد
لیکن در آنجا ساکن باشد پس در جمع آن و او قبل الف آید و ما قبلش کسور باشد پس آن داد نیز یا خواهد شد اما کسور ما قبل در هر شرط است نه در آخر
اما قوله بشرط که لام کلمه معلى نه باشد متعلق است با خبر لا با و لین، پس در مصدر کسوریت ما قبل و تعلیل فعل شرط است، چنانچه بوجود این شرط قو اما
قیما باشد در جمع کسوریت ما قبل و تعلیل در هر واحد شرط است، چنانچه در قوال بر وزن ضرایب قیال شده و جواحن، حیاحی شده است و ریاح
ریاحی شده است و انیان از قسم ثالث اند، بوجود شرائط اینها چنانچه واحد اینها حوحن و دوحوحن است و او در آن هر دو صیغه واحد آن ساکن است
در جمع قبل الف و بعد کسره واقع شده اند، پس ریاحی و حیاحی خوانند واجب شده اند شرط اخیر ثالث این که اگر در لام کلمه تعلیل شده باشد
پس تعلیل در عین کلمه نیز جائز خواهد شد چنانچه دیان مفرد است که در اصل ریاحی بود، و او یا گردید بقاعده سیجی دیان و جمعش ریاحی است
پس کما سیجی در آن شد اکنون این واحد اگر کسب جمع شرائط مذکور است، اما چونکه لام کلمه معلى است که از یار همزه شد، پس ریاحی نه خواهند خواند، و در
الف ساکن است و دیگر این که حرف علت کالعدم است پس گویا موجود نیست، پس اجتماع اطلاق خواهد شد لهذا ردای باقی خواهد ماند ۱۵

۱۵ قوله حکم فی الی علم یک کلمه مثل معاف معاف الیه پس شامل است صلهای زامستیه شده است ۱۶

۱۶ قوله اولی الا احتراز است از آنچه مذکور کردیم جا داد، یا نخواهد شد بلکه آنچه خواهد ماند ۱۷

۱۷ ساکن لازم غیر معلى الی پس بقید ساکن احتراز شد از قویلی واحد مؤنثه مصغره اسم تفضیل و ثانی از قوی که یک مجر جوازی است در قوی
چرا که چون سکون بقانون علم جائز است و واجب این و در هر وقت است که سکون لازم باشد و ثالث احتراز شد از قویلی
چرا که و او بدل است الف و انیسکه اصلی است ۱۸

باشد آن واو را یار کرده در یار ادغام می کنند، وجوباً، سوائے واو عین کلمه بعد از یاء تصغیر که در کتب تحرک باشد چرا که آن واو بیابدل کرده شود جوازاً،

تعلیل مَقُولٌ در اصل مَقْوُولٌ بود، ضممه بر واو ثقیل بود، نقل کرده بما قبل دادند، تا از مَقْوُولٌ، مَقُولٌ شد، پس التماس ساکنین شد میان هر دو واو، بعضی صرفیاں واو اولی را حذف میکنند لِأَنَّ الثَّانِيَةَ عَلَامَةٌ وَالْعَلَامَةُ لَا تُحَذَفُ، مَقُولٌ شد و بعضی صرفیاں واو ثانی را حذف می کنند لِأَنَّهَا زَائِدَةٌ وَالزَّائِدَةُ أَحَقُّ بِالْحَذْفِ، مَقُولٌ شد بروزن مَقُولٌ،

تعلیل قَوْلُكَ در اصل قُلٌ بود، چون نون ثقیله بدو متصل شد، ما قبلش بنی بر فتح گشت پس واو یکم محذوف شده بود، باز آمد زیرا که علت حذف او نماند، تا از قُلٌ قَوْلُكَ شد،

قانون هر حرف علت که بباعثه بیفتد بوقت دور شدن آن باز آید، وجوباً
باب دوم بروزن فَعَلَ يَفْعَلُ چون الطَّوْلُ هلاک شدن،

باب سوم صرف صغیر ثلاثی مجرد اجوف واوی از باب فَعَلَ يَفْعَلُ چون الخَوْفُ ترسیدن
باب چهارم صرف صغیر ثلاثی مجرد اجوف واوی از باب فَعَلَ يَفْعَلُ چون الطَّوْلُ دراز شدن
(و دیگر ابواب مستعمل شده اند)

باب اول صرف صغیر ثلاثی مزید فیه اجوف واوی بروزن اِفْعَالٌ چون اِلِقَامَةٌ بپا کردن

له قوله واو را الهاء وجود شرائط در ساکن اول ضروری است، پس اول یا باشد خواه واو باشد، هم چنین واو یا شود، اول باشد یا ثانی چرا که درین خفت است نه در عکس له در بدل کردن یا را بود چرا که چهار ضمه جمع خواهند شد، نه آن ثقیل است از چهار کسره که وقت ابدال واو یا خواهند شد.

له قوله سوائے واو عین کلمه الهاء در باقی همه جا وقت وجود شرائط قانون مذکور واجب است اما در یک صورت جائز است نه واجب له واه که در مجرین کلمه باشد، و نیز در آن جا متحرک بود یعنی از تعلیل سلامت مانده باشد، و در مصغر بعد از یاء تصغیر آید، پس در همین صورت افعال متحرک واو بیابا جائز است، چنانچه تصغیر مَقْوُولٌ اسم آله صغری مَقْيُولٌ است، پس در بی جابر حال داشتن و مَقْيُولٌ خواندن جائز است، پس برائے این صمدت جواز سه نیز شرط اند، یکی غیر معلل بودن آن واو در کبر، دیگر آمدن آن واو بعد یائے تصغیر و بعد حرف دیگر، سوم وقوع آن واو بمقابله عین کلمه، پس اگر شرط اول منتهی شود، واو را یا کردن واجب است، چنانچه در تصغیر و قال مَقْيُولٌ واجب است و مثال وقوع واو عین کلمه بعد از یائے که غیر یاء تصغیر باشد، ظاهر شده است و هم چنین اگر واو مذکور مقابل عین کلمه نه باشد، بلکه مقابل لام باشد، نیز تعلیل واجب خواهد شد چنانچه در قوله نقل کرده له بحمده قانون قبلی ۱۲

له قوله بعضی مرثیاں الاچنانچه در قانون ساکنین بعد از قانون قَالَ این قانون قال بدین سوار مصنف اشاره رفته له اتفاق است، سوائے سرجائے، یکی انان اسم مفعول بود ۱۳

له قوله علامت الهاء پس این بعضی مرثیاں میم مفتوح و واو هر دو علامت اسم مفعول می شمارند ۱۴

له قوله محذوف شده الهاء بقانون التماس ساکنین ۱۵

له قوله علت الزیاد که علت حذف التماس ساکنین علی غیره بود، چنانچه در قانون قَالَ مذکور شد، اگر التماس ساکنین علی غیره بود، مدد بانون خفیفه باشد، حذف او واجب است، اتفاقاً سوائے سه جا و اکنون آن علت رفت زیرا که قرن تاکید فتح ما قبل خودی خواهد بود، محض یک واو شده، نه متعدد ۱۶

باب دوم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ اجوف واوی بر وزن تَفْعِيلُ چون التَّحْوِيلُ گردانیدن
 باب سوم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ اجوف واوی بر وزن مُفَاعَلَةٌ چون الْمُفَاعَاةُ مقابله کردن
 باب چهارم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ اجوف واوی بر وزن تَفَعَّلُ چون التَّحَوَّلُ برگشتن
 باب پنجم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ اجوف واوی بر وزن تَفَاعَلَ چون التَّنَادُلُ خوردن گرفتن
 باب ششم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ اجوف واوی بر وزن اِفْتَعَلَ چون اِلِجْتِنَابُ بیابان طے کردن
 باب هفتم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ اجوف واوی بر وزن اِنْفَعَلَ چون اِلِئْتِيَادُ رام شدن
 باب هشتم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ اجوف واوی بر وزن اِسْتَفْعَلَ چون اِلِئْتِقَامَةُ اقامت کردن
 باب نهم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ اجوف واوی بر وزن اِفْعَلَّالَ چون اِلِئْسُوْدَادُ سیاه شدن
 باب دهم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ اجوف واوی بر وزن اِفْعِلَّالَ چون اِلِئْسُوْدَادُ سخت سیاه شدن
 (ختم شدند ابواب ثلاثی مزید فیہ اجوف واوی و شروع شدند ابواب ثلاثی مجرد اجوف یائی)

باب اول صرف صغیر ثلاثی مجرد اجوف یائی بر وزن فَعَلَ یَفْعَلُ چون اَلْبَيْعُ خرید و فروخت کردن
 باب دوم صرف صغیر ثلاثی مجرد اجوف یائی بر وزن فَعَلَ یَفْعَلُ چون اَلْعَيْظُ غائب شدن
 باب سوم صرف ثلاثی مجرد اجوف یائی بر وزن فَعَلَ یَفْعَلُ چون الطَّيْبُ پاکیزه شدن
 (وازد دیگر نیامده، ختم شدند مجردات اجوف یائی)

باب اول صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ اجوف یائی بر وزن اَفْعَالُ چون اَلْإِطَارَةُ پرانیدن
 باب دوم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ اجوف یائی بر وزن تَفْعِيلُ چون التَّطْيِيبُ خوشبو دار شدن
 باب سوم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ اجوف یائی بر وزن مُفَاعَلَةٌ چون اَلْمُبَايَعَةُ با یکدیگر بیع کردن
 باب چهارم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ اجوف یائی بر وزن تَفَعَّلُ چون اَلتَّحْيِيرُ سرگشته شدن
 باب پنجم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ اجوف یائی بر وزن تَفَاعَلَ چون اَلتَّنَايُدُ زیاده شدن
 باب ششم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ اجوف یائی بر وزن اِفْتَعَلَ چون اِلِئْتِيَادُ برگزیدن
 باب هفتم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ اجوف یائی بر وزن اِنْفَعَلَ چون اِلِئْتِيَادُ براندازه شدن
 باب هشتم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ اجوف یائی بر وزن اِسْتَفْعَلَ چون اِلِئْتِقَامَةُ فائده گرفتن
 باب نهم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ اجوف یائی بر وزن اِفْعَلَّالَ چون اِلِئْبِيْضَاتُ سفید شدن
 باب دهم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ اجوف یائی بر وزن اِفْعِلَّالَ چون اِلِئْبِيْضَاتُ بسیار سفید شدن
 (وازد دیگر نیامده، ختم شدند اجوف شروع شدند ابواب ناقص)

باب اول صرف مغیر ثلاثی مجرد ناقص داوی بر وزن فَعَلَ یَفْعُلُ چون الدُّعَاءُ خواندن بیدت
دعوت اندر میهمانی دعوت است اندر نسب و دعوت اندر حرب باشد بزرگ با حسب
تعلیل دُعَاءُ در اصل دُعَاؤُ بود، وادوا واقع شد، بعد از الف زائده، بر طرف، آن را به همزه بدل کردند
تا دُعَاءُ شد،

قانون هر واو، ویا که واقع شود بعد الف زائده، بر طرف یا در حکم طرف، آن را به همزه بدل کنند و جوباً،
تعلیل دُعِی در اصل دُعَوُ بود، وادوا واقع شد، در مقابل لام کلمه، و ما قبلش مکسور آن را بیابا بدل
کردند، تا از دُعَوُ، دُعِی شد،

قانون هر واو که واقع شود مقابل لام کلمه و ما قبل او مکسور باشد آن واو را بیابا بدل کنند و جوباً،
قانون هر یاء که واقع شود در آخر فعل و فتح غیر اعرابی و ما قبلش مکسور باشد، کسر ما قبلش را بفتح بدل
کرده جوازاً یا را بالف بدل کنند و جوباً بر لغت بنی طے،

تعلیل یَدْعُو در اصل یَدْعُوْا بود، ضممه بر واو ثقیل بود، آن را انداختند، تا از یَدْعُوْا یَدْعُوْا شدند،
قانون هر واو، ویا مضموم یا مکسور که واقع شود بمقابل لام کلمه، بعد از ضممه و کسر حرکت آن را حذف می
کنند، و جوباً بشرطیکه در میان کسره و واو، و ضممه و یاء باشد آن

۱۲ قول بر طرف الف زائده بعد الف بلا فاصله آن واو یا باشد، لیکن آن واو یا در حقیقت آخر همان کلمه باشد چنانچه دُعَاؤُ پس دُعَاءُ خواندن جائز است ۱۲
۱۳ قول بعد الف زائده الحذف از آخر است از الف که بمقابل حرف اصلی باشد چرا که هر واو، ویا که واقع شود بعد از الف آن را به همزه بدل کردن ممنوع
است چنانچه زَائِی را لَمَاءُ خواندن منع است ۱۳

۱۴ قول در حکم طرف الف زائده بعد واو ویا حرف دیگر باشد پس آن واو، ویا حقیقتاً طرف کلمه باشد نه شدن، اما در حکم باین طور که آن دیگر حرف که بعد
از واو، ویا است، آن کلمه را لازم نباشد، بلکه بعضی وقت اذان کلمه را منفک هم می شود، پس در مَعَدَّةً اگر چه واو بعد از الف زائده واقع شده
است اما چونکه جدا شدن تائے از عَدَّةً جائز نیست، ازین سبب آن را به همزه بدل کردن ممنوع است مَوْمِلَیَّانِ را به همزه بدل کردن واجب
است، چرا که الف و نون تنبیه مَوْمِلَیَّانِ را لازم نیست، چنانچه در مغفود جمع از منفک می شود. پس این الف نون چون فی الجملة غیر منفک ازین جهت
کالعدم شمرده، واو، ویا را حکم طرف دادند، گویا که در آخر کلمه اند، پس همزه کردن آن هر دو واجب شد فتدبر ۱۴

۱۵ قول بمقابل لام کلمه الحذف از آخر است از عَوِیَّ و حَوِیَّ که فادور آخر نیست ۱۵
۱۶ قول مکسور باشد الحذف ملحوظ است این که متحرک باشد آن واو زیرا که با وجود تحقق این شرائط اگر ساکن باشد، قانون مِیَعَاذُ درو جاری خواهد شد ۱۶
۱۷ قول فتح غیر اعرابی یا باین احتراز شد از کَنَیَّوْیَیَّ زیرا که این یا اگر چه در فعل آخر است و ما قبلش مکسور است مگر شرط بودن فتح غیر اعرابی است
لے بنائے است، پس نزد او شان دعا خواندن جائز است ۱۷

۱۸ قول و ما قبلش مکسور باشد الحذف از آخر است از حَوِیَّیَّ که در اصل حَوِیَّ بود
۱۹ قول مضموم یا مکسور الحذف از آخر است از مَفْعُولِیَّ چنانچه در مَفْعُولِیَّ خواندن که این تعلیل در آن جاری نمی شود و کلمه علی حال می ماند ۱۹

۲۰ قول بمقابل لام کلمه الحذف زیرا که اگر متوسط خواهد بود، قانون اجوف درو جاری خواهد شد، نه قانون ناقص ۲۰
۲۱ قول میان کسره و واو و ضممه، ویا باشد الحذف زیرا که درین قانون قِیْلُ اجوف جاری خواهد شد، پس احتراز شد از تَدْعِیَّتِیَّ در اصل تَدْعُوْیَّتِیَّ
بود و از تَدْعُوْیَّتِیَّ که در اصل تَدْعُوْیَّتِیَّ بود، لکن تَدْعُوْیَّتِیَّ را لکن تَدْعِیَّتِیَّ خواندن جائز است ۲۱

واو، ویا بدل از همزه بابتل جواز و حرکتش منقول از همزه نه باشد
تعلیل یدعی الی در اصل یدعو بود، و او بود در جائے ثالث و اکنون رابع گشت حرکت ماقبلش
مخالف او شد آن را بیا بدل کرده بالف بدل کردند، تا از یدعو الی یدعی الی شد
قانون هر و او که واقع شود سیوم جابون متاخر شود، و حرکت ماقبلش مخالفش شود آن را بیا بدل کنند
تعلیل دعاء در اصل دعوة بود، و او را بالف بدل کردند، فتح فاکلمه را بضم بدل کردند، تا که ملتبس نه شود
بصلوة و تلووة و قنوة که ایشان مفرد اند، تا از دعوة، دعاء شد،
تعلیل دعی در اصل دعوة بود و او واقع شد در آخر اسم متمکن ماقبلش و او مد زانده بود آن را بیا بدل
کردند تا از دعوة، دعوی پس و او، و یا در یک کلمه بهم آمدند نخست، از ایشان ساکن بدل از همزه نه بود آن و او
رایا کرده در یا ادغام کردند تا از دعوی، دعی شد در آخر اسم متمکن ماقبلش مضموم ضممه ماقبلش را بکسر بدل کردند
تا از دعی، دعی شد، پس ضم اولی را نیز بکسر بدل کردند، برای مناسبت ثانی تا از دعی، دعی شد،
قانون هر و او لازم غیر بدل از همزه که واقع شود، در آخر اسم متمکن ماقبلش مضموم باشد، یا او مد زانده
باشد در جمع آن را بیا بدل کنند و جوبا، و در مفرد مانع از وجوب اعلال است آن و او مد زانده مگر و تکیه
ما قبلش دیگر و او متحرک باشد،
قانون هر یا شد یا محقق که واقع شود، در آخر اسم متمکن ماقبلش اگر یک حرف مضموم باشد

۱۱ قول بابتل جوازی الی احتراز است از ابدال و جوی که در آن جا این قاعده جاری خواهد شد چنانچه در جای این قاعده جاری خواهد شد یعنی در حق
این همزه خواهد آمد که اگر دو همزه متحرک یک جا می شود، اگر یکی از آنها کمسور است ثانی را بیا بدل کردن واجب است، اگر چه در اصل جابون بود و ثانی بیا
دل شده است و جای شده است، پس ضم یا را باین قانون برمی انداختند پس بسبب التماس یائے نیز خواهد شد و جای خواهد شد، لے در اصل جابون
بود، یا را به همزه بدل کردند، بقانون یا شیم پس دو همزه متحرک بهم آمدند اول کمسور بود، ثانی را با زاین قانون جاری کرده، ضم یا را انداخته بسبب
التماس ساین انداختند جای شد ۱۲

۱۳ قول منقول از همزه نه باشد الی احتراز شد از یحیی و یسوی که در اصل یحیی و یسوی بودند ۱۲

۱۴ قول هر و او تخصیص کرد و او، ازین جهت که اگر بیشتر یا است، حاجت بدین قانون نیست چرا که مقصود ازین بیا کردن است آن حاجت پیشتر و فراتر است
۱۵ قول چون متاخر شود الی عام است که رابع شود، چنانچه دیدیم الی بازانده از آن ۱۲
۱۶ قول حرکت ماقبلش مخالفش شد الی ماقبلش متحرک باشد پس احتراز شد، از فعلی چرا که ماقبلش ساکن است و احتراز شد از یدعو اچسرا که
حرکت ماقبلش موافق است زیرا که ضم است و او را مناسبت است با و نه مخالفت ۱۲

۱۷ قول هر و او لازم الی احتراز شد از متاخر الی که در اصل متاخر یک بود، و در حالت وقف بقانون جوازی لحاظ ماقبل که ضم بود، آن را و او کردند،
اکنون این و او ساکن لازم نیست که را و گرد همیشه متاخر الی خواندن واجب مانده حال آنکه متاخر الی خواندن و تنوین را و او بدل کردن هم جائز
است بلکه اصل است ۱۲

۱۸ قول غیر بدل الی احتراز شد از متاخر الی که در اصل متاخر بود

۱۹ این قانون بر سه مثال مشتمل است، دو در جمع یک در مفرد، مثال دو جمع آن که در جمع ماقبلش مضموم باشد چون دعو منفت مشی دعی
بعد دعی مثال دوم یا ماقبلش و او مد زانده باشد چون دعو دعی بعد دعی مثال مفرد آنکه و او مد زانده و دیگر و او متحرک مثلاً مقوود، مقووی خوانند
شود اگر و او قبل مد و دیگر و او نیست پس در مفرد تحلیل منع است، چون متاخر ۱۲

آن را بکسر بدل کنند و جوباً، و اگر دو باشند چون دُعَى ضمه متصل را و جوباً، و غیر متصل را جوازاً،
تعلیل دَوَاعٍ در اصل دَوَاعِوُ بود، و او واقع شد بجائے لام کلمه ما قبلش مکسور، آن را بیا بدل کردند تا از
دَوَاعِوُ دَوَاعِی شد پس ضمه بر یا ثقیل بود، آن را انداختند پس التقائے ساکنین شد میان یا و نون
تنوین مقدره اول ایشان مده بود، آن را حذف کردند، تا از دَوَاعِی دَوَاعٍ شد،

تعلیل لَحْیْدُ ع لَحْیْدُ ع الی الی الی بنا کردند، یَدْ عُو، یَدْ عِی الی فعل مضارع بودند
چون خواستند که فعل جمد بنا کنند، لم جازمه مجدی در اولش در آورده آخرش را جزم کرد، علامت
جزمی سقوط حرف علت شد در پنج پنج صیغه و سقوط نونات اعرابیه شد در هفت هفت صیغه
سقوط چیزیه نه شد، در دو صیغه، زیرا که مبنی اند و المبنی مَا لَا یَتَغَيَّرُ اخوَرُ بَدْ تَحْوِلِ الْعَوَامِلِ الْمُخْتَلِفَةِ
عَلَيْهِ تَا زِیْدُ عُو، و یَدْ عِی الی لَحْیْدُ ع لَحْیْدُ ع شدند

قانون هر حرف علت که واقع شد در آخر فعل مضارع وقت دخول جوازم و بن کردن امر حاضر
معلوم حذف کرده شود و جوباً،

تعلیل لِشْدُ عَوْنٍ در اصل لِشْدُ عَوَا بود، چون نون تاکید ثقیله بدو متصل شد لِشْدُ عَوْنٍ شد،
پس التقائے ساکنین شد میان واو و نون مدغم، چون اول ایشان غیر مده و او جمع بود، آن را حرکت
ضمه دادند، تا از لِشْدُ عَوْنٍ لِشْدُ عَوْنٍ شد

تعلیل لِشْدُ عَيْنٍ در اصل لِشْدُ عِی بود، چون نون تاکید ثقیله بدو متصل شد لِشْدُ عَيْنٍ شد
پس التقائے ساکنین شد، میان ی و نون مدغم ایشان غیر مده یا را واخذه بود، آن را کسره دادند تا از
لِشْدُ عَيْنٍ لِشْدُ عَيْنٍ شد،

قانون در التقائے ساکنین علی غیر حده اگر ساکن اول غیر مده و او جمع باشد، آن را حرکت ضمه می دهند
و جوباً و اگر ساکن اول غیر مده یاے واحده باشد، آن را حرکت کسره می دهند و جوباً،

سؤال اول لِشْدُ عَيْنٍ باید دانست که اذْعَوْنٌ صیغه واحد مذکر غایب امر حاضر معلوم مؤکد بانون ثقیله خواه ضعیفه هرگاه نون تاکید در آخرش لاحق نموده، حرف
علت که محذوف شده بود، باز آمد، زیرا که در حالت وقف تاثیر وقف در آخرش می شود، اکنون آخر کلمه نون تاکید است که بسبب آن وقف در آن تاثیر
نمی کند، اما واد که بسبب وقف محذوف شده بود، در وسط کلمه است، و در آن تاثیر وقف ممکن است ۱۲

سؤال ۲: اگر گفته شود جمع مذکر غایب معلوم مؤکد بانون تاکید، و واحد مؤنثه غایب معلوم، ایضاً، اگر مؤکد باشد، بسبب التقائے واده در صورت
اول و یا مده در صورت ثانی بسبب التقائے ساکنین محذوف می شود، پس بایستی که اول تعلیل او بیان نمودی، بعد حکم علی حده که ضمه دادن است،
و او جمع را کسره و او ن است یا واحده را بیان کردی ۱۲

جواب: - کوه حکم التقائے و سقوط مده چون در قانون التقاریر تفصیل مذکور است آن را ترک نموده، اما چونکه در آن جا بیان کرده بود که کسره در
تحریک ساکن اصل است و غیر او بدیگر عارضه اکنون برائے ایضاح او تعلیل بیان کرد، تا که وادون حرکت غیر ضمه بکامی عارضه واضح شود، لهذا تعلیل جمع
بیان کرد، و مثال وجوب کسره و اصله او در یائے واحده بیان کرد، فتدبر ۱۲

قانون هر همزه که واقع شود، بعد از الف مفاعل قبل یار و در مفرد قبل از یار نه بود، آن را بیا
مفتوح بدل کند و جوباً، مگر آن همزه که واو واقع شده بود، در مفرد بعد الف چهارم جا چرا که آن همزه
را در جمع یوا و مفتوح بدل کند و جوباً،

تعلیل دُخِی و دُخِیَّةٌ را از دُخِی و دُخِیَّةٌ بنا کردند، بر دو کردن بسوئ صلیش هم چون شَرِیف
بنا کردند، قانون دُخِی جاری کردند دُخِی و دُخِیَّةٌ شدند، پس اجتماع ثلاث
بیایات شد، در یک کلمه اول مدغم در ثانی و ثالث مقابل لام کلمه، ثالث را حذف کردند نسیاً
منسیاً، تا از دُخِی و دُخِیَّةٌ، دُخِی و دُخِیَّةٌ شدند،

له قوله در مفرد قبل از یار نه بود، باید دانست که برائے بدل کردن این چنین همزه چند شرائط اند، بعضی از آنها چنان اند که وجود آنها در جمع
شرط است و آن شرط است بودن همزه از الف مفاعل قبل یار و بودن یار بعد از همزه، و هو قوله واقع شود بعد از الف مفاعل قبل یار
در جمع و وجود این در جمع بعضی دیگر در مفرد آن شرط نیست که آن همزه قبل یا نه بود، و این عام است که اصلاً در مفرد همزه نه بود، پس نیست
صادق می آید که در مفرد قبل از یار نیست، چرا که چون همزه در مفرد موجود نیست، پس قبل یار چه گونه متصور شود، یا در مفرد همزه موجود باشد مگر بعد
از آن همزه یار نه بود، بلکه یار نه قبل همزه باشد، پس برای هر دو صورت صادق می آید. که در مفرد قبل یار نه نیست، زیرا که التماس مرکب چنانچه
بانتقاله جمیع اجزای شود، هم چنین باقیه بعضی می شود، پس درین جا انتقاله بعضی است به انتقاله وجود یار بعد همزه پس این هر
دو شرط داخل شدند تحت قوله و در مفرد قبل از یار نه باشد، مثال اول دُخِیاً که در اصل دُخِیَّةٌ بود، همزه در اصل نه بود، مثال ثانی خطایا
که در اصل خطیئةٌ بود، پس سوم با الف بفتح ما قبل در آورده تا آنکه تنوین هر دو را حذف کردند خطایً شد و یا بقانون شکر ائف همزه
شد پس خطاوةٌ شد و دو همزه جمع شدند، اولین کمبود بقانون هموز چنانچه من قریب در قوانین هموز خواهد آمد ثانی را بیا بدل کردند خطایً
شد، اکنون بقیه قانون دُخِیاً جاری خواهد شد، زیرا که همزه در جمع بعد الف مفاعل قبل یار نه است، و در مفرد به خطیئةٌ قبل یار
نه بود، پس خطایً شد، پس بقانون یاء، خطایاً شد و هم چنین است خطایاً جمع خطیئةٌ و قوله در مفرد قبل یار نه باشد،
استثنا است ازین که همزه مفرد قبل یار نه باشد، پس اگر در جمع نیز قبل یار باشد، و در مفرد نیز آنگاه - این قانون جاری نه خواهد شد، چنانچه
جایبیه بتقدم همزه بر یاء مفرد است و جمع مکسرش چنان بنا کرده شود، که الف را بر او مفتوح بدل کرده، بعد از آن الف جمع مکسر آورده
همزه پس از الف جمع خواهد شد، آن کمبود بر مال داشته شود، چنانچه در مفرد موجود است، پس بجای خواهد شد، بعد حذف تا آنکه تنوین بسبب
ضدیت منع صرف، پس اکنون نه گفته شود، که جویً نیز همزه را بیا به مفتوح بدل کرده یار نه دوم را بقانون یاء، جویاً کند، زیرا که در جمع اگر چه
قبل یار و بعد الف مفاعل موجود است، و در مفرد شرط نه بودن قبل یا مفقود است، یعنی در مفرد قبل یار نه واقع شده است، پس همزه
جویً یا مفتوح نه خواهد شد، بلکه بقانون جویً ضم یار انداخته شود به سبب اجتماع ناسکین میان یار نه تنوین و مدّه بودن یار
یار نه محذوف خواهد شد جویً خواهد شد ۱۲

له قوله مگر که واقع شد الا و فیه است برائے سوال بطریق استثنائی و آن اعتراض این که آذاً یعنی کوزه چرمی، جمع مکسر آن آذاًة
می آید، یعنی وقت بناسه جمع الف و دال مفتوح شدند، بعد دال الف جمع آمد، و الف که در مفرد بعد دال موجود است همزه شد، و تا آنکه
تنوین محذوف شدند آذاًة شد، و او بقانون دُخِی یا شد، آذاًة شد، اکنون سائل اعتراض باین طوری کنند، که اکنون در جمع
همزه واقع شده است، بعد از الف مفاعل، قبل یار و در مفرد همزه قبل یار نه بود، چرا که اصلاً همزه نه بود پس در قبلیت چه گونه متصور شد
چنانچه در دُخِیَّةٌ پس باید که همزه آذاًة را نیز بیا مفتوح بدل کرده بیایان را با الف بدل کنند و او یا خوانند، چنانچه در خطایً و دُخِیاً
شد، بعد دُخِیاً کرده اند، پس با استثنائے بقوله، مگر جواب داد، که وقت وجود شرائط جمع و وجود شرائط مفرد، آن جمع همزه
یار می شود، مگر یک صورت مستثنی است یعنی اگر در مفرد الف باشد، در سوم جا چهارم جا و هو قوله در مفرد بعد از الف چهارم جا
باشند. پس آن الف در جمع چون همزه خواهد شد، و او یا خواهد شد، پس همزه را بیا مفتوح بدل کرده نه خواهد شد، بلکه آن همزه
را بر او مفتوح بدل کرده شود، بعد یار را الف بدل کرده آذاًة خواندن واجب است ۱۲

قانون ہر جائے کہ یار در یک کلمہ جمع شوند، باین طور کہ اول مدغم در ثانی و ثالث مقابلہ لام کلمہ آن ثالث را حذف کنند یا منسیا، بشرطی کہ در فعل و جاری مجرای فعل نہ باشد، ہم چنین اگر دو یار جمع شوند، حذف یکے جائز است چون سَیِّدُ کہ اورا سَیِّدُ خوانند جائز است،

قانون ہر واو، و یار کہ واقع شود، قبل تائے تانیث باز یا دتی فَعْلَان ماقبلش واو مضموم باشد، ضمہ ماقبلش را بکسرہ بدل کنند و جو با، و اگر غیر واو باشد، آن یار را باو بدل کنند و واو بر حال خود باشد،

ختم شدند ابواب ثلاثی مجرد ناقص و شروع شدند مرئیات فی باب اول صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ ناقص بر وزن اِفْعَال چون اِلْعَلَاءُ بلس کردن باب دوم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ ناقص بر وزن تَفْعِيل چون التَّجِيَّةُ رہانیدن

۱۱ قولہ قانون الی چون در تعلیل ذکر کردہ، کہ ثلاث ہارات جمع شدند، در یک کلمہ، و اولین مدغم در ثانی ثم فی ثالث مقابلہ لام کلمہ باشد، پس ثالث کہ بمقابلہ لام کلمہ ایست حذف کردہ شود و جو با، ثبوت وجوب مدفیت ازین قانون معلوم شد، قولہ یا منسیا، لے محذوف منوی نیست، پس یائے مدغم فیہ در حکم آخر است، و اعراب نیز براد خواندہ شود، اگر محذوف منوی ہوئے، حل اعراب بر یائے مدغم فیہ درست شدی، قولہ در فعل و جاری مجرای لے نہ باشد، چنانچہ حی میحیی و میحیی، قولہ ہر واو، و یار کہ واقع شود، قبل تائے تانیث مثل واو چون قَوُوْتُ و مثال یار چون طَوُوْتُ، فَعْلَان چون قَوُوْتُ و مثال یار چون طَوُوْتُ، قولہ بکسرہ بدل کنند، پس در قَوُوْتُ، قَوُوْتُ نخواہد شد، پس واو کہ ماقبل تا است بیا بدل شد قَوُوْتُ شد، ہم چنین در قَوُوْتُ، طَوُوْتُ، و در قَوُوْتُ، قَوُوْتُ و در طَوُوْتُ، طَوُوْتُ شد ۱۲

۱۲ قولہ و اگر غیر واو باشد الی ماقبل یار و واو، چنان واو، و یاد کہ ہر واحد قبل تائے تانیث است، با ہر واحد از آنها قبل زیادتی فَعْلَان است، اگر ماقبل واو، یار، واو مضموم نیست، بلکہ حرف دیگر است، پس در آن حالت در حرکت ماقبل یار و ماقبل واو، پیچ تغییر کردہ شود، بلکہ بر حال داشتہ شود، و نظر کردہ شود، در مابعد آن پس اگر واو است، آن ہم بر حال ماند، چنانچہ در قَوُوْتُ و قَوُوْتُ ضمہ ہائے نیز بر حال ماند، و واو نیز بسلامت ماند و اگر مابعد یار است، چنانچہ در دَحِيَّت و دَحِيَّت، اکنون جمع ماقبل یائے بر حال خواہد ماند، لیکن یائے ہر دو مصیغہ واو خواہد شد، پس دَحِيَّت و دَحِيَّت خوانند واجب شدہ در صوت و دَحِيَّت ممتنع است ۱۳

۱۳ قولہ التَّجِيَّةُ رہانیدن الی وزن این باب وزن تَفْعِيل است چنانچہ در مبع و ہر دو قسم مثال و ایچف گذشت پس تعلیلش این کہ تَنجِيَّةٌ در اصل تَنجِيَّةٌ بود، بر وزن تَفْعِيل، پس یائے مصدریہ معنی یائے کہ بعد ازین کلمہ واقع شدہ است، آن را حذف کردہ بکسرہ اقامتہ تائے متحرک بفتح ماقبل دَسَحَشش در آوردند تَنجِيَّةٌ شد، فداد بقانون دَحِيَّت یا شد تَنجِيَّةٌ شد، پس یائے کہ بعد تعلیل موجود است بدل از داد است و یا مصدریہ است، و این لے تَنجِيَّةٌ بدل دن در اصل و تَنجِيَّةٌ شدن بعد تعلیل مذہب بعض صرفیان است، و اما نزد بعض دیگر مصدر این باب از ناقص واوی باشد، خواہ یائی بر وزن تَفْعِيل می آید، در اصل و ہم چنین است، در مصدر مہموز اللام، پس حاصل این شد، کہ مصدر ناقص واوی و یائی بر وزن تَفْعِيل می آید، پس بعض صرفیان می گویند کہ اصل نیست کہ مصدر این ہر دو قسم تَفْعِيل باشد در اصل، پس نزد آن ہا حاجت بر تفصیل نیست و بعض می گویند کہ اصل درین سراسام پچہ تَفْعِيل است، چنانچہ در اقسام دیگر پس اینان بعد تعلیل تَنجِيَّة و غیرہ خوانند و ہمیں اختلاف اصالتہ تَفْعِيل و تَفْعِيل شدہ است، اما ہر دو فریق را درین، اتفاق است کہ مصدر باب سوم ناقص واوی و یائی و مصدر مہموز اللام تَفْعِيل واجب است و تَفْعِيل ممتنع است، اگر در اصالتہ فرحیت اختلاف است، اما در ماسوئے این سر باب در بعض مصاد ہر چہ تَفْعِيل در تَفْعِيل آمدہ است جائز است واجب، اما اصالتہ آن یا فرحیت در او اختلاف باقی است، اتفاق در جواز است ۱۴

باب سوم، بروزن مفاعلة چون المناجاة با هم راز گفتن

باب چہارم، بروزن تَفْعَلُ چون التَّثَنِي بِہِ پسرے خواندن

باب پنجم: در وزن تفاعل چون التواضعی از یک دیگر خوشنود شدن

باب ششم، بر وزن اِفْتَعَالَ چون اِئْتَدَلُوا از حد در گذشتن

باب هفتم، بروزن اِنْفَعَالِ پهن اَلْاِنْجِلَامُ روشن شدن

باب هشتم، برون استفعال چون الاستدعاء متن

باب نهم، بروزن افعلال چون الایعطاء باز ایستادن

باب دهم، بروزن افعیعال چون الإعریاء برهنه سوار شدن بر اسپ

(ختم شدند مزیدات ناقص واوی، و شروع شدند مجردات ناقص واوی)

باب اول بروزن فعل یفعل چون الذمعی تیر انداختن

تعلیل مأمور در اصل مفعول بود یا واقع شد، در آخر فعل بعد ضم، آن را با و بدل کردند، تا از

رَمَحِي، رَمُوش

قانون هر بار که واقع شود، در آخر فعل و ما قبل او مضموم باشد، و او شود

۱۰ قول المتأخّاة إلى المتأخّاة در اصل المتأخّاة بود، بر وزن مُعْضَدِيَّة وادوا بقانون می‌دهی یا کرده، یا ارباقانون یا الف کردند المتأخّاة
شد ۱۱ قول التّبعی إلى التّبعی در اصل التّبعی بر وزن تَفَعَّل وادوا قد شد در آخر اسم ممکن الباقانون غنّین دمی شد پس یا واقع شد
در آخر اسم ممکن ما قبلش یک حرف مضموم الا پس بقانون دومی دمی التّبعی شد، پس ضمّه بر یا ثقیل بود، بقانون می‌دهی آن را انداختند التّبعی شد
و در مصدر منصوب تبعی، یتبعی، تبنیاً بود، وادیا شد تبنیاً شد، یا در آخر بود، ما قبلش مضموم بقانون دومی صحیح تبنیاً شد اما حالت
ضمّه در فتح اول این دو تعلیل شده، بعد از آن ضمّه و کسره بر یا ثقیل شد آن را انداخته، التّقاء ساکنین شد، پس یا و بود، آن را انداختند تبنی
تابع حرکت نون شد و در دو حالت رفع و جر تبعی شد ۱۲

[illegible]

سوال :- باید کہ لام اولیٰ، اے داد اولیٰ نیز الف گردد، بقانون قال ۱۲

جواب: شرفش مفقود است زیرا که در حکم عین کفر ناقص است، پس لازم خواهد آمد اجتماع تحلیلین، لهذا بر حال خواهد ماند ۱۲

گہ قرۃ العین میراۃ العین معناه، سوار شدن بر اسب برہنہ (ملاح) در اصل اسخواتہ اذ بود، لام کلمہ لے واد ثانی بقانون حکم عمرہ شد واد اولے ساکن برد، ما قبلش کسور بقانون حیثیۃ یاد شد و اسخواتہ شد، اما ضی مضارعش اسخوزی، یسخر ذری، اسخواتہ کہو معرورہ اسخواتہ شد ۱۲ سوال :- در واد اولے چرا بقانون میذنی جاری کردند، واد طمانی کنند ۱۲

سوال :- درواو اولے چرا بقانون یدِ غنی جاری کردند، و اولیائی گنند ۱۲

جواب در قانون مذکور شرط است کرداد در موضع ثالث باشد، و مرد از ثالث این کلام کلمه باشد، و این واد بجائے لام کلمه

میست بلکه قبل از لام است، و نیز زائده ۱۳

(شروع شدند ابواب لفیف مفروق)

باب اول، بوزن فَعَلَ یَفْعَلُ چون الوَقْتُ وَالْوَقَايَةُ تَنْهَضُونَ
باب دوم، بوزن فَعَلَ یَفْعَلُ چون الْوَحْیُ ستوده شدن کم ستور
باب سوم، بوزن فَعَلَ یَفْعَلُ چون الْوَلِیُّ کار کے بر خود داشتن و نزدیک شدن و از
باقی نیامده)

(ستم شدند مجزوات ابواب لفیف مفروق و شروع شدند مزیدات)

باب اول، بوزن اَفْعَالُ چون الْإِیْصَاءُ وصى کردن
باب دوم، بوزن تَفْعِيلُ چون التَّوْفِیَّةُ تمام کردن
باب سوم، بوزن مَفَاعَلَةٌ چون الْمُؤَالَاةُ با یک دیگر دوستی کردن
باب چهارم، بوزن تَفَعَّلُ چون التَّوَقَّى پرهیز کردن
باب پنجم، بوزن تَفَاعُلُ چون التَّوَالَى پیلای شدن
باب ششم، بوزن اِفْتِعَالُ چون الْإِیْتِقَاءُ پرهیز کردن
باب هفتم، بوزن اسْتِفْعَالُ چون الْإِسْتِیْنَاءُ تمام فرگفتن، و از باقی نیامده
(ختم شدند ابواب لفیف مفروق و شروع شدند ابواب لفیف مقرون)
باب اول، بوزن فَعَلَ یَفْعَلُ چون الطَّیُّ نور دیدن

له قرله الطی نور دیدن الا در اصل الطوی بود قانون قَوَّیْلٌ، اَلطَّیُّ شد، ماضی معلوش طوی، چون ابتداء تعلیل از لام کلمه
می شود، ازین جهت، یا الف گشت، بقانون بَاعٍ، در دواصی که مین کلمه است تعلیل کرده اند، زیرا که اجتماع تعلیل خواهد شد
یعنی اتصال تعلیلین خواهد شد و درین جا آن اجتماع متعین است زیرا که در مال طی خواهد ماند، پس استیصال کلمه خواهد شد، پس چون
در اصل ازین جهت سلامت ماند، در طوی ماضی مجهول یطوی معنای مغایر معلوش قانون ییحه جاری نکردند، که در آن شرط است که در
اصل سلامت نمانده باشد، و درین ها سلامت مانده است، و در مغایر نیز اجتماع لازم خواهد آمد و اسم فاعل طایر است، زیرا
که در اصل طایر می بود، و دواصی که بعد از الف فاعل آمده است، در اصل سلامت مانده است لهذا آن را به همزه بدل نکردند معنی
بقانون ییحه بعد از الف فاعل ساکنین طایر شده، و زوله طی جمع کسر که اسم فاعل در اصل طوی بود، بوزن حَوَّیْتُ بقانون
قَوَّیْلٌ، طی شد، بقانون ثانی حَوَّیْتُ کلمه شد، و هم چنین است حَوَّیْتُ که در اصل طویان بوزن حَوَّیْتُ بود، اول
قانون قَوَّیْلٌ جاری شد، بعد از قانون ثانی حَوَّیْتُ دیرا که مراد از آخر کلمه اسم ممکن لام کلمه است، پس مام است که بعد از حَوَّیْتُ از زوله
باشد یا نه جمع و کسر اسم فاعل طایر است، که در اصل طوادی، ضم یا بقانون ییحه، انداخته بقانون التفتاح
را انداخته و حَوَّیْتُ کردند، اکنون آن که اجتماع تعلیلین را مطلقاً منع می دارند طایر شده و آنرا که
اجتماع را ممنوع می دارند بجای فاسد بودن کلمه، و کلمه فاسد نه می شود

به بودن طوای ازین جهت جائز میسر دارند و طوای می

خوانند و طوی و طوی در اصل طوی و طوی، طوی و طوی

بود پس بقانون حَوَّیْتُ و طوی و طوی شد پس اخذ ثلث

یارات شد طوی و طوی شد، و باقی هر مثل ناقص است

باب دوم، بوزن فَعَلَ يَفْعُلُ چُونِ الْقُوَّةِ تواناشدن، واز باقی نیامده،
(مزیدات و)

باب اول، بوزن افعال چُونِ الْإِحْيَاءِ زنده کردن
باب دوم، بوزن تَفْعِيلُ چُونِ التَّشْوِيطِ برابری کردن
باب سوم، بوزن مفاعلة چُونِ الْمَدَاوَعَةِ دوا کردن
باب چهارم، بوزن تَفَعُّلُ چُونِ التَّقْوِيَةِ قوت کردن
باب پنجم، بوزن تفاعل چُونِ التَّسَاوِيِ برابر شدن
باب ششم، بوزن افتعال چُونِ الْإِسْتِثْوَاءِ برابر شدن
باب هفتم، بوزن انفعال چُونِ الْإِنْثِقَاءِ بگوشه نشین شدن
باب هشتم، بوزن استفعال چُونِ الْإِسْتَحْيَاءِ شرم داشتن
(ختم شد ابواب لیفیفین، و شروع شد مهور)

قانون: هر همزه ساکن مظهر که ماقبلش متحرک باشد، همزه و دیگر کلمه ماسوائے همزه مطلقا آن همزه ساکن را بوقی حرکت ماقبل بحرف علت بدل کنند جوازا، بشرطیکه باعث تحریکیش موجود نباشد
قانون: هر همزه ساکن مظهر که ماقبلش دیگر همزه متحرک باشد، ازان کلمه آن همزه ساکن را بوقی حرکت

له قوله الْقُوَّةُ، وچنین لیفیف مقرون است که لام کلمه او واداست، پس قُوَّی در اصل قُوَّو بود، پس بقانون دومی، قُوَّی شد، واین باب در جمیع احکام شل طوی است، الا درین باب بجائے اسم قائل صفت مشبیه می آید، وآن این چنین است قُوَّی، قُوَّیَان، قُوَّیُونَ، قُوَّیَاء، قُوَّیَان در اصل قُوَّیَان بود قُوَّاء، قُوَّی در اصل قُوَّو در اصل قُوَّو بود، ثانی قانون دومی، قُوَّی، پس قُوَّو شد، بقانون دومی، قُوَّاء، قُوَّیَاء، قُوَّیَّة، قُوَّیَّة، قُوَّیَات، قُوَّای، قُوَّی، قُوَّیَّة شد، و نیز باید دانست که آن باب که لازمی است بجائے اسم قائل در آن صفت مشبیه می آید، واز غیر لازمی متعارف و قیاسی وزن اسم قائل است و صفت مشبیه موقوف است بر سماع، چنانچه درین جا با وجود یک مهور می آید، با وجود آن صفت مشبیه سماعی است اسم قائل را مامع طَوَّیَا، طَوَّی، طَوَّیَّة و هم چنین قَوَّایَا، قَوَّی، قَوَّیَّة پس طَوَّایَا، قَوَّایَا در اصل طَوَّوای قَوَّوای بودند، وادواتع شد بعد از الف معادل آن را به همزه بدل کردند طَوَّوای، قَوَّوای شد، پس بقانون باع، طَوَّایَا و قَوَّایَا شد و این صحیح است زیرا که مانع از اجتماع تعلیلین نماند کلام است و آن درین مالا لزمی می آید، پس اجتماع درین جا جائز است، چنانچه در کتایب و کتایب نیز جائز است ۱۲

له قوله ساکن الواحتراز شد از متحرک که مکش بعد ازین می آید ۱۲

له قوله مظهر الواحتراز است از مدغم، پس خارج شد مستقل ۱۳

له قوله همزه در دیگر کلمه الیه متحرک بودن ماقبل شرط است، پس اگر ماقبل همزه متحرک است شرط است که کلمه دیگر باشد زیرا که اگر وحدت کلمه است ابدال ساکن بحرف علت واجب خواهد شد، چنانچه الی پس خواهد آمد مثلش یا ایها النّاعری ائتمن که در ان النّاعری اؤ تمّن نیز جائز است ۱۲

له قوله مطلقا الیه کلمه واحد باشد یا متعدد، و مثل متعدد کلمه چُونِ فُلَیْئُوْدِ الَّذِیْ ای الَّذِیْ اؤ تمّن جائز صیغ الَّذِیْ یُتَمّن است و مثال وحدت کلمه چُونِ یُؤْمِنُ که در ان یُؤْمِنُ نیز جائز است ۱۲

له قوله باعث تحریکیش الواحتراز است از یُؤْمَر در اصل یا یُؤْمَر بود اکنون یا یُؤْمَر ممتنع و یُؤْمَر واجب زیرا که قانون اولین جوازی است و جوی نیست ثانی و جوی، و دومی مقدم است بر جوازی ۱۲

له قوله ازان کلمه الواحتراز شد از تعدد کلمه که بدان جائز است، چنانچه گذشت و واجب ۱۲

وای همزه مطلقا، همزه مفتوحه را
باشد ثانی را بیا بدل کنند
باشد ثانی را بواو بدل کنند

124

اگر چه هر دو واجب اند اما مخفی در ثانی بیشتر

1. 1.000

وحدت بودن مکه همزه مالی بحرف علت بدل
طعی است ثانی بصورت اصلی مطلقا عود نمی

11

ووجوبها جملہ معترفہ است یعنی وقت وجود شرط

٣

ما نیز است و قرآن مطلقاً تعذر کلمه باشد چنانچه

یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا لَا تَتَّبِعُوْا فِیْ سَبَیْحِ النَّوَاسِیْطِ

۱۲ ول سکوم و سکوم و سکوم ۱۲
۱۲ ن یزهی و التقاء بجاء شد ۱۲

روز هفتم ثانی عارضی است، لهذا هر آن که بر آن

مفتوح عمل حصار احتلال را ند، در روز شنبان و ولوشد

١٠٠

ف کردن همزه ثمانی خلاف این قانون و جوبی

100

قانون هر همزه متحرک که ماقبلش ساکن منظر قابل حرکت باشد سوائے یائے تصغیر و نون انفعال و واو و یائے مد زائده در یک کلمه حرکت آن همزه را نقل کرده بماقبل داده جوازاً همزه را حذف کنند و جوباً، مگر مَرَاةً شاذ داشت، قانون هر همزه که واقع شود بعد از یائے تصغیر و واو، و یائے مد زائده، در یک کلمه آن همزه را جنس ماقبل کرده جوازاً ادغام می کنند و جوباً،

قانون هر همزه که جمع شوند در کلمه غیر موضوع علی التضعیف اول ساکن ثانی متحرک باشد آنرا بیابدل کنند و جوباً، قانون هر همزه متحرکه منفرداً را که ماقبلش نیز متحرک باشد بآن حرکت بوفق حرکت ماقبل بحرف علت بدل کنند، جوازاً آنرا نزد بعض،

قانون هر همزه منفرده مکسور که ماقبلش حرکت مضموماً باشد و مضموماً بعد از کسر بواو و یا بدل کرده شود جوازاً نزد انخفش، قانون هر همزه وصلی مفتوح که داخل شود بر آن همزه استفهام بالف بدل کرده شود و جوباً بیع باقی داشتن انتقاله بر کتب

۱۱ قول متحرک که خارج شد ساکن که عکس جمیع انواع فیما سبق مذکور شد، فذکر ۱۲ ۱۳ قول ماقبلش ساکن که خارج شد مثل ۱۴ ۱۵ قول منظر که خارج شد مثل ۱۶ ۱۷ قول قابل حرکت که خارج شد سائے که الف قابل حرکت نیست پس مراد او غیر قابل الف است ۱۸ ۱۹ قول یائے تصغیر که خارج شد تصغیر افشس که جمع فوس است زیرا که عکس در قانون آیند مذکور است ۲۰ ۲۱ قول واو و یائے مد زائده در یک کلمه که اگر دو کلمه باشد نقل کردن جائز و بعد نقل همزه واجب است پس شد درین قاعده یا نحو اموا الهو خارج شد حطیة و مقوودة که هم اینها در قانون آیند می آید و قوله سوائے نون انفعال پس خارج شد انقطو که واضح وضع نون انفعال بر نون کرده است و در این جا متحرک خواهد شد علی خلاف الواضح ۲۲

۲۳ قول حذف کنند و جوباً الی مثل یسئل که یسئل خواندن جائز است ۲۴ ۲۵ قول مَرَاةً شاذ است که در اصل مَرَاةً بود حرکت نقل کرده بماقبل دادند پس واجب است باین قانون که مَرَاةً خوانند پس درین جا همزه را حذف نکرده اند، بلکه بقانون را می بینیم همزه را بالف بدل کردند این شاذ است مخالف این قانون ۲۶

۲۷ قول جنس ماقبل الی چنانچه در حطیة و مقوودة و حطیة و مقوودة کردن جائز است بعد ادغام در هر سه واجب ۲۸ ۲۹ قول کلمه غیر موضوع علی التضعیف الی پس خارج شدند همزین مستجمع شرائط مذکوره که موجود اند، دو باب تفعیل و تفعیل که هر دو باب را بعضی وضع بر تضعیف کرده است زیرا که ادغام ازین جا گاهی منفک نمی شود بخلاف باب افعال که در ماده احمود و امثال تضعیف غیر منفک در احوال ادغام منفک و تفعیل واجب است. پس بر تضعیف احتراز از تفعیل و تفعیل است نه غیر آن هر دو ۳۰

۳۱ قول کن را یا بدل کنند و جوباً الی چنانچه قوای که در اصل قوود و قوود باین قانون قووی شد ۳۲ ۳۳ قول منفرده الی الی بر یک همزه باشد، دیگر همزه با جمع نه باشد ۳۴

۳۵ قول بآن حرکت الی الی اگر همزه مفتوح باشد، ماقبل نیز مفتوح و هم چنین ابدال در کسر و غمه ۳۶ ۳۷ قول بدل کنند الی مثاله سئل خواندن جائز است نزد بعض ۳۸ ۳۹ قول مضموماً باشد و مضموماً بعد از کسر الی عطف است بر کسور الی همزه منفرده مکسور باشد و ماقبلش مضموماً یا همزه مضموماً باشد و ماقبلش مکسور ۴۰

۴۱ قول بواو و یاء الی الف نشر تب است و صورت اول همزه و او شود چنانچه در سئل، سئل جائز است و در صورت ثانی یا چنانچه مستحضره و نون جائز است ۴۲ ۴۳ قول وصلی الی پس خارج شده است و کما هو ظاهر که ثانی قطعی است و وصلی قطعی تحقیق همزین و سهیل ثانی است و نزد ادحال الالف بینما

فی الصورین کما فی الجلالین ۴۴

۴۵ قول بیع باقی داشتن التقائے ساکنین الی اگر چه التقائے ساکنین علی غیر مد است مگر برائے دفع التباس در میان خبر و استفهام باقی داشته شد، پس آلاء و حذ و عینیت قبل استفهام است و الاذن حَقَّقَ الله حَنَکُو خبر است، و اگر همزه ثانی را بصورت استفهام الف کرده بسبب التقائے آن الف در حذف کردند. الفی شده، همی معلوم شد که آیا این همزه استفهام است، و همزه وصلی الف شده بوجه التقائے محذوف شده است یا اصله احاطه استفهام بر و دل نه شده است. لهذا التقاطی غیر مد اختیار کرده برائے دفع التباس ۴۶

قوله زیادہ از دو ہمزہ الہیچرا کہ اگر زیادہ نیست، دو باشند یا یک باشند و حکمها پیشتر مذکور شد
قوله تخفیف کرده می شود الخ ای فرض کن کہ جملہ پنج ہمزہ اء و او و ع و ب و ز ن سق جکی پس قاعده تخفیف مذکور است اول ہر دو اولین را یک کلمہ فرض
 کن، ہر دو مفتوح اند بقانون اذکر مراد و می شد، باز چون ثانی و او شود، ثالث و رابع را یک کلمہ فرض کن، کہ اول ساکن، ثانی متحرک است بقانون قرء علی
 رابع یا شدہ خاص بر حال ماند و و قی شد ہم چنین اگر محض سه باشد ثانی را و اگر ماعد باشد فرد گذاشتہ زوج را تخفیف کن ۱۲
قوله دوم و چہارم الخ در صورتی کہ محض ہمزہ پنج فرض کردہ شود، و حکم مساوی ای فیما سبق مذکور شد ۱۳

باب دوم، بروزن فَعَلَ يَفْعُلُ چون الامر حکم کردن

باب دوم، بروزن فعلْ یَفْعَلْ چون الامر حکم کردن

باب سوم، پروزن نَعْلَ یَفْعَلُ چون الامن بے غم شدن

باب چہارم، برون فعل یفعل چون الإلهیۃ پرستیدن

باب پنجم، بر وزن فَعْلٌ يَفْعُلُ چون الادبُ ادبِ شان و از حِسْبِ يَحْسِبُ نیامده

(مزیدات مہموز الفار)

باب اول، بروزن افعال چون ایمان آوردن

باب دوم، بروزن تفعیل چون التَّادِيْبُ ارباب دادن

باب سوم، بر وزن مفاعلة چون المأخذة بگناه گرفتن

باب چہارم، بروزن تَفَعُّلُ چُونِ السَّادُّ ادبِ گرفتن

باب پنجم، بر وزن تفاعل چون التامر مصلحت کردن

باب ششم، بر وزن افتعال چون اِئْتِمَانُ امین شدن

باب ہفتم، بر وزن انفعَالَ چون الإِنْفِطَارُ بدو دیر آمدن

یاب هشتم، بروزن استفعال چون الاستیجاء بمزدوری گرفتن

(ختم شد مہوز الفار شروع شد مہوز العین)

باب اول، بروزن فعل یفعل چون الزور بانگ کردن شیراز سینه،

باب دوم، بروزن فِعْلُ یَفْعَلُ چون السَّامُ ملول شدن

باب سوم، بروزن فعل یفعل چون السؤال پرسیدن

باب چہارم، بروزن فَعَلَ یَفْعِلُ چون البؤس رسیدن بسختی

باب پنجم، یوزن فعل یفعل چون اللوم ناکس شدن و از نصر ینصر نیامده

(مزیدات و)

له قزله زياده از دو بهره الوا چرا که اگر زياده نيست، دو باشند يا کيک باشد و حکمها پيشتر مذکور شد

قوله تخفيف کرده می شود آنست که فرض کن که جمله پنج همزه ع و غ و ز و ن سفر جلی پس قاعده تخفیف مذکور است اول هر دو اولین را یک کلمه فرض

بنوع یا شده خاص بر حال مانده و در حق می شود هم چنین اگر محض سه باشد ثانی را و اگر صاعد باشد فرد گذاشته زوج را تخفیف کن ۱۲

۱۲ **الف** نوکر دوم و چهارم الخوالے در صورتی که محض ہمزہ پہنچ فرض کردہ شود، و علم با سوائے اے میما سبق مذکور شد ۱۲

باب اول، بروزن اِفْعَال چون اِلِسْتَامُ ستودن در آمدن
 باب دوم، بروزن تَفْعِيل چون التَّسْيِيلُ سوال کنانیدن
 باب سوم، بروزن مفاعلة چون المَسْأَلَةُ یا یک دیگر سوال کردن
 باب چهارم، بروزن تَفَعُّل چون التَّزَوُّسُ رئیس شدن
 باب پنجم، بروزن تَفَاعُل چون التَّسَائُلُ یک دیگر را سوال کردن
 باب ششم، بروزن اِفْتِعَال چون اِلِيتَامُ پیوسته شدن
 باب هفتم، بروزن اِنْفِعَال چون اِلِظْمَاسُ واپس شدن
 باب هشتم، بروزن اِسْتِفْعَال چون اِلِسْتِوْافُ طلب رحمت کردن، و از باقی نیامده
 (شروع شد مہموز اللام)

باب اول، بروزن فَعَلَ یَفْعَلُ چون اِلِهْنَاءُ گواریدن کے راطعام
 باب دوم، بروزن فَعِلَ یَفْعَلُ چون اِلِیْبَاءُ بیزار شدن
 باب سوم، بروزن فَعَلَ یَفْعَلُ چون الدَّنَاءَةُ فرومایہ شدن
 باب چهارم، بروزن فَعَلَ یَفْعَلُ چون اِلِقْدَاءَةُ، وَالْقَرْدُ، وَالْقُرْدَانُ خواندن
 باب پنجم، بروزن فَعَلَ یَفْعَلُ چون اِلْجُرَاءَةُ دلیر شدن، و از حَسِبَ یَحْسِبُ نیامده
 (شروع شد مزیدات)

باب اول، بروزن اِفْعَال چون اِلِیْبَاءُ بری ساختن
 باب دوم، بروزن تَفْعِيل چون التَّیْبَاءَةُ بری شدن
 باب سوم، بروزن مفاعلة چون المُنَاجَاةُ کے رانا گاہ گرفتن
 باب چهارم، بروزن تَفَعُّل چون التَّیْبَاءُ بری شدن
 باب پنجم، بروزن تَفَاعُل چون التَّوَاطُؤُ موافقت کردن
 باب ششم، بروزن اِفْتِعَال چون اِلِجْتِرَاءُ دلیری کردن
 باب هفتم، بروزن اِنْفِعَال چون اِلِظْفَاءُ فرد مردن چراغ
 باب هشتم، بروزن اِسْتِفْعَال چون اِلِسْتِیْبَاءُ طلب بیزاری کردن، و از باقی نیامده
 (ختم شد مہموز، و شروع شد مضاعف)

قانون ہر گاہ دو حرف متجانسین اگر جمع شوند در اول کلمہ ثلاثی مجہد یا رباعی مجہود انعام ممتنع است
 لے قولہ جمع شوند در اول کلمہ ثلاثی در میان ہر دو قاصدہ باشد ۱۳

دور اول کلمہ ثلاثی مزید فیہ جائز است مطلقاً سوائے مضارع چرا کہ در مضارع وقتے جائز است کہ حاجت بہ ہمزہ وصلی نیفتد

قانون و اگر هر دو متجانسین در اول کلمه نباشند، و اول ساکن ثانی متحرک باشد ادغام واجب است
بوجود پنج شرائط، اول اینکه آن متجانسین دو همزه در کلمه غیر مضموع علی التضعیف نباشند چنانچه قَدْرُءُی که
در اصل قَدْرُءُ بود، دوم اینکه اول متجانسین باوقف نباشد چنانچه اغْرَه هلال سوم اینکه اول متجانسین
مده مبدل ابدال جائز نباشد چنانچه رِیْیَا که در اصل رِءُ یا بود، چهارم اینکه اول متجانسین مده در آخر
کلمه نباشد، چنانکه فی یَوْمٍ، پنجم اینکه ادغام باعث التباس یک وزن قیاسی بدیگر وزن قیاسی
نباشد چنانچه قُوُولٌ وَ تَقُوُولٌ که متبیس می شود بَقُوُولٌ وَ تَقُوُولٌ،

قانون و اگر آن متجانسین هر دو متحرک باشند، ادغام واجب است، بوجود نوشتار اول انیکه اول متجانسین مدغم فیہ نباشد، چنانچہ جَلَبَبْ، دوم انیکه کسے از متجانسین زائده برائے الحاق نباشد چنانچہ جَلَبَبْ وَ شَمَلَلْ، سوم انیکه اول متجانسین تائید افتعال نباشد، چنانچہ اقْتَتَلَ چهارم انیکه آن متجانسین دو، واو، در باب افعال نباشد، چنانچہ اِئْعَوٰی کہ در اصل اِئْعَوَدَ بود پنجم انیکه کسے

اول قول مطلقا ای حاجت بطرف همزه وصلی بیفتد یا نیفتد، چنانچه در تَوَكَّلْ وقت جاری کردن آن بر باب تفعیل متَوَكَّلْ خواهد شد این دو متجاسس جمع شده اند و اول کلمه ثلاثی مزید فیه، پس تا اول را دوم ادغام کردن و بحال بودن ابتدا بسکون همزه وصلی آوردن جائز است پس التَوَكَّلْ خواهد شد و اگر تَوَكَّلْ باشد فتَوَكَّلْ خواهد شد ای حاجت بطرف همزه وصلی نیفتد و این حکم افی است، چه اگر در مضارع و جاز است که حاجت بطرف همزه وصلی نیفتد چنانچه قَسَمْتُ اَعِدَّ فَبَزَلْ قَسْبًا عَدَّ جائز است و اگر حاجت بطرف همزه وصلی بیفتد، چنانچه در تَتَوَكَّلْ که اگر ادغام کردند ابتدا بسکون شده و همزه وصلی آوردند بجائز نیست ۱۲

۲۵ قوله در اول کلمه نباشد لای در وسط باشد یا در آخر و نیز عام است که اولین در آخر یک کلمه باشد و ثانی در اول کلمه دوم باشد و نیز هر کلمه در اول کلمه نباشد جمله چهار احتمال عقلی اند، اول اینکه هر دو ساکن باشند، و این تقدیر ممتنع است زیرا که درین وقت التقاء علی غیر حده خواهد شد، و هر دو برآل خواهند ماند و بالتقریر حقیقت خواهد شد، و بعد حذف اجتماع منجاسین نخواهد شد، و بحث در اجتماع منجاسین است نه در غیر دوم، و اینکه اول متحرک باشد و ثانی ساکن، درین صورت نیز ادغام ممتنع است، زیرا که ادغام برائے حاصل کردن خفیه کرده می شود، و درین صورت چونکه ثانی ساکن است، خفیه بدوین ادغام حاصل است دوم، سوم اینکه اول ساکن ثانی متحرک باشد، و چهارم اینکه هر دو متحرک باشند، و درین هر دو تقدیر ادغام کرده می شود، اما در صورت اول ادغام آنگاه واجب است که پنج شرایط آن یافته شوند، و در صورت ثانی همان وقت است که نه شرایط آن یافته شوند، چنانچه شرایط هر دو قسم تا تن خود ذکر کرده است فاطمطلب ۱۲

۳۰ قولہ غیر موقوف علی التقیفیت الیہ در موضع واحد کہ تشدید در اصل وضع او داخل باشد پس احتراز شد مثل سائل و سئلہ اضی معلوم و مجہول از تفعیل ۱۲
۳۱ قولہ ہائے وقف نباشد الیہ ہائے مکنت نباشد و مکنت عبارتست از ہائے کہ در وقف آزند و گاہی در وصل کہ او را حکم وقف داده باشند نیز آزند چون عندیت و حلتک و جہ امتناع این کہ در صورت ادغام قائدہ ہا کہ انفصال است باقی نخواہد ماند ۱۳

هـ قوله نباشد الا زيرا که ابدال همزه بيار در مثل ديسيا و مثل آن بر نيست ادغام نه بوده است مگر بعضی در يوقی و در عو جائز دارند و در قرآن نه پس آمده است انا ثا و ديسيا ۱۲

۱۴ قوله مد و در آخر کلمه باشد الا چه که در مثل فی یومیر و قالوا و ما لنا و مثل آن ادغام نمی کنند و چشم اینکه ادغام بر آن تحصیل خفته است آن قبل از ادغام حاصل است ۱۳
 ۱۵ قوله غم فیه باشد الا چنانچه حجت بر آن می آید که یا ثانی مدغم فیه که ادغامش اصلی است در ثالث مدغم نشود و الا انفکاک ادغام اصلی لازم می آید ۱۲

قوله تائے افتعال نباشد انزائے تائے افتعال لیکه عینش تائے مثناة بوده نباشد دوم چنین است باب اخذی چرا که ادغام درینها جائز است

نہ واجب، تا نک اذ نام رافع القیاس اختلال ویا التعمیل باشد ولہذا اکثر قاف و تار یا ہر دو در افتعال و جار و او یا ہر دو در افعال آمد است

۱۲ در در باب اعمال نیک و خیر و وجهه ۱۲

از متجانسین مقتضی اعلال نباشد چنانچه قوی که در اصل قو بود ششم اینکه حرکت ثانی عارضه نباشد چون اُذِدُّو الْقَوْمَ سغتم اینکه آن متجانسین در دو کلمه نباشد چون مَكْنَنِي و اگر در کلمه باشند پس اگر ماقبل متحرک یا لین غیر مدغم باشد ادغام جائز ورنه ممتنع ششم اینکه آن متجانسین دویا نباشند چون حَبِّي وَرُمِيَّانِ، نهم اینکه آن متجانسین در اسم بریکه ازین پنج اوزان نباشد چون فَعْلٌ فِعْلٌ فَعْلٌ فَعْلٌ فَعْلٌ چون سَبَبٌ، دَوْدٌ، سُورٌ، عَلَلٌ، دُرٌّ سولے مصدر حرف مدغمش را بیا بدل کنند و جوبا، چون دِيْنَارٌ وَشَيْئَانٌ که در اصل دِنَارٌ وَشِرَارٌ بود،

باب اول، (مضاعف) فَعْلٌ يَفْعَلُ چون اَلْقَدُّو اَلْفِدَامُ گریختن،
باب دوم، بروزن فِعْلٌ يَفْعَلُ چون اَلْعَفْصُ چیزی را بدندان گرفتن،
باب سوم، بروزن فَعْلٌ يَفْعَلُ چون اَلْمَدُّ وَاَلْمَدُّ كَشِدْنَ،
باب چهارم، بروزن فَعْلٌ يَفْعَلُ چون اَلْحُبُّ وَاَلْمُحَبَّةُ دوست داشتن، و از باقی نیامده
(شروع شد مزیات مضاعف)

باب اول، بروزن افعال چون اِلْمَدَادُ مد کردن
باب دوم، بروزن مفعیل چون التَّقْلِيلُ اندک ساختن
باب سوم، بروزن مفاعله چون الْمُحَابَةُ با یک دیگر دوستی داشتن
باب چهارم، بروزن تَفْعَلُ چون التَّحَبُّبُ دوستی داشتن
باب پنجم، بروزن تَفَاعُلُ چون التَّحَابُ با یک دیگر دوستی کردن
باب ششم، بروزن اِفْتِعَالُ چون اِلْمِتْدَادُ دراز شدن
باب هفتم، بروزن اِنْفِعَالُ چون اِلِئْتِدَادُ بند شدن
باب هشتم، بروزن اِسْتِفْعَالُ چون اِلِئْتِمْدَادُ طلب مد کردن، و از باقی نیامده

۱۱ قول مقتضی اعلال نباشد لا چرا که وقت مزجته اعلال با ادغام اعلال کنند زیرا که تخفیف در اعلال پیشتر است از ادغام پس جائیکه اعلال ممکن بود ادغام نشود ۱۲
۱۳ قول عارضه نباشد لا زیرا که حرکت عارضی در حکم سکون است و شرط برائے وجوب ادغام تحرک ثانی است بحرکت غیر عارضی ۱۴
۱۵ قول متحرک باشد لا چون لا تَأْمَنَّا که در اصل لا تَأْمَنَّا بود یعنی نون اول ما قبلش که میم است نیز متحرک است نون اول را ساکن کرده در ثانی ادغام کردند ۱۶
۱۷ قول لین غیر مدغم باشد لا چون ثوب بشو که درین جا ادغام جائز است، صاحب فصول اکبری گفته است ادغام متحرک لے اول با متحرک ثانی جائز است، اگر ماقبل اول لے ماقبل حرف اول متحرک نیز متحرک است یا مدغم دوم، و آلا، یعنی اگر ماقبل متحرک یا مدغم نباشد، بلکه حرف صحیح ساکن بود یا دوم متحرک نباشد بل ساکن ادغام جائز نیست، مثل قوم مالك و حنوب ابن عمر ۱۸
۱۹ قول حبی الا صاحب فصول اکبری گفته است، ادغام واجب است، بحرثل اِفْتَعَلَ و حبی شارح می گوید، جائیکه دو یا در آخر ماضی معروف و مجهول مجز باشد، و هم چنین است حال آخیی داشت حبی ۲۰
۲۱ قول ازین پنج اوزان نه باشند لا لے جائیکه لیس که هم دیگر باشد، بر تقدیر ادغام چون سَبَبٌ یعنی رسن که اگر در اول ادغام کند التباس با سبب یعنی دشنام لازم آید، و هم چنین شعری که بر تقدیر ادغام متبیس شود شعر یعنی بدی ۱۲ الحافظ الحاج مولانا محمد اکو و انصاری -

واذرباعی مجرد الدَّ حُرَجَةٌ چون الذَّلْزَلَةُ جنبانیدن، واذرباعی مزید فیہ بروزن تَفَعَّلُ چون التَّسَلُّسُلُ پیوسته شدن، واذباقی نیامده،

(ختم شدند ابواب مضاعف شروع شد مختلطات مرکبات،

باب اول، هموز الفار و اجوف و ادوی بروزن نَصَرَ يَنْصُرُ چون الادْوَبُ بازگشتن
باب دوم، هموز الفار و اجوف یائی بروزن ضَرَبَ يَضْرِبُ چون الایْبُدُ قوی شدن
باب سوم، هموز الفار و ناقص و ادوی بروزن نَصَرَ يَنْصُرُ چون الالْوُ تقصیر کردن
باب چهارم، هموز الفار و ناقص یائی بروزن ضَرَبَ يَضْرِبُ چون الادْوَمُ بمنجم شدن شیر
باب پنجم، مثال و ادوی و هموز العین بروزن ضَرَبَ يَضْرِبُ چون الوَعْدُ زنده درگور کردن
باب ششم، مثال یائی و هموز العین بروزن عَلِمَ يَعْلَمُ چون الیَّاسُ نامید شدن
باب هفتم، هموز العین و ناقص و ادوی بروزن ضَرَبَ يَضْرِبُ و مَنَعَ يَمْنَعُ چون الدَّادُ فریفتن
باب هشتم، هموز العین و ناقص یائی بروزن مَنَعَ يَمْنَعُ چون المرءُ می دیدن
باب نهم، اجوف و ادوی و هموز اللام بروزن نَصَرَ يَنْصُرُ چون البَوءُ بازگشتن
باب دهم، مثال و ادوی و هموز اللام بروزن مَنَعَ يَمْنَعُ چون الوَباءُ اشاره کردن
باب یازدهم، اجوف یائی و هموز اللام بروزن عَلِمَ يَعْلَمُ چون الشَّئُ خواستن
باب دوازدهم، هموز الفار و لقیف مقرون بروزن ضَرَبَ يَضْرِبُ چون الادْوَمُ پناه گرفتن
باب سیزدهم، هموز العین و لقیف مفروق بروزن ضَرَبَ يَضْرِبُ چون الوَعْدُ وعده کردن
باب چهاردهم، هموز الفار و مضاعف بروزن نَصَرَ يَنْصُرُ چون الالْبُ آمادگی رفتن کردن
باب پانزدهم، مثال و ادوی و مضاعف بروزن عَلِمَ يَعْلَمُ چون الودَّ دوست داشتن
باب شانزدهم، مثال یائی و مضاعف بروزن عَلِمَ يَعْلَمُ چون الیَمُّ بدریا انداختن
وازمزیادات کثیر الاستعمال هموز العین و ناقص از افعال چون الالْمَاءُ نمودن

قد قُتِمَتِ الرِّسَالَةُ بِفَرَمَائِشِ مَوْلَوِ مُحَمَّدٍ عَظِيمٍ نَوَادِلِ اللَّهِ مَوْقِدَةً

المفيدة لجميع طلبة التصريف المسماة "بارشاد الصرف" المحشاة "بامداد الصرف" على يد الاحقر الضعيف الجريم الاثيم اقل الوهمى بالتدامة النديم، اغبر من الشئى عبد الكريم ادرک الله بلطفه العليم وفضلہ الجسيم انه هو الغفور الرحيم.

تصحیح شده و بعضه فوائد و حواشی اضافه کرده شده از دست عبد العزيز فارغ شده و سند یافته، عربی کالج اعظمی و مدرسہ مظہر العلوم کدہ کراچی

طریقہ تعلیم رسالہ "ارشاد الصّرف"

حضرات مدسین کی خدمت میں التماس ہے، کہ مبتدی کو اس کتاب کا پہلا حصہ جس میں محض صرف بہائی کی چند صرفی اصطلاحیں ہیں، بر زبان حفظ کرا کے صَوَّبَ یَضْرِبُ کا صرف حفظ کرائیں، اس کے بعد اس کے ماضی سے لے کر فعل تعجب جمیع ابواب کے گردان بلا معنی اچھی طرح سے یاد کرائیں، اس کے بعد ان سب صیغہ جات کے معانی پڑھائیں، جب وہ اچھی طرح ضبط ہو جائیں تو ان کی بنائیں اور بناؤں کے اثنار میں جو جو قوانین آتے رہیں بخوبی یاد کرادیں، اس کے بعد صحیح کے باقی ابواب جاری کرائیں، جب افتعال کے قوانین تک پہنچ جائیں پہلے قوانین ضبط کرا کے اس کے بعد افتعال خواہ تفاعل کے باب پڑھائیں، جب صحیح کے جمیع ابواب حسب مرقوم بالا ختم ہو جائیں، تو مثال اجوف ناقص، مہموز، مضاعف ہر ایک کے اول قوانین حفظ کرا کے، قوانین کے قیود و احترازی سے انہیں بخوبی واقفیت کرا کے اس کے بعد ہر ایک کے پہلے اول صغیری اس کے بعد کبیری پڑھائیں، اور ہر ایک صرف صغیر، خواہ صرف کبیر میں جو جو تعلیل ہو کر آتے جائیں گے، چونکہ طلبہ کو قوانین بخوبی یاد ہوں گے، جس جس صیغہ میں قانون جاری ہوتا ہوگا، قانون کے زور پر خود بخود تعلیل کرتے جائیں گے، اور جب مختلطات کی نوبت آجائے، تو قوانین مثال، اجوف، ناقص اور مہموز و مضاعف کو دوبارہ تازہ کرا کے مرکبات و مختلطات شروع کرائیں، طلبہ خود بخود گردانوں کے پڑھنے اور قوانین جاری کرنے میں دوڑتے جائیں گے، فقط

وَالْحَمْدُ لِلّٰہِ اَوَّلًا وَاٰخِرًا

فعل ماضی منفی معلوم ثلاثی مجرّد صحیح از باب فَعَلَ یَفْعَلُ

نه زده آن یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر غائب فعل ماضی منفی معلوم ثلاثی مجرّد صحیح از باب فَعَلَ یَفْعَلُ
 نه زده اند آن دو مردان در زمان گذشته صیغه تثنیه مذکر غائبین فعل ماضی منفی معلوم
 نه زده اند آن همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر غائبین فعل ماضی منفی معلوم
 نه زده آن یک زن در زمان گذشته صیغه واحد مؤنثه غائبه فعل ماضی منفی معلوم
 نه زده اند آن دو زنان در زمان گذشته صیغه تثنیه مؤنثه غائبتین فعل ماضی منفی معلوم
 نه زده اند آن همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنثه غائبات فعل ماضی منفی معلوم
 نه زده ای تو یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر مخاطب فعل ماضی منفی معلوم
 نه زده شد شما دو مردان در زمان گذشته صیغه تثنیه مذکر مخاطبین فعل ماضی منفی معلوم
 نه زده شد شما همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل ماضی منفی معلوم
 نه زده ای تو یک زن در زمان گذشته صیغه واحد مؤنثه مخاطبه فعل ماضی منفی معلوم
 نه زده شد شما دو زنان در زمان گذشته صیغه تثنیه مؤنثه مخاطبه فعل ماضی منفی معلوم
 نه زده شد شما همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث مخاطبات فعل ماضی منفی معلوم
 نه زده من یک مرد یا یک زن در زمان گذشته صیغه متکلم مشترک فعل ماضی منفی معلوم
 نه زده ما دو مردان یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل ماضی منفی معلوم

مَاضَرَبَ
 مَاضَرَبَا
 مَاضَرَبُوا
 مَاضَرَبَتْ
 مَاضَرَبَتَا
 مَاضَرَبْنَ
 مَاضَرَبْتَ
 مَاضَرَبْتُمَا
 مَاضَرَبْتُمْ
 مَاضَرَبْتِ
 مَاضَرَبْتُنِي
 مَاضَرَبْتِ
 مَاضَرَبْتُنَا

فعل ماضی منفی مجهول ثلاثی مجرّد صحیح از باب فَعَلَ یَفْعَلُ

نه زده شد آن یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر غائب فعل ماضی مجهول ثلاثی مجرّد صحیح از باب فَعَلَ یَفْعَلُ
 نه زده شدند آن دو مردان در زمان گذشته صیغه تثنیه مذکر غائبین فعل ماضی مجهول
 نه زده شدند آن همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر غائبین فعل ماضی مجهول
 نه زده شد آن یک زن در زمان گذشته صیغه واحد مؤنثه غائبه فعل ماضی مجهول
 نه زده شدند آن دو زنان در زمان گذشته صیغه تثنیه مؤنثه غائبتین فعل ماضی مجهول
 نه زده شدند آن همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث غائبات فعل ماضی مجهول
 نه زده شدی تو یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر مخاطب فعل ماضی مجهول
 نه زده شدید شما دو مردان در زمان گذشته صیغه تثنیه مذکر مخاطبین فعل ماضی مجهول
 نه زده شدید شما همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل ماضی مجهول

مَاضَرِبَ
 مَاضَرِبَا
 مَاضَرِبُوا
 مَاضَرِبَتْ
 مَاضَرِبَتَا
 مَاضَرِبْنَ
 مَاضَرِبْتَ
 مَاضَرِبْتُمَا
 مَاضَرِبْتُمْ
 مَاضَرِبْتِ
 مَاضَرِبْتُنِي
 مَاضَرِبْتِ
 مَاضَرِبْتُنَا

ماضویت زده شدی تو یک زن در زمان گذشته صیغه واحد مؤنث مخاطبه فعل ماضی منفی مجهول ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ
 ماضویتما زده شدید شما دو زنان در زمان گذشته صیغه تنثیه مؤنث مخاطبتین فعل ماضی منفی مجهول
 ماضویتن زده شدید شما همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث مخاطبات فعل ماضی منفی مجهول
 ماضویت یک مرد یا یک زن در زمان گذشته صیغه واحد متکلم مشترک فعل ماضی منفی مجهول
 ماضویتما زده شدیم ما دو مرد یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل ماضی منفی مجهول

فعل ماضی قریب معلوم ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

تَحْقِيقُ زده است آن یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر غائب فعل ماضی قریب معلوم ثلاثی مجرد صحیح از باب
 تَحْقِيقُ زده هستند آن دو مردان در زمان گذشته صیغه تنثیه مذکر غائبین فعل ماضی قریب معلوم
 تَحْقِيقُ زده هستند آن همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر غائبین فعل ماضی قریب معلوم
 تَحْقِيقُ زده است آن یک زن در زمان گذشته صیغه واحد مؤنث غایبه فعل ماضی قریب معلوم
 تَحْقِيقُ زده هستند آن دو زنان در زمان گذشته صیغه تنثیه مؤنث غائبتین فعل ماضی قریب معلوم
 تَحْقِيقُ زده هستند آن همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث غائبات فعل ماضی قریب معلوم
 تَحْقِيقُ زده هستی تو یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر مخاطب فعل ماضی قریب معلوم
 تَحْقِيقُ زده هستید شما دو مردان در زمان گذشته صیغه تنثیه مذکر مخاطبین فعل ماضی قریب معلوم
 تَحْقِيقُ زده هستید شما همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل ماضی قریب معلوم
 تَحْقِيقُ زده هستی تو یک زن در زمان گذشته صیغه واحد مؤنث مخاطبه فعل ماضی قریب معلوم
 تَحْقِيقُ زده هستید شما دو زنان در زمان گذشته صیغه تنثیه مؤنث مخاطبتین فعل ماضی قریب معلوم
 تَحْقِيقُ زده هستید شما همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث مخاطبات فعل ماضی قریب معلوم
 تَحْقِيقُ زده هستم من یک مرد یا یک زن در زمان گذشته صیغه واحد متکلم مشترک فعل ماضی قریب معلوم
 تَحْقِيقُ زده هستیم ما دو مرد یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل ماضی قریب

فعل ماضی قریب مجهول ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

تَحْقِيقُ زده شده است آن یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر غائب فعل ماضی قریب مجهول ثلاثی مجرد صحیح از باب
 تَحْقِيقُ زده شده هستند آن دو مردان در زمان گذشته صیغه تنثیه مذکر غائبین فعل ماضی قریب مجهول
 تَحْقِيقُ زده شده هستند آن همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر غائبین فعل ماضی قریب مجهول
 تَحْقِيقُ زده شده است آن یک زن در زمان گذشته صیغه واحد مؤنث غایبه فعل ماضی قریب مجهول

تحقیق زده شده هستند در زمان گذشته صیغه تنه مؤنث غائبین فعل ماضی قریب مجهول ثلاثی مجرد صحیح از باب	قَدْ ضَرَبْنَا
تحقیق زده شده هستند همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث غائبات فعل ماضی قریب مجهول	قَدْ ضَرَبْنَ
تحقیق زده شده هستی تو یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر مخاطب فعل ماضی قریب مجهول	قَدْ ضَرَبْتَ
تحقیق زده شده هستید شما دو مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل ماضی قریب مجهول	قَدْ ضَرَبْتُمَا
تحقیق زده شده هستید شما همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل ماضی قریب مجهول	قَدْ ضَرَبْتُمْ
تحقیق زده شده هستی تو یک زن در زمان گذشته صیغه واحد مؤنث مخاطبه فعل ماضی قریب مجهول	قَدْ ضَرَبْتِ
تحقیق زده شده هستید شما دو زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث غائبات فعل ماضی قریب مجهول	قَدْ ضَرَبْتُمَا
تحقیق زده شده هستید شما همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث مخاطبات فعل ماضی قریب مجهول	قَدْ ضَرَبْتُنَّ
تحقیق زده شده هستم من یک مرد یا یک زن در زمان گذشته صیغه واحد متکلم مشترک فعل ماضی قریب مجهول	قَدْ ضَرَبْتُ
تحقیق زده شده هستیم ما دو مردان یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل ماضی	قَدْ ضَرَبْنَا
فعل ماضی معلوم بعید ثلاثی مجرد صحیح از باب نَحَلْ يَفْعُلْ	
زده بودند یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر غائب فعل ماضی معلوم بعید ثلاثی مجرد صحیح از باب نَحَلْ يَفْعُلْ	كَانَ ضَرَبَ
زده بودند آن دو مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر غائبین فعل ماضی معلوم بعید معلوم	كَانَا ضَرَبَا
زده بودند آن همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر غائبین فعل ماضی معلوم بعید معلوم	كَانُوا ضَرَبُوا
زده بود آن یک زن در زمان گذشته صیغه واحد مؤنث غائبه فعل ماضی معلوم بعید معلوم	كَانَتْ ضَرَبَتْ
زده بودند آن دو زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث غائبین فعل ماضی معلوم بعید معلوم	كَانَتَا ضَرَبَتَا
زده بودند آن همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث غائبات فعل ماضی معلوم بعید معلوم	كَانَ ضَرَبْنَ
زده بودی تو یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر مخاطب فعل ماضی معلوم بعید معلوم	كُنْتَ ضَرَبْتَ
زده بودید شما دو مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل ماضی معلوم بعید معلوم	كُنْتُمَا ضَرَبْتُمَا
زده بودید شما همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل ماضی معلوم بعید معلوم	كُنْتُمْ ضَرَبْتُمْ
زده بودی تو یک زن در زمان گذشته صیغه واحد مؤنث مخاطبه فعل ماضی معلوم بعید معلوم	كُنْتِ ضَرَبْتِ
زده بودید شما دو زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث مخاطبین فعل ماضی معلوم بعید معلوم	كُنْتُمَا ضَرَبْتُمَا
زده بودید شما همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث مخاطبات فعل ماضی معلوم بعید معلوم	كُنْتُنَّ ضَرَبْتُنَّ
زده بودم من یک مرد یا یک زن در زمان گذشته صیغه واحد متکلم مشترک فعل ماضی معلوم بعید معلوم	كُنْتُ ضَرَبْتُ
زده بودیم ما دو مردان یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل ماضی معلوم بعید معلوم ثلاثی مجرد صحیح از باب نَحَلْ يَفْعُلْ	كُنَّا ضَرَبْنَا

فعل ماضی بعید مجهول، ثلاثی مجرد، صحیح از باب فَعَلَ يَفْعِلُ

زده شده بود آن یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر غائب فعل ماضی بعید مجهول ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعِلُ	كَانَ ضَرَبَ
زده شده بودند آن دو مردان در زمان گذشته صیغه تنهیه مذکر غائبین فعل ماضی بعید مجهول	كَانَا ضَرَبَا
زده شده بودند آن همه مردان در زمان گذشته صیغه تنهیه مذکر غائبین فعل ماضی بعید مجهول	كَانُوا ضَرَبُوا
زده شده بود آن یک زن در زمان گذشته صیغه واحده مؤنثه غائبه فعل ماضی بعید مجهول	كَانَتْ ضَرَبَتْ
زده شده بودند آن دو زنان در زمان گذشته صیغه تنهیه مؤنث غائبین فعل ماضی بعید مجهول	كَانَتَا ضَرَبَتَا
زده شده بودند آن همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث غائبات فعل ماضی بعید مجهول	كَانْنَ ضَرَبْنَ
زده شده بودی تو یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر مخاطب فعل ماضی بعید مجهول	كُنْتَ ضَرَبْتَ
زده شده بودید شما دو مردان در زمان گذشته صیغه تنهیه مذکر مخاطبین فعل ماضی بعید مجهول	كُنْتُمَا ضَرَبْتُمَا
زده شده بودید شما همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل ماضی بعید مجهول	كُنْتُمْ ضَرَبْتُمْ
زده شده بودی تو یک زن در زمان گذشته صیغه واحده مؤنثه مخاطبه فعل ماضی بعید مجهول	كُنْتِ ضَرَبْتِ
زده شده بودید شما دو زنان در زمان گذشته صیغه تنهیه مؤنث مخاطبتین فعل ماضی بعید مجهول	كُنْتُمَا ضَرَبْتُمَا
زده شده بودید شما همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث مخاطبات فعل ماضی بعید مجهول	كُنْنِ ضَرَبْنِ
زده شده بودم من یک مرد یا یک زن در زمان گذشته صیغه واحد متکلم مشترک فعل ماضی بعید مجهول	كُنْتُ ضَرَبْتُ
زده شده بودیم ما دو مردان یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل ماضی بعید	كُنَّا ضَرَبْنَا

فعل ماضی احتمالی معلوم، ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعِلُ

شاید که زد آن یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر غائب فعل ماضی احتمالی معلوم ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعِلُ	لَعَلَّ ضَرَبَ
شاید که زدند آن دو مردان در زمان گذشته صیغه تنهیه مذکر غائبین فعل ماضی احتمالی معلوم	لَعَلَّامَا ضَرَبَا
شاید که زدند آن همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر غائبین فعل ماضی احتمالی معلوم	لَعَلَّامَا ضَرَبُوا
شاید که زد آن یک زن در زمان گذشته صیغه واحده مؤنثه غائبه فعل ماضی احتمالی معلوم	لَعَلَّامَا ضَرَبَتْ
شاید که زدند آن دو زنان در زمان گذشته صیغه تنهیه مؤنث غائبین فعل ماضی احتمالی معلوم	لَعَلَّامَا ضَرَبَتَا
شاید که زدند آن همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث غائبات فعل ماضی احتمالی معلوم	لَعَلَّامَا ضَرَبْنَ
شاید که زدی تو یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر مخاطب فعل ماضی احتمالی معلوم	لَعَلَّامَا ضَرَبْتَ
شاید که زدید شما دو مردان در زمان گذشته صیغه تنهیه مذکر مخاطبین فعل ماضی احتمالی معلوم	لَعَلَّامَا ضَرَبْتُمَا
شاید که زدید شما همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل ماضی احتمالی معلوم	لَعَلَّامَا ضَرَبْتُمْ

فَعَلٌ يَفْعُلُ

شاید که زده بودی تو یک زن در زمان گذشته صیغه واحده مؤنثه مخاطبه فعل ماضی احتمالی معلوم ثلاثی مجرد صحیح از باب

لَعَلَّمَا ضَرَبْتُ

شاید که زده بودید شما دو زن در زمان گذشته صیغه تنثیه مؤنث مخاطبتین فعل ماضی احتمالی معلوم ال " " "

لَعَلَّمَا ضَرَبْتُمَا

شاید که زده بودید شما همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث مخاطبات فعل ماضی احتمالی معلوم ال " " "

لَعَلَّمَا ضَرَبْتُنَّ

شاید که زده بودم من یک مرد یا یک زن در زمان گذشته صیغه واحد متکلم مشترک فعل ماضی احتمالی معلوم ال " " "

لَعَلَّمَا ضَرَبْتُ

شاید که زده بودیم ما دو مردان یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل ماضی احتمالی

لَعَلَّمَا ضَرَبْنَا

فعل ماضی احتمالی مجهول، ثلاثی مجرد، صحیح از باب فَعَلٌ يَفْعُلُ

لَعَلَّمَا ضَرِبَ

شاید که زده شد آن یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر غائب فعل ماضی احتمالی مجهول ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعِلٌ يَفْعِلُ

لَعَلَّمَا ضَرِبَ

شاید که زده شدند آن دو مردان در زمان گذشته صیغه تنثیه مذکر غائبین فعل ماضی احتمالی مجهول ال " " "

لَعَلَّمَا ضَرِبَا

شاید که زده شدند آن همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر غائبین فعل ماضی احتمالی مجهول ال " " "

لَعَلَّمَا ضَرِبُوا

شاید که زده شد آن یک زن در زمان گذشته صیغه واحد مؤنثه غائبه فعل ماضی احتمالی مجهول ال " " "

لَعَلَّمَا ضَرِبَتْ

شاید که زده شدند آن دو زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث غائبتین فعل ماضی احتمالی مجهول ال " " "

لَعَلَّمَا ضَرِبْتَا

شاید که زده شدند آن همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث غائبات فعل ماضی احتمالی مجهول ال " " "

لَعَلَّمَا ضَرِبْتُنَّ

شاید که زده شدی تو یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر مخاطب فعل ماضی احتمالی مجهول ال " " "

لَعَلَّمَا ضَرِبْتُ

شاید که زده شدید شما دو مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل ماضی احتمالی مجهول ال " " "

لَعَلَّمَا ضَرَبْتُمَا

شاید که زده شدید شما همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل ماضی احتمالی مجهول ال " " "

لَعَلَّمَا ضَرَبْتُمْ

شاید که زده شدی تو یک زن در زمان گذشته صیغه واحد مؤنثه مخاطبه فعل ماضی احتمالی مجهول ال " " "

لَعَلَّمَا ضَرِبْتُ

شاید که زده شدید شما دو زنان در زمان گذشته صیغه تنثیه مؤنث مخاطبتین فعل ماضی احتمالی مجهول ال " " "

لَعَلَّمَا ضَرَبْتُمَا

شاید که زده شدید شما همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث مخاطبات فعل ماضی احتمالی مجهول ال " " "

لَعَلَّمَا ضَرِبْتُنَّ

شاید که زده شدم من یک مرد یا یک زن در زمان گذشته صیغه واحد متکلم مشترک فعل ماضی احتمالی مجهول ال " " "

لَعَلَّمَا ضَرَبْتُ

شاید که زده شدیم ما دو مردان یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل ماضی احتمالی

لَعَلَّمَا ضَرَبْنَا

فعل ماضی تمنائی معلوم، ثلاثی مجرد، صحیح از باب فَعَلٌ يَفْعُلُ

لَيْتَ ضَرَبْتُ

کاشکه زدی آن یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر غائب فعل ماضی تمنائی معلوم ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلٌ يَفْعُلُ

لَيْتَ ضَرَبْتُ

کاشکه زدی آن دو مردان در زمان گذشته صیغه تنثیه مذکر غائبین فعل ماضی تمنائی معلوم ال " " "

لَيْتَ ضَرَبْتَا

کاشکه زدی آن همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر غائبین فعل ماضی تمنائی معلوم ال " " "

لَيْتَ ضَرَبْتُمْ

کاشکه زدندے آن دوزنان در زمان گذشته صیغہ تثنیہ مَوْنَتْ غائبین فعل ماضی تمنائی معلوم ثلاثی مجرد صحیح از باب

کاشکه زدندے آن همه زنان در زمان گذشته صیغہ جمع مَوْنَتْ غائبات فعل ماضی تمنائی معلوم الخ " " "

کاشکه زدی تو یک مرد در زمان گذشته صیغہ واحد مذکر مخاطب فعل ماضی تمنائی معلوم الخ " " "

کاشکه زدید شما دو مردان در زمان گذشته صیغہ مذکر مخاطبین فعل ماضی تمنائی معلوم الخ " " "

کاشکه زدید شما همه مردان در زمان گذشته صیغہ جمع مذکر مخاطبین فعل ماضی تمنائی معلوم الخ " " "

کاشکه زدی تو یک زن در زمان گذشته صیغہ واحد مؤنث مخاطبه فعل ماضی تمنائی معلوم الخ " " "

کاشکه زدید شما دوزنان در زمان گذشته صیغہ تثنیہ مَوْنَتْ مخاطبتین فعل ماضی تمنائی معلوم الخ " " "

کاشکه زدید شما همه زنان در زمان گذشته صیغہ جمع مَوْنَتْ مخاطبات فعل ماضی تمنائی معلوم الخ " " "

کاشکه زدم من یک مرد یا یک زن در زمان گذشته صیغہ واحد متکلم مشترک فعل ماضی تمنائی معلوم الخ " " "

کاشکه زدیم ما دو مردان یا دوزنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان گذشته صیغہ جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل ماضی تمنائی معلوم الخ

فعل ماضی تمنائی مجهول ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

کاشکه زده شد آن یک مرد در زمان گذشته صیغہ واحد مذکر غائب فعل ماضی تمنائی مجهول ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

کاشکه زده شدند آن دو مردان در زمان گذشته صیغہ تثنیہ مذکر غائبین فعل ماضی تمنائی مجهول الخ " " "

کاشکه زده شدند آن همه مردان در زمان گذشته صیغہ جمع مذکر غائبین فعل ماضی تمنائی مجهول الخ " " "

کاشکه زده شد آن یک زن در زمان گذشته صیغہ واحد مؤنث غائبه فعل ماضی تمنائی مجهول الخ " " "

کاشکه زده شدند آن دوزنان در زمان گذشته صیغہ تثنیہ مَوْنَتْ غائبین فعل ماضی تمنائی مجهول الخ " " "

کاشکه زده شدند آن همه زنان در زمان گذشته صیغہ جمع مَوْنَتْ غائبات فعل ماضی تمنائی مجهول الخ " " "

کاشکه زده شدی تو یک مرد در زمان گذشته صیغہ واحد مذکر مخاطب فعل ماضی تمنائی مجهول الخ " " "

کاشکه زده شدید شما دو مردان در زمان گذشته صیغہ تثنیہ مذکر مخاطبین فعل ماضی تمنائی مجهول الخ " " "

کاشکه زده شدی تو یک مرد در زمان گذشته صیغہ جمع مذکر مخاطبین فعل ماضی تمنائی مجهول الخ " " "

کاشکه زده شدی تو یک زن در زمان گذشته صیغہ واحد مؤنث مخاطبه فعل ماضی تمنائی مجهول الخ " " "

کاشکه زده شدید شما دوزنان در زمان گذشته صیغہ تثنیہ مَوْنَتْ مخاطبتین فعل ماضی تمنائی مجهول الخ " " "

کاشکه زده شدید شما همه زنان در زمان گذشته صیغہ جمع مَوْنَتْ مخاطبات فعل ماضی تمنائی مجهول الخ " " "

کاشکه زده شدم من یک مرد یا یک زن در زمان گذشته صیغہ واحد متکلم مشترک فعل ماضی تمنائی مجهول الخ " " "

کاشکه زده شدیم ما دو مردان یا دوزنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان گذشته صیغہ جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل ماضی تمنائی مجهول الخ

توفیق احمد ولد نور احمد مرحوم مالک اداره

مولوی محمد عظیم ایند سنو، تاجوان و ناشوان کتب شاہی بازار شکار پور